

# تاریخ و جغرافیای گناباد

تألیف

جناب حاج سلطان حسین تابنده گنابادی  
رضاعلیشاه

چاپ دوم

تابنده، سلطانحسین ۱۲۹۳ - ۱۳۷۱.  
تاریخ و جغرافیای گناباد / تألیف سلطان حسین تابنده. - تهران: حقیقت،  
۱۳۷۹.  
ح، هفت، ۴۳۷ ص.  
ISBN 964-7040-04-0 ریال: ۲۰۰۰۰  
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه: ص. [۳۶۳] - ۴۳۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
چاپ دوم.  
۱. گناباد. الف. عنوان.  
۲ ت ۲ ن / DSR ۲۱۱۷  
۹۵۵/۸۲۷  
کتابخانه ملی ایران  
۳۵۲۸ - ۷۹ م

### تاریخ و جغرافیای گناباد

تألیف: جناب حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

ناشر: انتشارات حقیقت؛ صندوق پستی ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

مجموعه محبوب: شماره ۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ اول انتشارات حقیقت: ۱۳۷۹

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

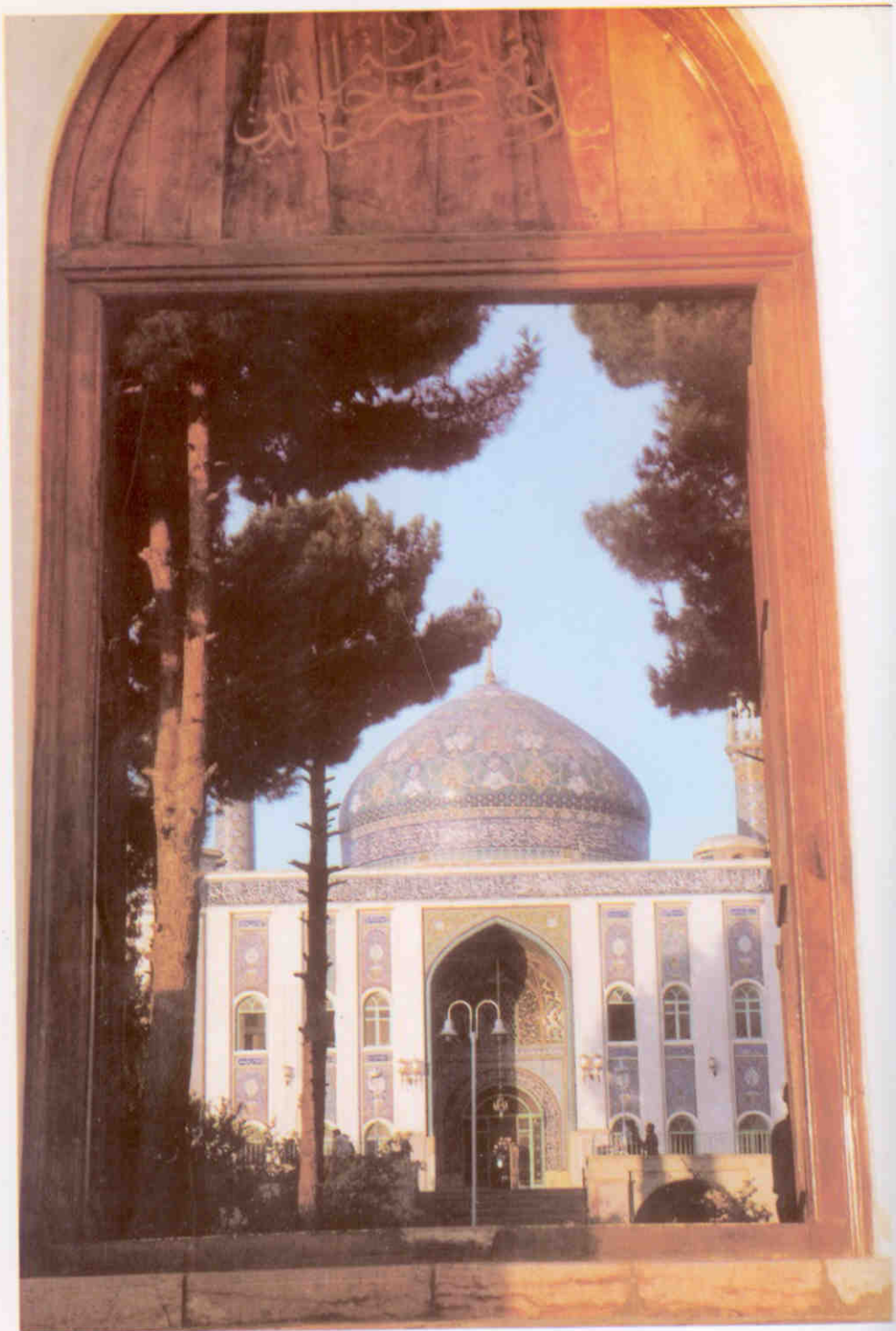
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۰۴-۰

ISBN: 964 - 7040 - 04 - 0

ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۷۰۴۰۰۴۴

EAN: 9789647040044



مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی سلطان علیشاه و سه تن دیگر  
از اقطاب سلسله نعمت‌اللهم، و جانشینان؛ ایشا، در سدخت گناباد



## فهرست مطالب کتاب

مقدمه ناشر چاپ دوم	.....	یک
مقدمه چاپ اول	.....	۱
مقدمه کتاب	.....	۳
<b>گناباد و پیدایش آن</b>	.....	۷
کلمه گناباد	.....	۷
وجه تسمیه گناباد	.....	۱۶
پیدایش گناباد	.....	۱۹
<b>جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی گناباد</b>	.....	۲۵
طول و عرض و قبله گناباد	.....	۲۵
نقشه نمودار قبله	.....	۲۶
حدود گناباد	.....	۲۹
اوضاع طبیعی گناباد	.....	۳۱
معادن گناباد	.....	۳۵
لهجه محلی گناباد	.....	۳۷
ضرب المثل ها	.....	۴۵
اشعار و ترانه های محلی	.....	۴۶
کلمات اغراق آمیز	.....	۴۹

آثار تاریخی گناباد.....	۵۱
– باقی مانده آثار قلعه فرود (عکس).....	۵۲
جغرافیای سیاسی گناباد.....	۶۱
جمعیت گناباد.....	۶۷
مذهب در گناباد.....	۶۸
مراسم سوگواری مذهبی در گناباد.....	۷۲
دسته‌های عزاداری.....	۷۵
فرهنگ در گناباد.....	۷۶
جغرافیای اقتصادی گناباد.....	۷۸
موقوفات در گناباد.....	۸۹
<b>قرای گناباد</b> .....	۹۲
<b>الف - جلگه گناباد</b> .....	۹۳
۱. جویمند.....	۹۳
۲. قصبه شهر.....	۹۷
– ایوان مسجد گناباد قبل از زلزله (عکس).....	۹۸
– قسمتی از کتیبه مسجد جامع قصبه شهر (عکس).....	۹۹
– قسمتی از مسجد جامع قصبه شهر بعد از زلزله (عکس).....	۱۰۰
– قسمتی دیگر از کتیبه و گچ‌بری مسجد جامع شهر (عکس).....	۱۰۱
– طاق مسجد جامع شهر (عکس).....	۱۰۳
۳. ریاب.....	۱۰۴
۴. نوقاب (نوغاب).....	۱۰۶
۵. بیدخت.....	۱۰۸
– محراب مسجد جامع بیدخت (عکس).....	۱۰۹
– طاق مسجد جامع بیدخت پس از زلزله (عکس).....	۱۱۰

- ۱۱۲ ..... - کتیبه سر طاق محراب مسجد بیدخت (عکس)
- ۱۱۴ ..... - مهدکودک بیدخت (عکس)
- ۱۱۵ ..... - مزار سلطانی بیدخت در حال تعمیر (عکس)
- ۱۱۸ ..... - صحن کوثر مزار بعد از زلزله (عکس)
- ۱۱۹ ..... - منظره‌ای دیگر از خرابی زمین لرزه مزار سلطانی بیدخت
- ۱۲۱ ..... - منظره‌ای دیگر از خرابی مزار پس از زمین لرزه (عکس)
- ۱۲۶ ..... ۶. بیلند
- ۱۳۰ ..... ۷. دلوئی
- ۱۳۶ ..... ۸. خیبری
- ۱۳۸ ..... ۹. مند
- ۱۴۰ ..... ۱۰. غوژد
- ۱۴۳ ..... ۱۱. رهن
- ۱۴۳ ..... ۱۲. نوده
- ۱۴۶ ..... ۱۳. قنبرآباد
- ۱۴۶ ..... ۱۴. باغ آسیا
- ۱۴۷ ..... ۱۵. سمویی
- ۱۴۹ ..... ۱۶. به آباد
- ۱۵۰ ..... ۱۷. بنغوژد
- ۱۵۰ ..... ۱۸. شمس آباد
- ۱۵۱ ..... **ب - براکوه گناباد**
- ۱۵۲ ..... ۱- کاخک
- ۱۵۴ ..... - امامزاده کاخک پس از زمین لرزه (عکس)
- ۱۵۵ ..... - گنبد مزار شاهزاده محمد قبل از زلزله (عکس)
- ۱۵۶ ..... - گنبد مزار شاهزاده محمد پس از زلزله (عکس)

- ۱۶۱ ..... یکی از مساجد کاخک پس از زلزله (عکس)
- ۱۶۴ ..... ۲. کلات
- ۱۶۶ ..... ۳. دیسفان
- ۱۶۷ ..... ۴. خانیک
- ۱۶۸ ..... ۵. نجم آباد
- ۱۶۸ ..... ۶. زبید
- ۱۷۰ ..... ۷. روچین
- ۱۷۰ ..... ۸. سقی
- ۱۷۱ ..... ۹. علی آباد
- ۱۷۲ ..... ۱۰. سنو
- ۱۷۳ ..... ۱۱. درب صفه
- ۱۷۴ ..... مزارع و دهات دیگر
- ۱۷۵ ..... **ج - پس کلوت**
- ۱۷۵ ..... ۱. شوراب
- ۱۷۶ ..... ۲. بویمرغ
- ۱۷۸ ..... ۳. روشناوند
- ۱۸۰ ..... ۴. مقیم آباد
- ۱۸۱ ..... ۵. حاجی آباد
- ۱۸۲ ..... ۶. نعمت آباد
- ۱۸۳ ..... ۷. نوده پشن
- ۱۸۵ ..... ۸. گیسور
- ۱۸۶ ..... ۹. عمرانی
- ۱۸۶ ..... ۱۰. سلطانیه
- ۱۸۸ ..... **د - بجستان**



۱۹۱	۱. بچستان مرکزی
۱۹۵	۲. قریه مزار
۱۹۶	۳. فخرآباد
۱۹۷	۴. یونسی
۱۹۸	۵. مارندیز
۱۹۸	۶. سردق
۱۹۹	۷. گزین
۱۹۹	۸. زین آباد
۱۹۹	۹. سریده
۲۰۰	۱۰. نوغ
۲۰۰	۱۱. بقچیر
۲۰۰	۱۲. قاسم آباد
۲۰۱	<b>دانشمندان و معاریف گناباد</b>
۲۰۱	<b>الف - فقها و محدثین</b>
۲۰۱	۱. ابویعقوب اسحق
۲۰۲	۲. ابوبکر عبدالغفار
۲۰۲	۳. عبدالعزیز بن الاخضر
۲۰۵	۴. حاج محمدابراهیم کرباسی کاخکی
۲۱۳	۵. سید علینقی شهری
۲۱۷	۶. حاج سید محمد عرب بچستانی
۲۱۹	۷. سیاح کلاتی
۲۲۷	۸. ملاعلینقی شهری
۲۳۰	۹. حاج ملاعلی بیدختی
۲۳۵	۱۰. حاج میرزا مهدی شهری

۱۱. آقا سید علی جویمندی ..... ۲۳۸
۱۲. شریعتمدار کاخکی ..... ۲۳۹
۱۳. حاج سید علی بجمستانی ..... ۲۴۱
۱۴. حاج سید هادی بجمستانی حائری ..... ۲۴۱
۱۵. ملا عبدالصمد بیلندی ..... ۲۴۳
۱۶. حاج شیخ علی روشناوندی ..... ۲۴۴
۱۷. شیخ محمد روحانی مندی ..... ۲۴۵
۱۸. حاج ملا شیخ ذبیح الله بیلندی ..... ۲۴۶
- ب - حکما و دانشمندان سایر علوم** ..... ۲۴۷
- ملا مظفر منجم ..... ۲۴۸
- محمد تقی منجم ..... ۲۵۲
- میرزا شفیع منجم باشی ..... ۲۵۵
- ابوالفتح جنابندی ..... ۲۵۵
- سید محمد باقر گنابادی ..... ۲۵۶
- حاج شیخ نجم الدین بیلندی ..... ۲۵۶
- شیخ نظام الدین بیلندی ..... ۲۵۷
- شیخ محمد بیلندی ..... ۲۵۸
- حاج مدرس شهری ..... ۲۵۹
- ج - سالکین راه و عرفا** ..... ۲۶۱
- قطب الدین میرحاج ..... ۲۶۱
- حاج میرزا علینقی ریابی ..... ۲۶۶
- حاج ملا سلطان محمد بیدختی ..... ۲۶۹
- میرزا عبدالحسین ریابی ..... ۲۷۵
- حاج میرزا علینقی دوم ریابی ..... ۲۷۷

۲۷۸	.....	حاج آقا حسن جویمندی
۲۷۹	.....	ملا عبدالعلی ییلندی
۲۸۱	.....	کربلا ملاعلی بیدختی
۲۸۲	.....	ملا قاسم شورابی
۲۸۲	.....	حاج ملاعلی ثانی بیدختی (نورعلیشاه ثانی)
۲۸۶	.....	جناب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه
۲۹۲	.....	حاج ملا عبدالله صدرالاشراف
۲۹۳	.....	خاتمه فصل
۲۹۴	.....	<b>د - شعرای گناباد</b>
۲۹۴	.....	قطبی
۲۹۵	.....	حزینی
۲۹۸	.....	مسعود النوکی
۳۰۰	.....	شمس الدین محمد کاخکی
۳۰۲	.....	عبدی گنابادی
۳۰۴	.....	عهدی
۳۰۵	.....	قاسمی گنابادی
۳۱۵	.....	ملا بیخودی
۳۱۶	.....	میر عبدالباقی
۳۱۷	.....	سنائی گنابادی
۳۱۸	.....	قیدی
۳۱۸	.....	نثاری
۳۱۹	.....	مؤمنای گنابادی
۳۲۰	.....	فنائی کاخکی
۳۲۵	.....	پیرزاده خادم تخلص

۳۲۸	..... بهجتی شهری
۳۳۴	..... ه- سایر معاریف گناباد از وزرا و طبقات مختلفه
۳۳۴	..... احمد بن حسن میمندی
۳۳۵	..... ابو منصور ریابی
۳۳۸	..... سید زین العابدین گنابادی
۳۴۰	..... سید عمادالدین محمود
۳۴۲	..... خواجه اختیارمنشی
۳۴۴	..... محمد افضل خطاط
۳۴۵	..... میرزایک مورخ
۳۴۷	..... حاج قاسمعلی بیچاره
۳۵۱	..... حاج محمد اشرف کاخکی
۳۵۵	..... حاج حسین غوژدی
۳۵۷	..... حاج ملا ابوالحسن نوقابی
۳۶۰	..... حاج حسنعلی بیک
۳۶۴	..... فهرست کتب مورد مراجعه
۳۷۱	..... فهرست اشخاص
۳۹۵	..... فهرست کتابها
۴۰۲	..... فهرست مکانهای جغرافیایی
۴۱۰	..... فهرست اشعار
۴۳۶	..... مؤلفات دیگر نگارنده

## مقدمه ناشر

ایران سرزمینی کهن سال است دارای شهرها و مناطق قدیمی که فقط بعضی از آن‌ها مشهورند. عمده‌ترین سبب اشتها رکشورها، شهرها و دهات حضور بزرگ یا بزرگانی از مشاهیر در آنجاست. خصوصاً در قدیم که به کاربردن نام خانوادگی مرسوم نبود، اشخاص را به نام موطن خویش می‌شناختند. ولی اگر هزاران کس به نام "شیرازی" بوده‌اند، شیراز، شیراز حافظ و سعدی و... است. فردوسی و غزالی و... طوس را بر سر زبان‌ها انداختند و نامش را در تاریخ جاودان ساختند. چه بسا کسانی که سرزمینی را ندیده ولی به سبب انتساب بزرگی به آن، در حافظه و مخیله خویش با آنجا آشنایی یافته و حتی به آن مهر ورزیده‌اند، چه بوی یاری از آن به مشام جانشان می‌رسیده است. چه بسا دهات و شهرهای کوچک دورافتاده‌ای که از این طریق نامشان از گمنامی به میان آمده و شهرتی یافته است. اگر شیخ اشراق سهروردی و دو سهروردی عارف دیگر نبودند چه کسی جز اهالی آن دیار و همسایه‌هایش می‌دانست که دهی به نام سهرورد در آذربایجان وجود دارد؟ اگر مزار شاه نعمت‌الله ولی در ماهان نبود و آن عارف بزرگوار مدتی از عمر خویش را در آن سرزمین سپری نکرده بود، چگونه این شهر شناخته شده و باعث می‌شد که همه وقت خیل مشتاقان سختی راه را بر خود بخرند و به آنجا بروند؟

گناباد نیز از شهرستان‌های بسیار قدیمی ایران است که قدمت آن به قبل از اسلام می‌رسد؛ به گونه‌ای که نام آن در کتب سابقین اعم از تاریخی و ادبی یاد شده

است. ولی این شهرستان با وجود سکونت بزرگانی در آن در طی تاریخ شهرتی نداشت و گناباد را به اسم آنان نمی‌شناختند لذا اهمیت چندانی نیافته و کمتر مورد توجه قرار گرفته بود. اما همین شهرستان در دوره حیات مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی گنابادی ملقب به سلطان علیشاه (متولد در سال ۱۲۵۱، شهادت در سال ۱۳۲۷ قمری) که از شخصیت‌های مشهور قرن ۱۴ هجری قمری بود، شهرت یافت. سکونت ایشان در بیدخت گناباد در منصب قطبیت سلسله نعمة اللّهی موجب شد که گناباد مرکز تصوّف و عرفان در ایران گردد و حتی نام گناباد با نام آن بزرگوار قرین شود به نحوی که طریقه نعمة اللّهی که از مهم‌ترین و مشهورترین طریق فقر و درویشی است به سبب گنابادی بودن آن بزرگوار به نام "طریقه گنابادی" نیز شهرت یابد. سیاحان و جهانگردانی که آن ایام از خراسان می‌گذشتند از صیت شهرت آن جناب یاد کرده و برای ملاقات با ایشان به گناباد می‌رفتند. در تذکرها و دایرةالمعارف‌های عمومی هم نام مرحوم سلطان علیشاه ثبت و شرح حال بعضاً مفصّلی آورده شده که در آن ذکر مقامات علمی و عرفانی ایشان مسطور است. مثلاً در لغت‌نامه دهخدا در ذیل دو عنوان "سلطان علیشاه" و "گنابادی" شرح حالی نسبتاً مفصّل درج شده است.<sup>۱</sup>

به هر جهت مرحوم سلطان علیشاه شخصیت بزرگ و مشهوری بودند که حتی مخالفان خود ایشان یا طریقه فکریشان نمی‌توانستند حضورشان را نادیده بگیرند و لذا در بعضی فرهنگ‌ها که با طریقه‌شان مخالف بودند یا اطلاع چندانی از آن نداشتند، با ذکر انتقاد و خرده‌گیری خود، نامشان را همراه با نام گناباد ذکر

۱. به جز فرهنگ‌ها و تاریخ‌ها و تذکرهاى عمومى مثل دهخدا یا ریحانه الادب (ج ۱، ص ۴۳۱) یا مآثر والآثار (باب دهم، ص ۲۰۴) سه کتاب مستقل در شرح احوال و آثار حضرت سلطان علیشاه نوشته شده است که جامع‌ترین آن‌ها تألیف مؤلف کتاب حاضر یعنی مرحوم حاج سلطان‌حسین تابنده گنابادی به نام نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰ شمسی) است. دو کتاب رجوم الشیاطین تألیف مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی و شهیدیه تألیف شیخ عباسعلی کیوان قزوینی نیز به مناسبت تألیف تفسیر شریف بیان السعادة مستقلاً در این باره نوشته شده است.

کرده‌اند.

پس از این‌که نام گناباد در قرن اخیر شهرت یافت، اولین بار از طرف شادروان جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی (ملقب به رضاعلیشاه) کتاب مستقلی در این زمینه تألیف شد که گذشته از فضیلت "الفضل للمتقدم" به لحاظ درج مطالب مستند و مشروح و دقت علمی و جامعیت، کتابی ارزشمند است.

مؤلف محترم یادداشت‌های اولیه این کتاب را در ایام تحصیل در دوره جوانی فراهم کرده و حدود سی و چند سال (۱۳۱۳ - ۱۳۴۴ شمسی) در تکمیل آن کوشیدند. با این حال این یادداشت‌ها به دیده کمال طلب ایشان ناقص می‌نمود تا این‌که پس از تکمیل بالاخره در سال ۱۳۴۸ به خواهش علاقه‌مندان اقدام به چاپش کردند. این کتاب به جهت تحقیق علمی جغرافیایی و تاریخی آن‌چنان دقیق و مستند است که تصوّر می‌رود نویسنده رشته تخصصی‌اش تاریخ و جغرافیا است و آن‌چنان جامع است که تقریباً تمام مطالب مربوط به موضوع، مورد نظر و بررسی قرار گرفته است.

کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد پس از چاپ، یگانه مرجع مستقل و جامع درباره گناباد بود تا این‌که اخیراً چند کتاب دیگر در این زمینه به چاپ رسید که متأسفانه نه تنها قدمی را در این راه به جلو نبرد بلکه به دلایلی که ذیلاً می‌آید موجب شد از شأن نویسندگان آن‌ها در نزد اهل فضل و تحقیق کاسته شود<sup>۱</sup>. به همین لحاظ تجدید چاپ کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد را که از مدّت‌ها قبل نایاب شده بود،

---

۱. این کتاب‌ها به ترتیب تاریخ انتشار عبارت‌اند از: جغرافیای گناباد (تألیف آقای حسین‌پور ابراهیم، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۱)؛ گناباد پیر تاریخ (به روایت دکتر عباس زمانی، به کوشش ناصر زمانی، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۳)؛ جغرافیای تاریخی گناباد (تألیف آقای سیدحسین مجتبوی، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۴) مخصوصاً در کتاب جغرافیای تاریخی گناباد لحن بیان غیرعلمی و گاه غرض‌آلود مؤلف کاملاً مشهود است. در همین ایام کتابی هم مستقلاً درباره بیدخت تألیف شده به نام بیدخت را بشناسیم (تألیف آقای حاج محمدعلی امینی بیدختی، تهران، ۱۳۷۱) که نواقص کتب بالا در آن مشهود نیست.

ضرورت بیشتری بخشید.

در کتب مذکور سعی شده عمداً نامی از مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بیدختی گنابادی (سلطانعلیشاه) برده نشود یا در حد اشاره‌ای موجز و مبهم تحت عنوان "حاج ملامحمد" از ایشان یاد شود. این درحالی است که در دنیای امروز مشاهده می‌کنیم که هر ملت و قومی و هر ولایتی سعی می‌کند بزرگانی را که نامشان در تاریخ ثبت شده به خود منسوب دارد تا بر افتخارات علمی خود بیافزاید. از این رو به مولوی، رومی می‌گویند تا او را ترک بدانند و ابوعلی سینا را فیلسوف تاجیک می‌خوانند تا او را اهل تاجیکستان معرفی کنند؛ آنگاه از ذکر صریح نام جناب سلطانعلیشاه که در انتسابشان به بیدخت گناباد تردیدی نیست و اصولاً شهرت گناباد از ایشان است پرهیز می‌شود. درحالی که از کسانی که فقط چند شعر سروده‌اند به عنوان مشاهیر گناباد یاد کرده‌اند (که البته کار خوبی است چرا که ایراد و انتقاد ما بر فراموش کردن عمدی نام آن عارف و عالم بزرگوار است نه بر زنده کردن نام اشخاص گمنام). حتی از آثار علمی‌شان مانند تفسیر بیان السعادة که اهل علم از آن در عالم اسلام به عنوان یک تفسیر تمام عیار عرفانی شیعه تجلیل کرده‌اند، چشم فرو می‌بندند. یا آثار دیگر بزرگان عارف گناباد از فرزندان ایشان که کتاب‌های آنان چندین بار چاپ و بعضی هم به زبان‌های خارجی ترجمه شده و مورد توجه است، یادی نمی‌کنند.

به هر طریق مرحوم سلطانعلیشاه گنابادی شخصیتی نیست که بتوان تجاهل کرد و به سادگی چشمان خود را در مقابل نام ایشان فرو بست. مگر این که دیده‌ها از مشاهده حقایق کور باشد یا از ذکر نامشان هراسان.

دامنه‌کوته‌بینی و تنگ‌نظری موجود در این کتاب‌ها بدان حد رسیده که حتی از نام مولد آن بزرگوار یعنی بیدخت که از دهات مهم گناباد است نیز چندان یاد نشده تا مبادا مجبور به ذکر نام ایشان شوند. از مزارشان هم ذکری نکرده‌اند با این که هم از لحاظ تاریخی و معماری حایز اهمیت است و هم این که مرکز توجه و



علاقه عده زیادی است و هر سال دهها هزار نفر از داخل و خارج کشور به زیارت آن می‌روند. و این درحالی است که جزو زیارتگاه‌های گناباد "کمر زیارت" را ذکر کرده‌اند که شاید در سال یکی دو نفر بیشتر به آنجا نمی‌روند زیرا صحت انتساب آن مسلم نیست. صاحبان این کتب ولو این مزار موردپسند خاطرشان نباشد، اما به هر جهت چون محل زیارت و هم یک بنای تاریخی است، خوب بود برای رعایت شؤون علمی یک تحقیق نام آن را و تاریخچه تأسیسش را ذکر می‌کردند و با کمال صراحت در متن یا پاورقی عدم ارادت خود را بیان می‌داشتند.

متأسفانه در مسیر این غرض‌ورزی با این‌که کتاب حاضر یعنی تاریخ و جغرافیای گناباد منبع اصلی همه این کتاب‌ها بود و این امر کاملاً مشهود است، ولی یا اصلاً جزو منابع ذکر نشده (در جغرافیای گناباد) یا اگر ذکر شده، همه‌جا نام کتاب را بدون ذکر نام مؤلف در پاورقی آورده‌اند (در جغرافیای تاریخی گناباد). درحالی که در سایر مستندات در پاورقی بدو نام مؤلف و سپس نام کتاب ذکر شده است. به هر تقدیر مؤلفان کتب مزبور هیچ‌گونه رعایت فضیلت تقدّم را نکرده و از این اثر مهم در موضوع تاریخ و جغرافیای گناباد و صاحب آن به اهمال گذشته‌اند. درحالی که از مرحوم حاج سلطانحسین تابنده گنابادی اینک در زمره نویسندگان عالم و عارف و قرآن‌پژوهان مهم معاصر<sup>۱</sup> نام برده می‌شود و آثار علمی متعدّد ایشان مورد توجه اهل علم و عرفان می‌باشد.<sup>۲</sup>

در این موضوع با ذکر مقایسه‌ای اهمیت کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد معلوم می‌شود. در کتاب مزبور با این‌که مؤلف از بزرگان عرفان و اقطاب سلسله نعمت‌اللّٰهیه است، ولی آن‌چنان بی‌طرفی علمی رعایت شده که از مشاهیر گناباد

۱. رجوع شود به دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. در مورد شرح احوال و آثار آن‌جناب کتاب مفصلی تحت عنوان خورشید تابنده تألیف فرزند و جانشین طریقتی ایشان مرحوم حاج علی تابنده (محبوب‌علیشاه) در این انتشارات چاپ و منتشر شده است (چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷).

حتی کسانی که با طریقه عرفان هم مخالف بوده‌اند با تجلیل و به تفصیل یاد کرده و فقط متذکر شده‌اند که این اشخاص با این طریقه مخالف بوده‌اند و حتی در مقدمه کتاب از خوانندگان مطلع می‌خواهند که اگر کسی از قلم افتاده تذکر دهند که بعداً اضافه شود. لذا تشخیص دوست و دشمن، غریبه و خودی، در آن دشوار است.

در کتاب‌های مزبور علاوه بر نادیده گرفتن عرفای گنابادی از مرحوم حاج ملاسلطانمحمد گنابادی تا مرحوم حاج سلطانحسین تابنده گنابادی و آثار علمی‌شان حتی از آثار خیریه و عمرانی و اجتماعی‌ای از قبیل مدرسه، بیمارستان، کتابخانه و اماکنی که آن بزرگواران تأسیس کرده‌اند و در دیوار شهر حکایت از آن می‌کند و انکارناپذیر است، نامی برده نشده یا نام آن‌ها را برای این‌که نام مؤسسه‌ها اولیه معلوم نگردد، عوض کرده‌اند بی‌آن‌که اسم اولیه‌شان را بگویند. مثلاً در کتاب جغرافیای تاریخی گناباد در بخش کتابخانه نامی از کتابخانه سلطانی بیدخت که پیش از سایر کتابخانه‌های گناباد کتاب دارد، برده نشده است. درحالی که آن اولین کتابخانه در کل استان خراسان (غیر از کتابخانه آستان قدس رضوی) است که در سال ۱۳۰۲ شمسی در بیدخت تأسیس شد. در بخش مدارس اشاره‌ای نشده که اولین مدرسه گناباد در بیدخت توسط مرحوم حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه تأسیس گردیده است و حتی به ابتکار عمل ایشان اولین کلاس اکابر در سال ۱۳۰۷ در بیدخت تأسیس شد قبل از این‌که در جایی دیگر از کشور رایج شود.

در فصلی که درباره مساجد است از مسجد قدیمی بیدخت که قبلاً توسط مرحوم حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه توسعه یافته و بعد از زلزله سال ۱۳۴۷ به همت مرحوم حاج سلطانحسین تابنده گنابادی تعمیر و نوسازی شده یاد شده است. در فصل قنوات و آب‌انبارها از همه نام‌برده شده به جز قنات صالح‌آباد و آب‌انبار بیدخت که لااقل پنجاه سال قدمت دارد.

از این قبیل موارد در این کتاب‌ها فراوان به چشم می‌خورد که متأسفانه نه تنها

انکار مسلمات تاریخی بلکه نافی هرگونه تحقیق علمی است. گویی نحوی اصرار در عدم ذکر اسامی این بزرگان و آثار علمی و عمرانی ایشان بوده است. شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد باری چاپ دوم کتاب حاضر بحمدالله اینک پس از گذشت حدود سی سال انجام می پذیرد. این چاپ براساس نسخه‌ای از این کتاب که مؤلف محترم در آن اصلاحات و اضافاتی کرده بودند، صورت گرفت. در این طبع حتی المقدور قواعد رایج در ویرایش و رسم الخط جدید رعایت و فهرست‌هایی برای راهنمایی خوانندگان اضافه گردیده و سپس حروفچینی مجدد شده است. ولی در اعداد و ارقامی که در کتاب آمده، چون همه مربوط به زمان تألیف آن است تغییری انجام نشده است.

این کتاب جزو مجموعه‌ای چاپ می‌شود که به یاد مرحوم حضرت آقای حاج علی تابنده محبوبعلیشاه به نام "مجموعه محبوب" خوانده شده و آقای حاج عبدالله صادقی نژاد هزینه مالی آن را به درخواست خود متقبل شده‌اند. جا دارد از ایشان همچنین آقای حبیب‌الله پاک‌گوهر و خانم اکرم‌السادات ساکت و آقای علی طاوسی که در تنظیم فهرست‌ها و ویرایش و نمونه‌خوانی مطبعی کوشیدند و نیز از آقای حاج مهدی خواجه و کارکنان چاپخانه خواجه که از بذل محبت در امر چاپ کوتاهی نکردند، تشکر کنیم؛ جزاهم علی‌الله.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین  
پس از ستایش ذات بی‌زوال خداوند یکتا، درود بر روان پاک بهترین پیمبر  
برگزیدهٔ او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده نفر جانشینان او  
علیهم‌السلام و سپس بندگان مقرب او.

کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد که ابتدای شروع آن هنگام تحصیل در سال ۱۳۱۳  
شمسی مطابق ۱۳۵۳ قمری بود و پس از گذشتن حدود سی سال به تکمیل آن  
پرداختم و آن نیز دو سه سال طول کشید، در حقیقت نخستین کتابی است که  
مخصوص گناباد نوشته شده و مطالب مربوط بدان در آن جمع گردیده است. با  
آن‌که در آن باره خیلی کوشش و تحقیق کرده و آنچه در لابه‌لای کتب متفرقه  
دیده یا از دیگران شنیده جمع آوری نمودم مع ذلک چون اولین قدم در این باره  
می‌باشد خالی از نقص نیست که شاید دانشمندان متتبع بعدها بتوانند تحقیقات را  
در این باره تکمیل نمایند.

مدتی است بعضی دوستان مذاکرهٔ چاپ آن را می‌نمایند و از نظر این که شاید  
تدریجاً بتوانم مطالب دیگری بر آن بیفزایم از قبول آن خودداری می‌کردم ولی  
اخیراً چون جمع بسیاری اظهار علاقه به مطالعه آن می‌نمودند و تشویق به تسریع  
در چاپ می‌کردند خود نیز به نظرم رسید که شاید مطالعهٔ آن سبب شود که دیگران

هم در صدد تکمیل آن بر آیند، لذا با چاپ آن موافقت نمودم. این کتاب در زمان مولای بزرگوار و پدر عالی مقدارم حضرت آقای صالح علیشاه قدس سرّه العزیز با اجازه ایشان شروع و به اتمام رسید، و چون افتخار اجازه آن حضرت را هم داشت لذا مطالب تاریخی را طبق همان تاریخ که نوشته بودم تغییر نداده و آنچه بعداً واقع شده هر چند حایز اهمّیت بود در پاورقی اضافه نمودم. از جمله قضیه جانسوز و فاجعه رحلت خود آن حضرت را که ثلمه‌ای در دین بود و عالم تشیّع حقیقی و اسلام واقعی را عزادار نمود در اصل کتاب قرار نداده و در ذیل ضمیمه نموده نوشتم تا تاریخ اصلی کتاب معلوم باشد. همچنین حادثه ناگوار زلزله اخیر گناباد - که جهان بشریت را متأسف و اندوهناک کرد - و آثار و تعمیرات مترتبه بر آن را ضمیمه و در پاورقی قرار دادم. از برادر مکرم جناب حاج سید هبة الله جذبی ثابتعلی زاده الله توفیقاً که همواره در استنساخ و چاپ نوشته‌های فقیر جدّیت و مراقبت کامل داشته و در این کتاب نیز از کوشش و جدّیت دریغ ننمودند و همچنین از برادر دانشمند آقای سید فضل الله دانشور علوی که در مقابله و تصحیح نهایت سعی را مبذول داشتند تشکر و امتنان داشته سلامتی و ازدیاد توفیق و تأیید ایشان را از خداوند متان مسألت دارم. همچنین از عمّ معظم جناب آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی زاده الله عزّاً و شرفاً و برادر عزیز آقای حاج دکتر محبّ الله آزاده حفظه الله که در تصحیح چاپ بعضی قسمت‌های آن به ویژه قسمت لهجه‌های محلی مراقبت نمودند تشکر دارم و نیز از آقای عبدالحمید میرجهانگیری و آقای علاءالدین دانشور علوی که با کمال صدق نیت و مراقبت در امر چاپ صرف وقت نمودند تشکر دارم و خیر و سعادت و توفیق همه را از خداوند خواستارم. والسلام علینا و علی عبادالله الصّالحین.

مورّخة ۱۳ رجب المرجب ۱۳۸۹ قمری مطابق چهارم مهر ۱۳۴۸ شمسی

فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام آن که همه آفاق و انفس آیات او و دلیل به سوی اویند:  
 خبر داری که ستیاحان افلاک چراگردند گرد مرکز خاک  
 درین محرابگه معبودشان کیست و زین آمد شدن مقصودشان چیست  
 چرا آن ثابت و این منقلب نام که گفت آن را بجنب این را بیارام  
 چه می خواهند ازین منزل بریدن چه می جویند ازین محمل کشیدن  
 همه هستند سرگردان چوپرگار پدید آرنده خود را طلبکار  
 و درود فراوان به روان پاک برگزیده خداوند متان محمد صلی الله علیه و آله  
 بن عبدالله پیغمبر آخرالزمان و بر فرزندان و جانشینان نیکو نهاد او که زمین به  
 وجود آنان می بالد و عوالم عالیه فخر می کند.

## مقدمه

از جمله علوم مهمه که از ازمئه قدیمه دارای اهمیت بوده و امروز اهمیت  
 بیشتری پیدا کرده و توجه زیادی بدان مبذول می گردد علم تاریخ و سپس جغرافی  
 است، که اولی مربوط به زمان و دومی راجع به زمین است و هر دو در ادبیات مقام  
 شامخی را دارا هستند، زیرا شناسایی حالات یک ملت و جامعه یا حالات

گذشتگان تأثیر کَلّی برای پی بردن به روحیات جامعه زنده یا فرد موجود دارد، به اضافه رفتار گذشتگان سرمشق برای زندگان و بازماندگان می‌باشد که از صفات حسنه و اخلاق پسندیده آن‌ها تعلیم گرفته و اعمال ناپسندشان که باعث انحطاط یا زوال شده موجب عبرت گردد، و چون محیط و طبیعت و اوضاع طبیعی در افراد تأثیر دارد، از این رو شناختن وضع زمین و امکانه مختلفه و محیط طبیعی نیز خوب و مفید است؛ مثلاً هر جا هوای آن خشک و آب آن کم باشد مردم آن غالباً در کارها باهوش‌تر و جدی‌تر و چون تهیه لوازم زندگانی و استفاده از محصول در آنجا به واسطه کم آبی و خشکی هوا و مهتا نبودن زمین مشکل‌تر است مردم نیز بالطبع مجبورند زحمت بیشتر بکشند و فعالیت زیادتری بنمایند، ولی هر جا هوای آن مرطوب و آب آن فراوان باشد اکثریت مردم آنجا نسبت به دسته اول کم هوش‌تر و کم حافظه‌ترند، و چون تهیه وسایل اولیه زندگانی برای آن‌ها آسان است و محتاج به زحمت زیاد نیستند طبیعتاً آسایش طلب و کم‌کارند.

پس دانستن اوضاع امکانه و محیط برای شناختن و پی بردن به حالات و روحیات جوامعی که در آن‌ها زندگانی نموده و می‌کنند مؤثر است، از این رو دانستن جغرافی و تاریخ برای اطلاع به روحیات گذشتگان مفید بلکه لازم است. همان‌طور که تاریخ عمومی و جغرافیای یک کشور برای شناختن روحیات جامعه و ملّتی که در آن زندگانی می‌کنند مؤثر و ممدّ است، دانستن تاریخ یک جامعه یا محیط کوچک نیز مفید و برای آگاهی بر خصایص روحی زندگانی آن جامعه و ساکنین آن محیط مؤثر و بلکه برای خود آن‌ها نیز مفید است، از این رو معمول شده که همان‌طور که تاریخ و جغرافی عمومی نوشته می‌شود به طور اختصاصی نیز برای هر محلی تدوین و تحریر می‌گردد.

برای بسیاری از شهرهای ایران تاریخ و جغرافی اختصاصی که بعضی آن‌ها از سابقین و بعضی هم از متأخرین و معاصرین است نوشته شده، ولی گناباد چون اهمیت زیادی نداشته و در سابق مورد توجه کامل نبوده از این رو تاکنون کتابی

جداگانه درباره آن نوشته نشده و اگر هم در کتب سابقین چیزی دیده می شود خیلی مختصر و مجمل است و از حالات بزرگان آنجا کمتر اسمی برده شده است. لذا نگارنده سلطانحسین تابنده گنابادی بیدختی سی سال قبل موقعی که در اصفهان مشغول تحصیل بودم به فکر نوشتن این قسمت افتاده، و پس از کسب اجازه از پدر بزرگووارم جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه به قدر وسع خود چند صفحه که دارای نواقص بسیاری هم بود با نهایت اختصار نوشتم، ولی سالها بود که آن یادداشتها را به همان ترتیب گذاشته و بلکه به فراموشی سپرده بودم، تا آنکه اخیراً تصمیم گرفتم که آنها را حتی المقدور تکمیل نمایم و در حقیقت تصمیم به تجدید تحریر آن گرفتم و شروع به نوشتن این یادداشتها کرده و یادداشتهای سابق را در آن ادغام نمودم، و هر چند این یادداشتها نیز بسیار ناقص و مخصوصاً تاریخ عمومی گناباد خیلی مختصر نوشته شده و دانشمندان با تتبع و تحقیقی که دارند می توانند به مراتب کامل تر از آن را بنویسند؛ از نظر این که مالا یدرک کله لایترک کله آنچه میسر بود جمع آوری نموده و در بعض موارد و حالات بعض اشخاص که نامشان در کتابی ذکر نشده، از احفاد یا بستگان آن اشخاص یا مطلعین که وارد در آن موضوع بوده و آگاهی داشتند به مضمون اهل البیت ادری بما فی البیت استمداد نموده و برای این که شکر و سپاسگزاری مخلوق را انجام داده باشم آنچه را که از دیگران تحقیق نموده‌ام به نام خودشان نقل کردم.

در ذکر حالات اشخاص هم از کسانی که در زمان خود شهرتی داشتند یا آثار نیکی از حالات یا تألیفات یا گفته‌ها یا امور خیریه از آنها به یادگار مانده، آنچه نگارنده نامشان را شنیده‌ام ذکر کرده‌ام، البته معاریف گناباد در سابق نیز خیلی بیشتر از آنچه من ذکر کرده‌ام بوده‌اند ولی من تا آن اندازه که میسر بود کوشش کردم و از کسانی که اطلاع بر حالاتشان پیدا کردم نام بردم، امیدوارم اگر نام اشخاص دیگر از معاریف گناباد یا مطالب دیگری مربوط به این کتاب به نظر



مطّلعین رسید یا نواقصی در این یادداشت‌ها مشاهده کنند مرا آگاه کنند تا آن را بعداً تکمیل نمایم و در اصلاح نواقص بکوشم.

نوشتن این یادداشت‌ها که تکمیل یادداشت‌های گذشته می‌باشد مدتی به طول انجامید و شروع آن در اوایل سال ۱۳۴۱ (اواخر ۱۳۸۱ قمری) بود و در اوایل ۱۳۴۴ (اواخر ۱۳۸۴ قمری) خاتمه یافت.

از عمّ معظمّ جناب آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد حفظه الله و دوستان محترمی که مرا در نوشتن شرح حال بعض اشخاص در این یادداشت‌ها کمک نموده و در محل آن نامشان را ذکر کرده‌ام تشکر می‌کنم و سلامتی و موفقیت همه را از خداوند مسألت دارم.

سلطانحسین تابنده گنابادی

عید غدیر ۱۳۸۴ ق = ۱۳۴۴/۲/۱ ش

به نام خداوند دانا و درود بر روان پاک محمّد مصطفی (ص)  
و دوازده نفر جانشینان او (ع)

### گناباد و پیدایش آن

کلمه گناباد: لفظ گناباد در لغت به اختلاف ذکر شده و نیز اختلاف دارند که مفرد است یا مرکب؛ در برهان جامع، فصل نون بعد از کاف عربی، می نویسد: «کنابد چو سر آمد نام جایی است در خراسان نزدیک آن کوهی است که جنگ یازده رخ در آن واقع شده».

در برهان قاطع در حرف کاف تازی با نون می گوید: «کنابد به فتح اوّل و بای ابجد که رابع باشد و ثانی به الف کشیده و سکون آخر که دال بی نقطه باشد نام جایی و مقامی است و در آنجا کوهی است که گودرز سردار لشکر کیخسرو آنجا فرود آمده بود و در آنجا بیژن دو سه برادران پیران را به چند مصاف کشت بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بر دست ده ایرانی کشته گردیدند، و هم در آن روز گودرز پیران را بالای کوه به قتل آورد و این جنگ را جنگ دوازده رخ گویند لیکن یازده رخ شهرت دارد و معرب آن جنابد باشد». در فرهنگ نوبهار است در فصل کاف عربی: «کنابد چو موافق شهری است در خراسان و کوهی است منسوب بدان شهر که در جنگ یازده رخ مقام ایرانیان بود چنانچه تورانیان هم در دشت ریبد اقامت

داشتند و در آن ولایت دو قریه است: ولوئی و نموئی و در اولی نارونی است از غرایب اشجار عالم که صاف و بی‌اعوجاج و طول و بالای آن هشتاد ذراع بوده و بالای آن تقریباً برابر و بسیار اندکی فرق دارد و مردمان اطراف به تماشای آن می‌روند».

این عبارت صریح است که گناباد سابقاً شهری بوده و همین طور نیز شهرت دارد ولی اکنون بلوک است، و کلمهٔ ریبد چنان که در برهان قاطع ذکر شده به فتح اول و سکون ثانی نام صحرائی است که این جنگ در آنجا واقع شده ولی گمان می‌رود این کلمه تصحیف شده و اصل آن زیبد به کسرزای معجمه باشد که یکی از دهات ییلاقی گناباد است و کلمه ولوئی و نموئی هم اشتباه ناسخ باشد زیرا اولی با دال مهمله و دومی با ثای مثلثه یا سین مهمله تلفظ می‌شود و هر دو از دهات گناباد می‌باشند، نارونی هم که ذکر شده در ثموئی بوده نه دلوئی ولی اکنون از بین رفته و محل آن معین است و این بیت نیز در آن باره گفته شده:

هر کس که ندیده کشمیری سرو      گو نارون گنابدی بین

و سرو کاشمر در زمان خود معروف و از بزرگ‌ترین اشجار مشهوره بوده که به دستور متوکل عباسی قطع شده؛ در جلد چهارم هفت قلم باب ما اوله الکاف و آخره الدال نیز گناباد را به فتح اول چو سرآمد ضبط نموده و گوید معرب آن جناب است، و در جلد سوم باب ما اوله الرّاء و آخره الدال گوید که صحرای ریبد در دامن کوه گناباد واقع است که معلوم می‌شود ریبد مصحّف زیبد است.

در بحیره در باب وجه تسمیه شهر گناباد باگاف فارسی و واو نوشته و گوید: «گونابد او را جنابد گفته‌اند و گنابد نیز قول صحیح آن که گیوآباد است یعنی گیوآباد کرده و بعضی جنّ آباد گفته‌اند یعنی جنّ آباد کرده و صاحب شاهنامه نیز چنین آورده:

نگفتم مرو بر کرات جرم      مزن بر کرات جنابد قدم»

ولی این استدلال که در بحیره ذکر کرده صحیح نیست زیرا به اتفاق سایر

نویسندگان کلمه جنابد معرب است و هیچ ارتباطی با کلمه جن ندارد و گوینده این قول نه توجه به لفظ محلی و نه به اقوال نویسندگان داشته است، زیرا این لفظ در لهجه محلی اصلی به طور مسلم فارسی است و کلمه جن عربی است و کسانی که جن آباد گفته‌اند از نظر این بود که قنوات آن را به واسطه عمق زیاد خارج از قدرت بشری دانسته و به طور مبالغه جن آباد گفته‌اند.

در کتاب نزهة القلوب<sup>۱</sup> حمدالله مستوفی در باب شانزده، ذکر بلاد قهستان، می‌نویسد: «جنابد در تلفظ گناباد گویند شهر کوچکی است بهتر از خور و چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد، چنان‌که از بالای آن تل ریگ تا غایت ودیه‌ها و ولایات مجموع در نظر باشد. اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازای کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و چند موضع دیگر از توابع آن است و مجموع را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب به شمال می‌رود و دو قلعه بر دو طرف آن است که یکی را قلعه خواشیر و یکی را قلعه درجان گویند. حاصلش غله، میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد».<sup>۲</sup>

امین احمد رازی در هفت‌اقلیم<sup>۳</sup> می‌نویسد: «جناباد که بعضی به جنابد و برخی گوناباد اعتبار کرده‌اند از ابنیه پسر گودرز است و اقسام میوه و غله در آنجا خوب می‌شود و در یکی از مضافاتش کاریزی است که از اول تا آخر چهار فرسنگ

۱. ص ۱۷۶، چاپ کتابخانه طهوری، تهران، سال ۱۳۳۶.

۲. از خصوصیات مذکور در مورد قنات گناباد که منطبق با قنات قصبه شهر است و هم چنین از این‌که آبادی مجاور جویمند (عرفاً مشهور به گناباد) به نام "شهر" مشهور است برمی‌آید که شهر گناباد قدیم همان آبادی است که فعلاً به نام "شهر" مشهور است.

۳. کتاب خطی متعلق به مدرسه عالی سپهسالار تهران شماره  $\frac{۲۷۳۴}{۲۷۱۳}$  ص ۵۷۳. امین احمد رازی بن خواجه میرزا محمد که در ۱۹۳۰ از طرف شاه طهماسب صفوی کلانتر ری بوده و ماده تاریخ تألیف این کتاب جمله «تضییف امین احمد رازی» می‌باشد، قسمتی از آن توسط انجمن آسیایی بنگال در سال ۱۹۱۸ در کلکته به طبع رسیده است. نسخه‌های خطی دیگری هم به شماره ۵۴۶۸ و شماره ۴۵۶ در کتابخانه مجلس موجود است تاریخ یک نسخه خطی مجلس ۱۲۷۳ می‌باشد.

است و چاه نخستین آن هفتصد ذرع است».

در کتاب مسالک و ممالک ترجمه مسالک الممالک تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که ترجمه آن منسوب به ابن ساوجی می باشد، می نویسد: «و ینابذ بزرگ تر از خور است و ناحیت و روستا دارد و آب از کاریز بردارند و طبس بزرگ تر از ینابذ است و آب کاریز دارند و حصاری ویران دارند». در پاورقی ینابذ نوشته شده: گنابذ = جنابذ = گناباد و در پاورقی از بعضی نسخ نقل شده که یعنی تون و این توضیح اشتباه است چون ما می دانیم که تون غیر از گناباد است.

در کتاب تاریخ حافظ ابرو، تألیف نورالدین لطف الله مشهور به حافظ ابرو، خطی متعلق به کتابخانه ملک تهران که در مقدمه آن شرحی راجع به جغرافیای بعضی ایالات ایران نوشته شده و در مجلد دوم ابتدا درباره جغرافیای خراسان نوشته و درباره گناباد هم چند سطر نوشته، ولی متأسفانه بیشتر عبارات آن نسخه مغلوپ است و ما ابتدا عین عبارت مغلوپ را ذکر نموده بعداً صحیح آن را ذکر می کنیم: «جنابذ بیست دیه و پنجاه مزرعه از توابع آن است و عولالدن که حاکم قهستان بودند در جنابذ نشستندی و جنابذ به خواف نزدیک است و قرای مشهور این ناحیه این است: قریه بلبد، قریه پوژد، قریه بیدخت، قریه فرسی، قریه بویمرغ، قریه وقاصان، قریه وسفان، قریه کلاب، قریه خانیک و قریه خیبری» نام فامیل حکام قهستان همین طور مغلوپ نوشته شده و گویا نویسنده هم نتوانسته از روی اصل آن بخواند و مانند نقاشی رونویسی کرده است بلبد و پوژد هم بیلبند و قوژد است و کلمه فرسی شاید سقی باشد و وقاصان و وسفان و کلاب هم رقاصان و دیسفان و کلات است.

و در ذکر ولایت قهستان جنابذ را یکی از ناحیه ها و ولایات آن ذکر نموده

۱. این عبارات از نسخه چاپی ص ۲۱۶ نقل شده، نسخه خطی آن هم در تهران کتابخانه ملک به شماره ۵۹۹۰ موجود است ولی مغلوپ است و اسامی با مختصر تغییری نوشته شده است.

است. ولی آنچه در آن کتاب در ذکر بلوک طوس ذکر کرده و گفته پنج محله است یکی از آن به نام بلوک جنان ولایت که بر دو قریه تقسیم شده ۱. قریه خواشیر ۲. قریه جنابذ که مزارع خوب و بسیار دارد، منظور گناباد مورد ذکر ما نیست، بلکه مراد قریه‌ای است که در اطراف مشهد مقدس به این نام واقع شده است.

این کتاب تألیف نورالدین معروف به حافظ ابرو، اهل خواف می‌باشد که در شوال ۸۳۴ در زنجان بدرود زندگی گفت و این کتاب را بر حسب امر شاهرخ میرزا تیموری در تاریخ فارس و کرمان و خراسان از صدر اسلام تا سال ۸۲۳ تألیف نمود. نسخه خطی آن به خط ملک محمد بن محمد حسن بروجنی در پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۷۲ در ۳۴۷ ورق بزرگ (۶۹۴ صفحه) خاتمه یافت که این نسخه اکنون در کتابخانه ملک تهران موجود است، ولی متأسفانه خیلی مغلوپ است، یک نسخه ناقص هم در کتابخانه مجلس موجود است. یک نسخه هم در کتابخانه لنینگراد می‌باشد، یک نسخه کتابخانه ملک به شماره ۴۱۴۳ می‌باشد و خط آن نستعلیق با کاغذ آهاردار و جلد میشن\* قهوه‌ای است.

در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج<sup>۱</sup> انگلیسی<sup>۲</sup> می‌نویسد: «گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آن را ینابذ و مقدسی جناد نامیده‌اند و به اشکال دیگر هم خوانده شده، ساختمان‌های این شهر در قرن چهارم از گل بود و هفتاد دهکده داشت و آبش از کاریز حاصل می‌شد.

یاقوت حموی گوید: «آن را گنابذ گویند به جای جنابذ».

حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و

\*. میشن: پوست میش دباغی کرده.

۱. Guy Le Strange انگلیسی، متولد ۱۸۵۴ و متوفی ۱۹۲۳ م.

۲. ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۸۴.

حصارهای محکم دارد، چنان که از بالای آن تل ریگ تا غایت دیه‌ها و ولایت‌ها مجموع در نظر باشد، اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و بیشتر کاریزها هم چنین عمیق باشد، و کاریزها از طرف جنوب به شمال می‌رود و دو قلعه بر دو طرف آن است، یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری قلعه درجان. حاصلش غله، میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد».

با آن که عبارت حمدالله را قبلاً ذکر کردیم مع ذلک برای تکمیل عبارت بالا مجدد نیز از آن کتاب نقل نمودیم و در صفحه ۳۸۶ راجع به خور می‌نویسد: «از طبس کوچک‌تر است» و از مقدسی نقل کند که وسعت آن از تون بیشتر و جمعیت آن کمتر است.

عبارت ابن حوقل که در بالا نامبرده و در کتاب صورة الارض<sup>۱</sup> جلد دوم آن که مسافت بین شهرها را در آن ذکر کرده می‌باشد و آن این است: «و علی الطريق من قاین الی نیشابور بون ینابذ کندر ترشیز» یعنی راه قاین به نیشابور از تون و ینابذ و کندر و ترشیز می‌گذرد. و بون به نظر می‌رسد که تون می‌باشد و معلوم می‌شود در آن زمان راه قاین به نیشابور از تون و از آنجا به گناباد عبور می‌کرده در صورتی که راه معمول فعلی نزدیک‌تر و مستقیم‌تر است.

در کتاب حدود العالم<sup>۲</sup> از مؤلفات قرن چهارم هجری می‌نویسد: «ترشیز و کندر، بنابذ، تون، کُری - شهر کهای اند». کُری همان کُریت است که نزدیک طبس می‌باشد.

در کتاب فرهنگ رشیدی، تألیف عبدالرشید تتوی، جلد دوم این طور می‌نویسد: «گنابذ بالفتح مقامی است که آنجا کوهی است که گودرز در جنگ دوازده رخ بدان جا فرود آمد».

۱. ج ۲، ص ۴۲۷، چاپ لیدن.

۲. ص ۵۶، تهران.

در جلد سوم معجم البلدان، یاقوت حموی می‌نویسد: «جنابذ بالضم و بعد الالف باء موخدة مكسورة و ذال معجمه ناحية من نواحي نيسابور و اكثر الناس يقولون من نواحي قهستان من اعمال نيسابور و هي كورة يقال لها گنابذ و قيل هي قرية ايضاً ينسب اليها خلق من اهل العلم» یعنی جنابذ به ضم جیم و کسر باء با ذال معجمه از ولایات نیشابور است و بیشتر می‌گویند که از توابع قهستان و از ولایات نیشابور است و آن شهر کوچکی است که آن را گنابذ گویند و بعضی هم گویند دهی است و جمعی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند.

در کتاب مرصد الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع تأليف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی نیز تقریباً همین عبارات معجم البلدان ذکر شده و نیز می‌نویسد: «ايضاً جنبذ بضم اوله و تسكين ثانيه و باء موحدة مضمومة و ذال معجمه من قرى نيشابور» یعنی جنبذ به ضم جیم و باء و سکون نون و ذال از قرای نیشابور است، و مرصد الاطلاع خلاصه و مختصر معجم البلدان است که خود یاقوت شروع به تلخیص آن نموده و به اتمام نرسانید، بعداً صفی الدین مکنی بابی الفضایل که از دانشمندان قرن هشتم بوده و در صفر ۷۳۹ در بغداد وفات یافته آن را به اتمام رسانید.

اعمال به معنی ولایات و کوره به معنی ناحیه و بلوک هم به معنی شهر کوچک آمده و در اینجا معنی دوم نزدیک تر به نظر می‌رسد، و قهستان هم ولایتی بزرگ بوده که در کنار شرقی کویر مرکزی ایران و بیابان لوت تا مرز افغانستان و سیستان ادامه داشته و تربت گناباد و ترشیز و خواف و خوسف و بیرجند و طبس گیلکی و طبس سیستان جزء آن بوده، و شهر مهم آن قاین و بزرگ‌ترین قلعه باطنیان در این حوزه بوده، و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را به نام حاکم قهستان ناصرالدین محتشم نوشته است، نیشابور هم در آن موقع مرکز ایالت خراسان بوده و حکومت بر همه ولایات خراسان داشته است. در قاموس الاعلام می‌نویسد که جنابذ از توابع نیشابور، و در قاموس اللغه می‌نویسد: جنبذ (به ضم جیم و



باء) شهری است در اطراف نیشابور. و از کتب لغت عربی معلوم می‌شود که جنبد معرب گنبد است و جمع آن را جنابذ گرفته‌اند.

در کتاب ریاض الجنة تألیف زنوزی در ذکر مملکت خراسان می‌نویسد: «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند. طولش صح و عرضش لدم از قصبات قهستان بیست ده و پنجاه مزرعه دارد، به خواف نزدیک است. شهر کوچکی است پسرگودرز ساخته آبش کاریز است. چهار فرسنگ درازی کاریز است. چاهش تخمیناً هفتصد گز باشد، حاصلش غله و پنبه و ابریشم نیکو و فراوان باشد» یعنی طول آن نود و هشت درجه و عرض آن سی و چهار درجه و چهل دقیقه است.

کتاب مرآة البلدان<sup>۱</sup> نوشته است: جنابذ. صاحب معجم البلدان گوید: «جنابذ رستاقی است از قهستان در خاک نیشابور دارالحکومه آن قصبه‌ای است که آن را گونابد می‌نامند». حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ را در تلفظ گنابذ گویند، شهری کوچک است که پسرگودرز ساخته الخ». سپس می‌نویسد: «نگارنده گوید گونابد را عوام گون آباد تلفظ می‌کنند قلعه کوچکی است و در آن خندقی، سکنه‌اش زیاده از یکصد نفر نیست سه چهار باب دکان دارد اما قرا و مزارع توابع آن بسیار است». ولی کلام مرآة البلدان خالی از اشتباه نیست زیرا در آن زمان کلمه گناباد بر بلوک آن اطلاق می‌شده، مرکز آن جویمند بوده و پس از زمان زلزله و خراب شدن شهر گناباد بوده است، و ثانیاً جویمند هم در آن موقع با آن که کمتر از این زمان جمعیت داشته مع ذلک عده نفوس آن بیش از آن بوده که در مرآة البلدان ذکر شده است.

در فرهنگ انجمن آرای ناصری حرف کاف تازی می‌نویسد: «کنابد به ضم کاف و کسر باء نام شهری است در خراسان و کوه منسوب بدان شهر را نیز گویند و آن در اصل لفظ گون آباد به گاف فارسی بوده و گون به ترکی به معنی آفتاب است و در

۱. صنیع الدوله، محمد حسن خان: مرآة البلدان، ص ۲۶۷.

قدیم‌الایام در آن محل فیما بین سپاه ایران و توران رزمی عظیم اتفاق افتاده و جماعتی از طرفین کشته شدند و قرار شد جنگ تن به تن واقع شود و گودرز و پیران با ده مرد از طرفین مصاف دهند و هر دسته دیگری را کشت او فاتح باشد، و همهٔ ایرانیان بر اقران خود فایق آمده و گودرز هم پیران سپهسالار افراسیاب را کشت، و آن را از این جهت جنگ یازده رخ گویند و مقام ایرانیان کوه گناباد و محل تورانیان دشت ریید بوده فردوسی گفته:

دو سالار هر دو زکینه به‌درد همی روی برکاشته از نبرد  
یکی سوی کوه گناباد برفت دگر سوی ریید خرامید تفت

و گناباد را معرّب کرده و جنابد گویند، و در آن ولایت دو قریه است یکی ولوئی و دیگری را نموئی گویند و در قریهٔ نموئی نارونی است از غرایب اشجار عالم که هشتاد ذراع طول بالای آن است». پس از چند جمله گوید: «و گناباد قریب به بلاد تون و طبس است و در کاف فارسی نوشتن اصحّ است زیرا که مخفف گوناباد است».

در شهیدیه تألیف شیخ عباسعلی کیوان قزوینی گناباد به ضم گاف فارسی و فتح باء بدون الف ضبط شده است.

و در حبیب‌السیر اصل آن را گنبد به ضم گاف فارسی و فتح نون و باء گفته که بعداً بر اثر کثرت استعمال گناباد شده است. در آتشکده آذر بیگدلی کلمهٔ جناباد می‌نویسد: آن را از قصبات خراسان ذکر می‌کند.

در کتاب الذیل علی طبقات الحنابلة<sup>۱</sup> جلد دوم در ذکر حالات حافظ عبدالعزیز از منذری نقل کرده که گفته جنابذ به ضمّ جیم و فتح نون و بای موحدۀ مفتوحه بعد از الف و ذال معجمه قریه‌ای است از قرای نیشابور. و در کتاب ریحانة‌الادب جلد اول در ذکر جنابد می‌گوید: «به ضم اول و کسر رابع معرّب گوناباد است و آن یکی از

۱. حنبلی بغدادی، زین الدّین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب‌الدین احمد، متوطن دمشق، متولد ۷۳۶- وفات ۷۹۵.

نواحی نیشابور یا قهستان و یا نام دیهی است از آن ناحیه». از عبارت معلوم می‌شود که از کتب دیگر گرفته شده است. در فرهنگ امیرکبیر تألیف علی اصغر شمیم ذکر شده که گناباد به ضم گاف شامل بخش‌های جویمند و بجستان و بر سر راه شوسه مشهد به بیرجند و فردوس واقع است.

### وجه تسمیه گناباد

در وجه تسمیه گناباد نیز اختلاف است، از عبارت انجمن آرا که ذکر شد معلوم می‌شود اصل آن راگون آباد گرفته و گفته که گون در ترکی به معنی خورشید است، و به این توجیه شاید از نظر این که طبق تقسیم اهل هیئت و نجوم قدیم که ربع مسکون را به هفت اقلیم تقسیم نموده و هر اقلیمی را به یکی از سیارات منتسب دانسته و اقلیم چهارم را منسوب به خورشید قرار داده‌اند و گناباد هم در اقلیم چهارم واقع شده از این رو به این نام موسوم گردیده، مانند خراسان که از نظر انتساب اقلیم آن به خورشید به این اسم مسمی گردیده است. بعضی دیگر هم اصل آن را گیو آباد گفته‌اند به مناسبت این که گیو آنجا را بنا نمود، و گیو پسر گودرز از سرداران نامی ایران بود که کیخسرو را از توران به ایران آورد زیرا کیخسرو پسر سیاوش بود و مادرش فرنگیس دختر افراسیاب پادشاه توران بود و کیخسرو با مادرش در توران بود کیکاوس پدر سیاوش در خواب دید که سرش خبر کیخسرو را به او داد و چون بیدار شد گیو را خواست و مأمور تفحص نمود و پس از آن او در تفحص برآمد تا آن که او را پیدا کرده به ایران آورد و بر تخت سلطنت نشانید و تفصیل آن در جلد اول شاهنامه مذکور است، در اینجا مناسب است غزلی را که مولانا جلال الدین بلخی خراسانی در دیوان غزلیات خود که به نام مرشد خود شمس تخلص نموده و آن غزل را در تأویل این قضیه ذکر کرده نقل کنیم:

کیخسرو سیاوش، کاؤس کیقباد

گویند کز فرنگس افراسیاب زاد

رمزی خوش است گر بنیوشی بیان کنم  
 احوال خلق و قدرت شاهی و علم و داد  
 ز ایران جان سیاوش عقل معاد روی  
 از بهر این نتیجه به توران تن نهاد  
 پیران مکر پیشه که عقل معاش بود  
 چون حاجبان بیامد و در پیشش ایستاد  
 تا برد مرد را برِ افراسیاب نفس  
 پس سعی کرد و دختر طبعش به وی بداد  
 تا چندگاه در ختن کام آرزو  
 بیچاره با فرنگس شهوت ببود شاد  
 گرسیوز حسد زپی کینه و فساد  
 آمد میان آن دو شه نامور فتاد  
 تدبیرهای باطل و اندیشه‌های زشت  
 کردند تا هلاک سیاوش از آن بزد  
 زیر سفال سفله درخشنده گوهرش  
 پنهان نشد که داشت ز تخم دو شه نژاد  
 کیخسرو وجود ز تزویج عقل و نفس  
 موجود گشت و بال بزرگی همی گشاد  
 گیو طلب بیامد و شهزاده برگرفت  
 از نور تن ببرد به ایران جان چو باد  
 زانجاش باز برد به زابلستان دل  
 دادش به زال علم که او بودش اوستاد  
 سیمرغ قاف قدرتش ازدست زال علم  
 بگرفت و خوش دو چشم جهان بینش برگشاد

پیران ویسه وزیر افراسیاب بود گرسیوز (به فتح گاف و سکون راء و کسر سین و سکون یاء و فتح واو) برادر افراسیاب بود. سرجان ملکم در تاریخ خود، جلد دوم در ذکر طبس، گناه آباد ذکر کرده می‌گوید: «پدران میرحسن خان به شجاعت و شهامت اشتهار داشتند من جمله علیمردان خان پدر میرحسن خان است، چون احمدشاه لشکری گران به تسخیر طبس فرستاد، او بدون تأمل با شش هفت هزار مرد به گناه آباد که سر حد اراضی طبس است تاخته و بر افاغنه که قریب سه مساوی لشکر او بودند مصاف داد و ایشان را شکستی فاحش داد».

این کلمه مناسب است با آنچه بعضی در باب وجه تسمیه آن گفته‌اند که بهمن از سلاطین قدیم ایران در حال مستی دختر خود را به نام همای گرفت و از پدر حامله شد و چون این امر در دیانت زردشت و قدیم ایران نیز حرام و خلاف محسوب می‌شد پس از آن که به خود آمد و متوجه خلاف و گناه بزرگ خود شد پشیمان گردید و خود را لایق سلطنت ندیده و خواست کناره‌گیری کند، علمای مذهب و مؤبدان بعد از مشاورت و تتبعات مذهبی گفتند برای کفاره آن گناه باید کار نیک مهمی انجام دهد که خیر آن به عموم برسد، و سپس کفاره آن را احداث قنوات در محال بی آب برای استفاده عموم یا غرس اشجار که هر دو از عبادات مهم اجتماعی محسوب می‌شود قرار دادند. بهمن هزار قنات در اطراف مملکت احداث کرد از جمله قنوات مهمه گناباد که احداث آن‌ها به واسطه عمق چاه‌ها و طول قنات که بعضی آن‌ها تا سه چهار فرسخ امتداد پیدا می‌کند و دارای چند رشته می‌شود به غیر کوشش و جدیت سلاطین خیلی مشکل به نظر می‌رسد. بنابراین پیدایش گناباد و قنوات آن بر اثر گناهی بود که از بهمن صادر گردید از این رو گناه آباد معروف شد.

بعضی هم معتقدند که به واسطه کان‌های زیادی که در کوه‌های آن موجود است از قبیل کان آهن و مس و سرب و غیر آن‌ها کان آباد گفته‌اند و بر اثر کثرت

استعمال تدریجاً گناباد گردیده است.

و بعضی هم اصل آن را گون آباد به فتح گاف و واو گمان کرده‌اند. گون گیاهی است بیابانی که برای علوفه زمستان گوسفندان جمع آوری می‌کنند و چون این علف در بیابان اطراف کوهستان گناباد زیاد است از این رو آن را وجه تسمیه به این نام گمان کرده‌اند، کسانی هم که اصل آن را جن آباد گفته‌اند همان طور که قبلاً ذکر کردیم از نظر مبالغه بوده از نظر این که در واقع حفر چاه‌های عمیق و احداث قنوات در آن بیابان خشک دور از آب از عهده بشر خارج است، مگر آن که به کمک جن باشد، ولی البته این نکته جنبه مبالغه و اغراق و استحسان دارد نه آن که واقعیت داشته باشد.

### پیدایش گناباد

آنچه از قراین و امارات معلوم می‌شود گناباد و احداث قنوات و پیدایش عمارت آن خیلی قدیم است و بر اثر نام‌های قدیمی و آثار باستانی آنجا قطع پیدا می‌کنیم که قبل از اسلام وجود داشته مثلاً قلعه فرود یا قلعه دختر یا قبر پیران و یسه یا قلعه پشن که نام آن‌ها در گناباد زبانزد عموم و محل‌هایی به آن نام‌ها موجود می‌باشد دلیل بارز قدمت آن است.

و اگر ابتدای پیدایش آن توسط گیو بوده مربوط به قریب هشت قرن قبل از میلاد می‌شود زیرا کیکاوس و نوه او کیخسرو که شرح آن‌ها در شاهنامه و کتب تواریخ قدیمه ایران مذکور است تقریباً در قرن نهم و هشتم پیش از میلاد در ایران سلطنت کردند، و این تواریخ هر چند از نظر کنونی مدرک کافی ندارند و تاریخ کنونی ایران که با شواهد زنده از قبیل الواح و کتیبه‌ها و آثار باستانی که کشف شده قرین می‌باشد در باب آن سلاطین ساکت است، و ابتدای پیدایش شاهنشاهی ایران را از ظهور هخامنشیان ذکر می‌کنند ولی مع ذلک مانمی‌توانیم به طور کلی آنچه را در شاهنامه فردوسی، که از بزرگ‌ترین کتب حماسی، ادبی و تاریخی ماست، ذکر

شده چشم پوشی کنیم. البته این نکته هست که تاریخی که مبتنی بر مدارک زنده باشد قطعیت را می‌رساند، ولی تواریخ قدیمه چون غالباً دارای این مدارک نبوده ایجاد یقین و قطع نمی‌کند؛ به همین جهت بعضی از دانشمندان کلمه تاریخ را معرّب تاریک گرفته‌اند زیرا تاریخ آن است که ذکر گذشتگان کند و آن نسبت به ما چون قطعیت ندارد تاریک است.

بنابراین به استناد نوشته‌های فردوسی، گناباد میدان جنگ گیو و گودرز با پیران ویسه و اتباع او بوده که به امر کیخسرو برای خونخواهی پدرش سیاوش از افراسیاب پادشاه توران اتفاق افتاد، زیرا سیاوش پسر کیکاوس پسر کیقباد طبق آنچه مشروحاً در تواریخ قدیمه می‌نویسند به توران رفت و مورد تعظیم و احترام افراسیاب و سپهسالار او پیران ویسه واقع شد، و ابتدا پیران دخترش را به او داد و از او فرزندی متولد شد که سیاوش او را فرود نامید سپس افراسیاب دخترش فرنگیس را بدو داد و برای او تیولی معین نمود و او در آنجا خوش و خرم می‌زیست و فرنگیس از او باردار گردید، و مردم به واسطه حسن خلق و حسن معاشرت سیاوش به سوی او متوجه شدند و حاسدین اغتنام فرصت نموده نزد افراسیاب به تمامی پرداختند و افراسیاب برادرش گرسیوز را مأمور قتل سیاوش نمود، چون فهمید که فرنگیس دخترش از سیاوش باردار است تصمیم به قتل او نیز گرفت که از او فرزندی باقی نماند ولی پیران او را فرار داد تا آن که وضع حمل نمود و پسری به دنیا آورد نامش را کیخسرو گذاشتند، و او از ترس افراسیاب در میان شبانان با مادر خود می‌گذرانید.

کیکاوس چون خبر قتل فرزند را شنید خیلی ندبه و زاری نمود و به عزاداری پرداخت. پس از چندین سال در خواب او را به زنده بودن کیخسرو خبر دادند، چون بیدار شد گیو پسر گودرز را مأمور آوردن او نمود و او به تنهایی به طور گمنام به توران رفت و هفت سال گردید تا بالاخره کیخسرو را پیدا کرد و به ایران آورد، و کیکاوس او را ولیعهد خود قرار داد و پسرش هرمز را نیز مأمور اطاعت

از او نمود، و کیکاوس گوشه نشینی اختیار کرد و سلطنت را به کیخسرو تفویض کرد و او تصمیم خونخواهی پدرش سیاوش را گرفت، و جمعی بسیار از قشون خود را تجهیز نموده برای جنگ افراسیاب فرستاد و در بین راه فرود که در قلعه خود بود پس از جنگ و کشتار به قتل رسید.

سپس قشون افراسیاب و پیران رسیده جنگ‌های بسیار کردند بالاخره ایرانیان شکست خورده بعداً به کیخسرو گزارش دادند، او قشون بسیاری را فرستاد و تغییراتی در فرماندهی قشون داد و جنگ و گریزهای زیادی از طرفین واقع شد، خلاصه آن که به پیشنهاد پیران که به گودرز نمود قرار شد ده نفر از ایران و ده نفر از توران با خود آن دو نفر که جمعاً از هر طرفی یازده نفر می‌شوند هر دو نفری در مقابل هم قرار گیرند و نبرد کنند و هر طرف فاتح شد قشون طرف دیگر تسلیم شود که جنگ و خونریزی زیاد نشود، از این رو آن جنگ را جنگ یازده رخ گفتند و در این جنگ ایرانیان بر تورانیان ظفر یافته همه را از بین بردند و گودرز نیز پیران را به قتل رسانید که شرح آن در شاهنامه فردوسی مذکور است، و این همان جنگی است که طبق آنچه از چند کتاب نقل کردیم در گناباد اتفاق افتاد و فردوسی در این باب گفته:

یکی سوی کوه گناباد برفت      دگر سوی ریبد خرامید تفت  
از ظاهر این بیت فهمیده می‌شود که گناباد و ریبد حتی قبل از جنگ وجود داشته است یا آن که توسط همان گیو قبل از وقوع این جنگ ایجاد شده است، و نیز جنگ پشن همان است که پیران به دستور افراسیاب با جمعی از قشون خود شبانه به لشکرگاه طوس فرمانده سپاه ایران شبیخون زد و جمعی را به قتل رسانید که بقیه مجبور به فرار شده در صدد تجدید قوا و تجهیزات خود برآمدند. این جنگ هم در قسمت شرقی گناباد بوده و نوده پشن از توابع گناباد است، و طبق آنچه در تواریخ قدیمه ایران می‌نویسند مدت‌ها گیو از طرف کیخسرو حکومت قهستان را داشته که ممکن است در آن اوقات گناباد را احداث نموده باشد.



بنابر قول دیگر نیز که احداث قنوات گناباد به دستور بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب بن لهراسب بوده باز هم خیلی قدیم و مربوط به اواخر قرن پنجم و اوایل قرن چهارم پیش از میلاد طبق تواریخ قدیمه می‌شود، زیرا بهمن در آن قرن سلطنت داشته و او به دانش و دادگستری و دیانت معروف بوده و مردم نسبت به او علاقه زیادی داشتند و پیوسته به روحانین و مؤبدان می‌گفت که هرگاه من برخلاف رفتار نمایم یا تمایل به باطل داشته باشم مرا آگاه کنید و از آن منع نمایید، و چون آن خلاف که قبلاً ذکر کردیم از او صادر شد فوراً متنبه شده و خیلی اندوهگین گردیده خواست ترک سلطنت کند ولی به واسطه علاقه‌ای که مؤبدان و سایر مردم بدو داشتند راضی نشدند، و مؤبدان پس از مشاورت زیادی که کردند راه احداث قنوات را در اطراف مملکت برای کفاره آن گناه بزرگ در نظر گرفتند و از جمله قنوات گناباد را احداث نمود، ولی بعضی می‌گویند ازدواج با دختر در دین قدیم ایرانیان خلاف نبوده و چند نفر از سلاطین همین کار را کردند لیکن عقیده جمع دیگر بر خلاف این است و معتقدند که آن را جایز نمی‌دانستند و این قول اقرب به نظر می‌رسد.

و به همین جهت بعض مورخین قدیم این نسبت را که به بهمن داده شده رد می‌کنند و می‌نویسند که او بالاتر از این بود که گرد چنین گناه بزرگی بگردد! و این نسبت که بدو داده شده خطاست و او در دیانت و معدلت از سایر سلاطین جلو بوده و به آداب دینی کاملاً مقتید بود، در تفسیر کشف الاسرار ذیل تفسیر آیه بیست و نه سوره توبه «حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» این حدیث مذکور است: «كَانَ لِلْمَجُوسِ عِلْمٌ يُعَلِّمُونَهُ وَ كِتَابٌ يُدْرَسُونَهُ وَ إِنَّ مَلِكَهُمْ سَكَرَ فَوَقَعَ عَلَىٰ ابْنَتِهِ أَوْ أُخْتِهِ فَاطَّلَعَ عَلَيْهِ بَعْضُ أَهْلِ مُلْكِهِ فَجَاؤا يُقِيمُونَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَامْتَنَعَ الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ وَ ذَهَبَ الْعِلْمُ مِنْ صُدُورِهِمْ»<sup>۱</sup>.

۱. میدی، رشیدالدین: کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، ج ۴، ص ۱۱۵.

یعنی از علی علیه السلام روایت شده که مجوس دارای علم و کتاب بودند و به دیگران می‌آموختند تا آن که پادشاه آنان در حال مستی با دختر یا خواهر خود نزدیکی کرد و بعضی اهل کشورش خواستند حدّ بر او جاری نمایند او استنکاف کرد، خداوند کتاب را از بین آنان برد و علم هم از سینه آنان زایل گردید. هر چند این حدیث اشاره به اصل موضوع دارد ولی معلوم نیست منظور همان بهمن باشد زیرا او استنکاف نکرد بلکه خودش به خطای خود اقرار و در جستجوی راه جبران آن بود، پس اگر انتساب خبر صحیح باشد منظور دیگری از سلاطین گذشته بوده و البته در بین آنان پادشاهان خوب و بد وجود داشته‌اند، ولی از ظاهر حدیث معلوم می‌شود که ازدواج با خواهر و دختر جایز نبوده است.

و تاریخ یهود هم از او تمجید می‌کند زیرا می‌نویسند: به دستور او بود که بنی اسرائیل از بابل مستخلص شده به بیت المقدس برگشتند و به دستور او بیت المقدس (اورشلیم) آباد شد.

و در تواریخ جدید می‌نویسند: بهمن بن اسفندیار همان اردشیر دوم هخامنشی است که بعضی لقب دراز دست (درازانگل) را مربوط به او دانسته‌اند ولی بیشتر مورّخین لقب دراز دست را برای اردشیر اوّل گفته‌اند.

و بعضی هم همان اردشیر اوّل را بهمن گفته‌اند ولی اکثر آنان اردشیر دوم را گفته‌اند، و او طبق تواریخ ایرانیان یکصد و دوازده سال سلطنت کرد و طبق تواریخ جدید شصت و دو و به قول بعضی چهل و پنج سال (چهار صد و چهار - سیصد و پنجاه و نه) پادشاهی کرد، و او دختر خود را که در یونانی به نام آئس سا ذکر شده تزویج کرد، و بلکه می‌گویند یکی دیگر از سه دختر خود را نیز به نام آمش تریئس تزویج نمود ولی از پشیمانی او از این عمل ذکری نکرده‌اند، به طور کلی او را پادشاهی نالایق و عیاش دانسته و امور خیریه از قبیل احداث قنوات برای او ننوشته‌اند، فقط بعضی نوشته‌اند که ملت دوست بوده است، ولی به نظر نگارنده عقیده مورّخین ایرانی قدیم در این باره صحیح است زیرا مبنای عقیده جدید قول

مورّخین یونانی است و یونانیان در آن زمان غالباً با ایرانیان دشمنی داشتند و به قول آن‌ها اطمینان کامل نیست مگر آنچه در تمجید نوشته باشند، مانند آنچه از هرودوت نقل کنند که گوید: «پارسیان عادت ندارند که برای خدایان مجسمه برپا کنند و یا معبد و قربانگاهی بسازند برعکس آن‌ها کسانی را که چنین کنند به دیوانگی متّهم می‌کنند و علّت به نظر من آن است که آن‌ها هرگز مانند یونانیان خصوصیات بشری برای خدایان قایل نبودند». که دلالت بر موّحد بودن ایرانیان می‌کند و درست است.

بعضی هم تاریخ گناباد را به جلوتر آن رسانده و گفته‌اند قبل از گیو و گودرز نیز وجود داشته، زیرا جنگی که در آنجا بین آن‌ها واقع شده دلیل این است که قبلاً آبادی در آنجا بوده، و چون هیچ‌گاه بیابان بی‌آب و علف و آبادی میدان جنگ و نبردگاه واقع نمی‌شود، و همان شهرت نام گناباد و ریبد و کرات و امثال آن‌ها دلالت دارد بر این که این نام‌ها قبل از آن وقایع وجود داشته، و تلاقی طرفین که در آن حدود بوده سبب شده که هر دسته و قشونی اطراف یک قسمت از آبادی‌ها را برای قشون خود تعیین نمایند و در آنجا متمرکز شوند، در فرهنگ جغرافیایی ایران<sup>۱</sup> می‌نویسد: از آثار معلوم می‌شود که گناباد یکی از شهرهای قدیمی است که در زمان سلاطین هخامنشی ایجاد شده و قرآینی از قبیل قبر پیران و یسه، قلعه فرود و قلعه رستم و قلعه معروف پشنگ در آنجا وجود دارد.

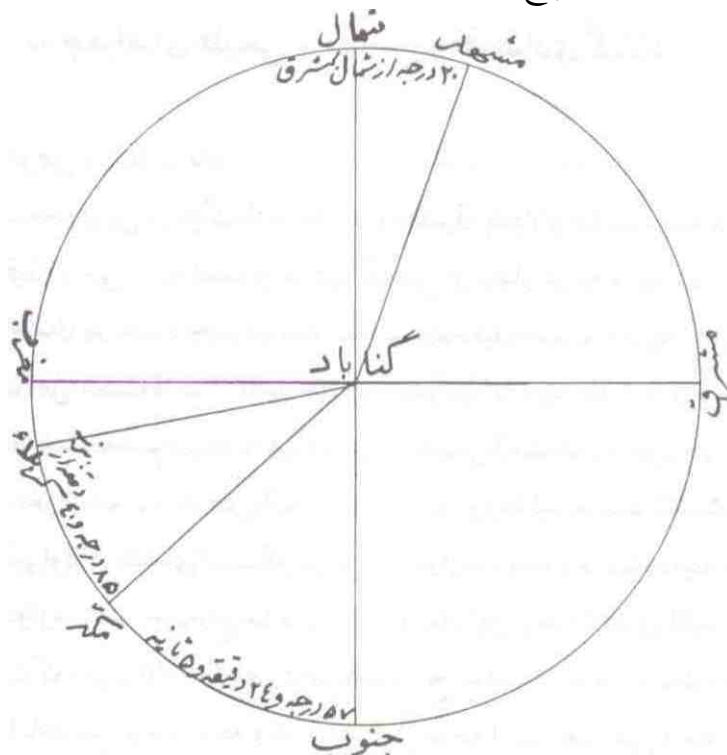
## جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی گناباد

### طول و عرض و قبله گناباد

طول جغرافیایی مرکز گناباد از مغرب به مشرق پنجاه و هشت درجه و چهل و هشت دقیقه و سی ثانیه است و عرض آن سی و چهار درجه و بیست دقیقه و أطول ایام سال در حدود چهارده ساعت و بیست دقیقه است، بنابراین گناباد طبق تقسیمات اهل هیئت قدیم از اقلیم چهارم است، زیرا هیئیین قدیم ربع مسکون را به هفت قسمت تقسیم نموده و هر قسمتی را اقلیمی نامیده‌اند. و طول هر اقلیم از مشرق تا مغرب است و عرض آن به مقداری که روزها نیم ساعت تفاوت کند؛ و ابتدای اقلیم اول از نقطه‌ای است که عرض آن دوازده درجه و بیست دقیقه و أطول ایام آن دوازده ساعت و سه ربع ساعت باشد، و بنابراین قاعده ابتدای اقلیم چهارم جایی است که أطول ایام آن چهارده ساعت و ربع ساعت و عرض آن که دوری از خط استوا باشد سی و سه درجه و نصف و ثمن درجه است یعنی سی و سه درجه و سی و هفت و نیم دقیقه می‌باشد و منتهای آن جایی است که عرض آن سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه باشد، و عبارت ریاض الجنة که قبلاً ذکر کردیم دلالت دارد بر این که طول گناباد نود و هشت درجه و عرض آن سی و چهار درجه و چهل دقیقه می‌باشد و اختلاف در طول که در اینجا ذکر شده بر حسب اختلاف متقدمین و متأخرین در مبدأ آن می‌باشد، زیرا متقدمین مبدأ طول را به نام جزائر خالذات گرفته‌اند که می‌گویند امروز در آب فرورفته، و معاصرین مبدأ را کرنویچ

می‌گویند. اختلاف در ذکر عرض هم خیلی مختصر است که بین استخراج دانشمندان کنونی نیز ممکن است پیدا شود.

انحراف قبله گناباد از جنوب به طرف مغرب طبق استخراج مرحوم سرتیپ عبدالرزاق بغایری چنان که در این دایره نشان داده می‌شود پنجاه و هفت درجه و بیست و چهار دقیقه و پنج ثانیه است:



چون طول تهران پایتخت ایران پنجاه و یک درجه و بیست و هشت دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه است پس تفاوت طول تهران و گناباد هفت درجه و نوزده دقیقه و سی و دو ثانیه می‌باشد، و قوسی که بین دایره نصف النهار گناباد و تهران واقع می‌شود هفت درجه و نوزده دقیقه و سی و دو ثانیه می‌باشد.

و چون هر ساعت از زمان مطابق پانزده درجه مکانی است یعنی یک ساعت حرکت زمین طبق هیئت جدید یا حرکت شمس طبق هیئت قدیم مطابق

پانزده درجه مکانی می‌شود، بنابراین مدّت اختلاف بین وقوع شمس در دایره نصف النهار گناباد با نصف النهار تهران قریب بیست و نه دقیقه می‌شود، یعنی ظهر حقیقی گناباد بیست و نه دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه زودتر از ظهر حقیقی تهران است و چون طول مکه سی و نه درجه و پنجاه دقیقه است یعنی یازده درجه و سی و هشت دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه کمتر از تهران و در طرف مغرب آن است لذا قوسی که بین دو دایره نصف النهار تهران و مکه واقع می‌شود به همین درجه است، که هر درجه آن همان طور که ذکر کردیم در چهار دقیقه زمانی طی می‌شود، بنابر این ظهر حقیقی مکه تقریباً چهل و شش و نیم دقیقه بعد از ظهر حقیقی تهران است و اختلاف و فاصله بین نصف النهار گناباد و مکه مجموع این دو قوس یعنی هیجده درجه و پنجاه و هشت دقیقه و سی ثانیه می‌شود که مطابق یک ساعت و شانزده دقیقه باشد، و عرض مکه بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه یعنی کمتر از میل کلی شمس می‌باشد زیرا میل کلی که عبارت از غایت انحراف شمس از دایره معدّل النهار باشد بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است و هر چند غیر از این هم گفته‌اند، ولی همه اقوال بین بیست و سه و بیست و چهار درجه می‌باشد و کمتر و زیادتر از این دو نگفته‌اند، پس موقعی که شمس در مسیر خود بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه میل شمالی پیدا کرد در سمت الرّأس مکه در اول ظهر قرار می‌گیرد و از آن به بعد تا انتهای میل کلی در طرف شمال واقع شده و سایه در بعدازظهر در طرف جنوب قرار می‌گیرد، همین طور در برگشت خود به طرف معدّل النهار موقعی که به همان درجه رسید باز در سمت الرّأس مکه واقع می‌شود، پس در بین سال دو روز خورشید در سمت الرّأس مکه در اول ظهر قرار می‌گیرد و سایه شاخص معدوم می‌شود و آن در روز هفتم خرداد و بیست و پنج تیر می‌باشد که در آن دو روز خورشید در اول ظهر محاذی مکه است و شاخص در آنجا سایه ندارد.

پس اگر در گناباد در این دو روز موقعی که خورشید در سمت الرّأس و دایره

نصف النهار مکه قرار می‌گیرد یعنی یک ساعت و شانزده دقیقه از ظهر حقیقی گناباد محاذی خورشید قرار گیریم به طوری که خورشید مقابل بین دو ابرو واقع شود رو به قبله خواهیم بود و برای تعیین قبله همین اندازه کافی است.

بلکه به طور کلی اگر در آن دو روز مذکور در موقعی که اول ظهر مکه است در هرجا باشیم رو به خورشید بایستیم قبله آن محل همان است، البته لازم است قبلاً اختلاف نصف النهار محل را با نصف النهار مکه تعیین کنیم و منظور ما ظهر حقیقی است نه ظهر وسطی، زیرا ظهر وسطی طبق آنچه در علم هیئت ذکر شده اختلاف پیدا می‌کند ولی ظهر حقیقی ثابت است که شرح آن خارج از حدود اینجا می‌باشد، بنابراین اگر قبله تهران را بخواهیم تعیین کنیم در این دو روز پس از چهل و شش و نیم دقیقه که از ظهر حقیقی تهران بگذرد رو به خورشید بایستیم قبله است و از نظر ساعت رادیو فرق می‌کند، به این طریق که در روز هفتم خرداد در چهل و هشت دقیقه پس از ساعت دوازده رادیو و در بیست و پنج تیر پنجاه و هفت دقیقه پس از ساعت دوازده رو به آفتاب بایستیم قبله است، بلکه چون در این دو موقع آفتاب در سمت الرأس مکه در این دو روز می‌باشد در هرجا که ساعات مطابق رادیو تهران باشد در همین موقع رو به خورشید بایستیم قبله آنجا معلوم می‌شود. در اینجا مناسب است تذکر داده شود که اختلاف شمال جغرافیایی با شمال مغناطیسی ۵ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۲ ثانیه است و شمال مغناطیسی در طرف شمال جغرافیایی است و جنوب مغناطیسی با همین اختلاف در طرف مشرق قرار گرفته و آنچه در اینجا نوشته شده با شمال جغرافیایی است نه مغناطیسی. فاصله مستقیم گناباد هم تا مکه ۲۳۴۱ کیلومتر و فاصله مستقیم تهران تا مکه نیز ۱۹۴۷ کیلومتر می‌باشد.

ارتفاع قسمت مرکزی گناباد از سطح دریا در نقاط مختلفه فرق می‌کند. حد متوسط آن تقریباً یک هزار و پنجاه متر است و تا حدود هزار و صد متر هم بعض نقاط گناباد می‌باشد، ولی البته نقاط کوهستانی خیلی مرتفع تر است و قسمت پس کلات

هم ارتفاع آن حدود هزار متر و کمتر است، در فرهنگ امیرکبیر ذکر شده که مرکز گناباد در ارتفاع هزار و صد متر می باشد و سی و چهار درجه و چهل و یک دقیقه عرض جغرافیایی آن است.

### حدود گناباد

گناباد قبل از تقسیمات اخیر کشوری بر مجموعه دهات که تشکیل یک بلوک را می دهند اطلاق می شد و آن از طرف مشرق به بخش ریشخوار تربت حیدریه و کوه کبیر<sup>۱</sup> که نزدیک مرز افغانستان است محدود می باشد، و از شمال شرقی به خواف و جنگل<sup>۲</sup> و از شمال به تربت حیدریه و شهرستان کاشمر و از مغرب و جنوب غربی به شهرستان فردوس و از جنوب به قاین منتهی می گردد، و ابتدای خاک گناباد در طرف شمال غربی کال شور است و کال در لغت به معنی کجی و پستی و بلندی آمده و رود کوچک راهم در آنجا کال گویند، و فاضلاب جنگل و برگز بدان کال ریخته به طرف سبزوار می رود و به کویر نمک می ریزد و عمق آن در حدود چهار تا پنج متر و آب آن قابل شرب و زراعت نیست و فقط برای تهیه نمک از آن کال استفاده می شود و طول آن در حدود صد و پنجاه کیلومتر است.

در طرف جنوب غربی آن رشته جبالی است که آن را از فردوس (تون سابق) جدا می کند و هر یک از ارتفاعات آن به نامی خوانده می شود از قبیل سیاه کوه، کوه میسور، کوه سنو، قلّه فرود و کوه کاخک و دهات و آبادی هایی که در دامنه کوه و بین آن درّه ها واقع شده مجموعاً براکوه خوانده می شوند، چنان که آبادی های

۱. به فتح کاف و تقدیم یاء بر باء موحد بر وزن قیصر.

۲. جنگل نام قریه ای است از توابع تربت حیدریه که برخلاف مفهوم نام آن که باید همه پر از درخت باشد زراعت آن دیم است و درخت ندارد و فقط در دو فرسخی آن مزرعه ای است به نام جنت آباد که قنات دارد و آب آن را به آن حدود می آورند.



طرف مقابل آن‌ها که در دامنه شمال غربی فردوس است پی‌کوه نامیده می‌شوند که قسمت اخیر جزء فردوس می‌باشد.

در جنوب و جنوب شرقی کوه‌های دیگری است از قبیل کوه جُنگور و تَرُس کوه و کوه هنگام و کوه اشتران که حد فاصل بین گناباد و قاین می‌باشند، انتهای کوه هنگام معروف به سیاه درّه بوده که به واسطه اشجار کوهی و درخت بنه زیاد که داشته از دور سیاه نشان داده می‌شده از این رو بدین نام موسوم گردیده، ولی در این زمان همه آن‌ها از بین رفته و مردم در سابق برای مصرف سوخت خود و زغال از آن‌ها استفاده می‌نمودند و در فکر ازدیاد آن‌ها و به جا گذاشتن ریشه و قدری از تنه برای رشد و ترقی بعدی نبودند، از این رو امروز اثری از آن‌ها نیست در صورتی که حق این بود مردم برای حفظ آن‌ها مراقبت بیشتری نموده و ریشه کن نمی‌شد تا به کلی از بین نرود.

کوه اشتران نیز از کوه‌های بزرگ گناباد است و طول آن زیاد ولی به اندازه کوه هنگام نیست، در آن کوه غاری است تاریک و طولانی و انتهای آن معلوم نشده است، کوه کاخک چون در محل مرتفع و زمین‌های بلند واقع شده بلندترین کوه‌های گناباد محسوب می‌شود، پس از آن کوه کلات از بزرگ‌ترین کوه‌های جنوب غربی است که دارای قلّه‌های متعدّد می‌باشد و بزرگ‌ترین آن‌ها قلّه فرود است که در یک فرسخی کلات در وسط کوه‌ها واقع شده است و کوه سنو نیز از کوه‌های بزرگ آن قسمت می‌باشد.

گناباد در قسمت مشرق و شمال در حدود خود دارای کوه بزرگ نیست و آنچه هم می‌باشد تپه‌هایی بیش نیست، مانند تپه‌های نوده پشن و کلاته علی و عمرانی و امثال آن‌ها و اراضی آن قسمت گشاده و بیابان کم‌آبی است که انتهای آن دیمه‌زارهای هم‌تپه و بندازبک و جنگل و برگز می‌باشد.

### اوضاع طبیعی گناباد

گناباد دارای قنوات خیلی طولانی و چاه‌های عمیق می‌باشد که در کمتر جایی به این امتداد و عمق وجود دارد! به همین جهت قنوات قسمت مرکزی بر اثر خشکسالی آب آن‌ها کم نمی‌شود و آمدن و نیامدن برف و باران در کمی و زیادی آن‌ها تأثیری ندارد، ولی در قنوات کوهستان‌ها مؤثر است مثلاً امتداد قنات بیدخت در حدود دو فرسخ و چاه اولی آن که مادر چاه نامیده می‌شود به طوری که می‌گویند در حدود صد و چهل ذرع عمق دارد. قنات قصبه گناباد طویل‌تر و چاه‌های آن عمیق‌تر است، قنات صالح آباد که توسط پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علی‌شاه احداث شده از سال ۱۳۴۲ قمری شروع به کار آن نموده‌اند و تاکنون مرتب شب و روز چند دستگاه به نوبت کار می‌کنند، با آن‌که به قدر قنوات قدیمه نشده هم اکنون در حدود دو فرسخ امتداد آن و ۱۲۵ متر عمق مادر چاه می‌باشد، و قنات علی آباد و جویمند به طوری که از آقای سیدمحمد حسین شریعت‌زاده مسموع شد، مادر چاه آن در حدود ۲۰۰ ذرع و قنات به آباد ۱۸۰ ذرع است. قنات زیرزمینی نیز ۲۲۰ و رهن ۱۸۰ و بیدخت ۱۱۲ و جعفرآباد ۱۰۵ ذرع است.

ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود پس از ذکر تون و طبس گوید: «و چون از تون برفتیم آن گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما به گناباد می‌رفتیم دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند چند نفر خود را در چاه کاریز افکندند. بعد از آن یکی از آن جماعت پدری مشفق بود بیامد و یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و بسیار آمدند، هفتصد گز رسن فرورفت تا آن مرد به بن چاه رسید رسن در آن پسر بست و او را مرده برکشیدند. آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود و آن گفتند کیخسرو فرموده است کردن».

در فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نهم، مربوط به استان نهم می‌نویسد که در خود

گناباد قنواتی وجود دارد از ۲۴ تا ۳۲ کیلومتر که دارای عمق ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر است و برخی از آن‌ها که در زمان سلاطین هخامنشی حفر شده به عمق ۴۵۰ تا ۵۰۰ می‌رسد و البته آن کتاب هم از روی تحقیقاتی است که از دیگران شده است. مرحوم میرزا اعتصام‌الملک که در سال ۱۲۹۳ قمری مأموریتی در خراسان و قاین داشته و از تهران حرکت نمود، سفرنامه‌ای دارد. در آن سفرنامه راجع به گناباد می‌نویسد: «بلوک گناباد بعد از جلگه تون از همه بلوکات خراسان بهتر و مستعدتر است. قنوات خیلی خیلی معتبر پرآب دارد. دهاتش به هم بسته، آب و خاکش بی‌نهایت حاصل خیز، تریاک زیاد از آنجا به عمل می‌آید. رعیتش خوب و متمول هستند و بالنسبه به سایر محلات تون و طبس مردمش سپاهی منش و رشیدند و اغلب زد و خورد با ترکمن دارند. اما به واسطه نداشتن حافظ و حارس بسیار اسیر می‌شوند و اموال و اغنامشان بسیار به غارت می‌رود. فی‌الجمله حراستی که از آنجا می‌شود به وجود حاجی حسنعلی بیک است. اگر او هم نبود حالا اثری از گناباد نبود.»

مقدار سالیانه بارندگی در گناباد خیلی کم و به واسطه دوری از دریا هوای آن خشک است از این رو امراضی که بر اثر رطوبت هوا پیدا می‌شود مانند روماتیسم و سیاتیک و امثال آن‌ها سابقاً خیلی کم بوده، ولی اخیراً با آن‌که در هوای آن تغییری حاصل نشده این امراض مانند بسیاری از امراض دیگر زیاد شده است! و این مؤید نظریه بعضی اطباست که معتقدند روماتیسم و سیاتیک نیز دارای میکربی می‌باشد که بر اثر آن به وجود می‌آید و ارتباط تام با رطوبت هوا ندارد نهایت آن‌که میکرب آن‌ها در جاهای مرطوب بیشتر نمو می‌کند. هوای گناباد از مشهد و تربت حیدریه گرم‌تر ولی از طبس سردتر است و حداکثر درجه حرارت آن در تابستان غالباً سی و هفت و سی و هشت و حداقل

درجه حرارت در زمستان به طور معمول و غالب هشت تا ده درجه زیر صفر می‌باشد، و زیادتر از آن‌هم تا پانزده درجه گاهی می‌رسد ولی خیلی نادر است چنان‌که در تابستان به طور ندرت تا چهل و چهل و دو درجه بالای صفر می‌رسد. گناباد محل تقاطع راه‌های شهرهای شمالی خراسان و جنوب و مشرق ایران می‌باشد و راه مشهد به زاهدان و به طرف یزد و کرمان از آنجا می‌گذرد و در نتیجه راه پاکستان و ممالک شرقی به طرف مشهد هم از آنجا عبور می‌کند از این رو اهمیت زیادی دارد، ولی به نسبت اهمیت طبیعی که برای آن می‌باشد آباد نشده و آن نیز علل و جهاتی دارد که بسیاری از آن‌ها به همت مردم قابل رفع است. از قراین و آثار و امارات باستانی که در آنجا وجود دارد این طور معلوم می‌شود که این منطقه که در حقیقت از قسمت فاصل بین جنوب و شمال ایران است با آن‌که خیلی خشک و کم آب و کم آبادی است محل توقف یا عبور بسیاری از سلاطین و امرا و فرماندهان بوده، چنان‌که از شرحی که قبلاً ذکر کردیم معلوم می‌شود که در زمان کیخسرو که از سلاطین کیان بوده نبردگاه لشکر او و قشون توران واقع شده و شاید خود کیخسرو هم از آنجا عبور نموده است و چون مقطع راه‌های چند طرف است از نظر سوق‌الجیشی نیز دارای اهمیت کامل بوده و از این نظر ممکن است در میان سایر سلاطین قبل از اسلام نیز کسانی بدان جا آمده و توقف کرده و مورد توجه خاص آن‌ها واقع شده باشد. در دوره‌های اسلامی نیز از امرای صفاری و سلطان محمود غزنوی و بعضی سلاطین سلاجقه و سلاطین آل تیمور و صفویه مانند شاه‌عباس کبیر و پس از صفویه نادرشاه افشار از آن راه عبور کرده‌اند، رضاشاه پهلوی نیز در سال ۱۳۴۹ قمری (۱۳۰۹ شمسی) در سفری که از مشهد به زاهدان می‌رفت یک شب در بیدخت گناباد توقف نمود، ولی آثاری در محل از عبور سلاطین بعد از اسلام نیست. چون به طوری که مشهور است در گناباد در ازمنه قدیمه شهری بوده و اکنون هم به نام «شهر» معروف است، دارای بارویی بسیار قطور و محکم بوده که اکنون نیز آثار آن موجود می‌باشد، و در توابع آن دو

زلزله مهیب رخ داده که بسیاری از آثار را از بین برده و اگر آثار ثابتی بوده از بین رفته به طوری که مسموع شده زلزله نخستین در قرن هفتم هجری در حدود سال ۶۳۵ و زلزله دوم که بسیار مهیب بود در سال ۱۰۸۹ هجری در زمان صفویه بود که خیلی از آبادی‌های گناباد در این زلزله از بین رفت. و به طوری که در بین مردم مشهور است، شهر گناباد در این زلزله خراب و در حقیقت ویران شده و حتی از بعضی شنیده شد که زلزله در شب سرد زمستان بوده که همه مردم در خانه‌های خود آرمیده و شهر بر اثر زلزله چنان ویران شده بود که فقط یک طفل - که او مرحوم آقا میرزا علینقی پدر مرحوم حاج میرزا علینقی جد سادات محترم گناباد - و مسجد قدیمی شهر سلامت باقی مانده و بعداً عده‌ای از دهات اطراف بدان جا آمده و سکونت گزیده‌اند، این‌ها شهرت‌هایی است که بین مردم می‌باشد و از سابقین خود شنیده‌اند ولی در این‌که زلزله<sup>۱</sup> شدیدی در دو سه قرن پیش در گناباد واقع شده و موجب تلفات زیاد و خرابی‌های بسیار گردیده شکی نیست و همان زلزله باعث ویرانی شهر گناباد گردید که تا کنون هم آثار آن باقی است، ولی عده تلفات به طور تحقیق و این‌که آیا همه از بین رفته‌اند یا نه کاملاً معلوم نیست.

مرکز گناباد تقریباً در سیصد کیلومتری مشهد و دویست و دوازده کیلومتری فردوس و هفتصد کیلومتری زاهدان واقع شده است، در کتاب مسالک و ممالک اصطخری در ذکر مسافت‌ها می‌نویسد: «از سنگان تا ینابذ یومان و از آنجا به قاین یومان». و نیز می‌نویسد: «از ترشیز تا کندر یکروزه راه و از کندر تا ینابذ دو روزه و از ینابذ تا قاین دو روزه». قبلاً در پاورقی نقل کردم که ینابذ همان گناباد است.

۱. این موضوع در اذهان خیلی بعید به نظر می‌رسید ولی زلزله جانسوز اخیر گناباد که در ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر تهران روز ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ روی داد و منجر به تلفات بسیاری در کاخک و خضری و دشت بیاض و فردوس گردید و اهالی را عزادار نمود، مخصوصاً خرابی دشت بیاض و خضری و کاخک صحت این وقایع را ثابت می‌کند، این زلزله به قدری شدید بود که در تاریخ اخیر بی نظیر بود و به طوری که دانشمندان زلزله‌سنج اظهار کرده‌اند از زلزله‌های چند سال اخیر در قزوین و لار و غیر آن به مراتب شدیدتر بوده است و بلکه بعضی دانشمندان آن را بی نظیر گفته‌اند.

محصولات گناباد عبارت از غلات، حبوبات، پنبه و انواع مختلف میوه‌ها می‌باشد ولی میوه‌های گرمسیری مانند انبه و مرطبات (مرکبات) و خرما و همچنین اثمار سردسیری زیاد در آنجا عمل نمی‌کند، چند سال است زراعت زعفران نیز معمول شده و محصول آن نسبتاً خوب است، تریاک هم سابقاً از محصولات مهمه گناباد بوده و اخیراً که قانون منع کشت خشخاش به تصویب رسید کاشت آن متروک گردیده است.

### معادن گناباد

گناباد دارای منابع ثروت طبیعی و معادن بسیار است که اگر اقدام به اکتشاف و بعداً استخراج آن‌ها بشود بسیار خوب و عده زیادی از این راه به کار وادار شده و درآمدهای زیادی عائد می‌گردد، در بعضی کوه‌ها آثار و علایمی از ادوار گذشته وجود دارد که دلالت دارد بر این‌که سابقاً از آن‌ها استفاده شده و استخراج می‌نمودند و همه آن آثار خیلی قدیم و مربوط به قرون پیش از اسلام می‌باشد، مخصوصاً مس و آهن و سرب خیلی زیاد است و به طوری که بعضی گفته‌اند کوه هنگام اصل آن کوه آهن کان بوده زیرا کان‌های آهن در آن بسیار است و یکی از مزارع کوچک اوخر درّه نیز به کلایه آهنی معروف است.

معادن معروف گناباد طبق صورتی که در اداره دارایی گناباد موجود است از این قرار است: ۱. خاک بوته که محل آن در نزدیکی چاهک و رود پناه آباد<sup>۱</sup> می‌باشد و آن در پانزده کیلومتری مغرب جویمند مرکز گناباد واقع است؛ ۲. معدن تلق که در گیسور و هفتاد و دو کیلومتری جویمند می‌باشد؛ ۳. سولفات دو سود که در تپه‌های نزدیک مقیم آباد و حاجی آباد در هجده کیلومتری جویمند واقع شده؛ ۴

۱. این کلمه را گنابادی‌ها "پناباد" تلفظ می‌کنند، ولی اصل آن پناه‌آباد است و بعضی هم اصل آن را پنهان‌آباد گفته‌اند.

۵. گچ خاکی<sup>۱</sup> و سنگ آهک که در دو کیلومتری کاخک واقع است؛ ۶. گیل سرشور در بیست و چهار کیلومتری کاخک؛ ۷ و ۸ و ۹. سرب و زاک و مس که در کوه هنگام نزدیک قریه کلاته آهنی و حدود بیست و چهار کیلومتری کاخک و چهار کیلومتری جویمند می باشند؛ ۱۰. معدن طلا که محل آن در هجده کیلومتری کاخک می باشد؛ ۱۱ و ۱۲. سنگ آسیا در قریه کامه دو کیلومتری بجستان و پنجاه و چهار کیلومتری جویمند و گیل سرخ در سی کیلومتری بجستان در قریه قاسم آباد قرار گرفته؛ ۱۳. تلق زرد در چشمه جمال شصت کیلومتری جویمند؛ ۱۴. آهن و مس در قریه جزین هفتاد و هشت کیلومتری جویمند می باشد؛ ۱۵. گچ سفید در قریه زاب بجستان پنجاه و چهار کیلومتری جویمند.

ولی غیر از اینها نیز معادنی در گناباد می باشد که بعضی آنها قطعی است و بعضی افواهی شنیده شده بلکه نزد اهالی نیز مشهور می باشد از این قرار: ۱ و ۲. دو معدن گچ سیاه و خاکی در بجستان پنجاه کیلومتری جویمند و در بیلند شش کیلومتری جویمند؛ ۳ و ۴. گچ سفید در شوراب هجده کیلومتری و عمرانی بیست و چهار کیلومتری جویمند؛ ۵. گیل سرشور و رخت شویی که در گناباد به جای صابون در شستن لباس به کار برده می شود و آن در پس کلوت نزدیک مقیم آباد واقع می باشد؛ ۶. گیل رخت شویی در قریه مزار بجستان پنجاه و یک کیلومتری مرکز گناباد؛ ۷. سنگ آهک در قریه سبزک بجستان پنجاه و چهار کیلومتری گناباد؛ ۸. به طوری که می گویند سرب و طلای سفید در قریه جزین بجستان شصت و هشت کیلومتری جویمند؛ ۹. مس در قریه جمالی بجستان و در اطراف کوه های گیسور؛ ۱۰. فیروزه در جزین بجستان؛ ۱۱. معدن آهن در کلاته آهنی و اطراف آن؛ ۱۲. معدن سرب در کفتار کوه که قسمتی از کوه هنگام است در جنوب کلاته آهنی و به خط مستقیم حدود شش کیلومتر فاصله دارد؛ ۱۳. سنگ مرمر در راه فخرآباد

۱. گچ خاکی در بیشتر جاهای گناباد مخصوصاً در تپه های بلند وجود دارد و اختصاص به چند نقطه معین ندارد نهایت آن که کم و زیاد و خوب و بد دارد.

پنجاه کیلومتری بجستان، سنگ مرمر بسیار خوبی نیز در قسمت غربی کوه‌های طرف جنوب شرقی می‌باشد که جزو گناباد نیست و از قائنات محسوب می‌شود؛ ۱۴ و ۱۵. سرب در کلاته شیخی سی کیلومتری گناباد و کوه اشتران که در طرف شمال و شمال غربی کوه هنگام و حدود چهل کیلومتر با جویمند فاصله دارد؛ ۱۶. شوره باروت در قلعه فرود بیست و پنج کیلومتری گناباد؛ ۱۷ و ۱۸. سرب وزغال‌سنگ در دامنه کوه بین کاخک و بیناواج که قریه اخیر جزو نیم بلوک قائن است، ولی گچ خاکی در گناباد خیلی زیاد است و گیل سرشور خوب در بیلند و در تپه‌های مقیم آباد است گچ سنگ هم در کوه سرخ غربی روشناوند موجود می‌باشد. به طوری که از بعضی شنیده شده و حدس می‌زنند معادن نفت هم در اطراف کال شور و رباط کُمائی ممکن است وجود داشته باشد، معادن گوگرد هم در کوه‌های گناباد طبق گفته بعضی مطلعین به احتمال قوی وجود دارد، به طور کلی کوه‌های گناباد و بجستان از حیث معادن غنی است و اگر اقدام به استخراج آن‌ها بشود جبران کمبود سایر وسایل اقتصادی و امور زراعتی می‌شود و از این راه درآمد سرشاری عاید اهالی می‌گردد، دولت باید تسهیلات زیادی از این بابت قایل شود و وسایلی ایجاد کند و مردم را به کار وادارد تا از این ثروت‌های طبیعی خدادادی استفاده نمایند چون خود اهالی استعداد مالی و سرمایه کافی برای استفاده از این معادن را ندارند.

### لهجه محلی گناباد

مردم گناباد مانند سایر ایرانیان به زبان فارسی که یکی از فروع زبان آریایی است تکلم می‌کنند. زبان آریایی از قسم لغات متصرفه است، زیرا لغات ملل جهان طبق تقسیم‌ی که در کتب فقه اللغه شده در تقسیم اول بر دو قسم می‌باشد: لغات مرتقیه و غیر مرتقیه. مرتقیه بر دو قسم است: متصرفه و غیر متصرفه. لغات متصرفه نیز بر دو قسم است: لغات سامی و لغات آریایی. لغات آریایی منقسم به



لغات آریایی شمالی و جنوبی می‌باشد که شرح آن را به طور تفصیل در سفرنامه گردش افغانستان و پاکستان نوشته‌ام.

لغات آریایی شمالی عبارت‌اند از: لغات لاتینی و یونانی و لغات آریایی جنوبی عبارت‌اند از: لغات هندی و ارمنی و فارسی و اوستایی و کُردی و بخارایی. البته همه لغات مختلفه جهان در حقیقت به یک لغت که مربوط به بشر دوره اولیه بوده می‌رسد که برحسب اختلاف محیط و جوامع و احتیاجات به تدریج رشته‌های مختلفه پیدا نموده و انشعاباتی از آن حاصل شده است، به طوری که بعداً به کلی از یکدیگر متباین گردیده ولی بعضی لغات هستند که در اصول اولیه و کلمات اصلی با یکدیگر مربوط و نزدیک می‌باشند، مانند زبان فارسی و کردی و اُردو و بعضی از یکدیگر دورند مانند عربی و فرانسه، که دو تای اول از لغات آریایی جنوبی و عربی از لغات سامی و فرانسه از لغات آریایی شمالی می‌باشند، و زبان فارسی کنونی در اصل از زبان پارسی زمان ساسانیان ریشه گرفته و لغات مختلفه از السنه دیگر نیز بدان مخلوط گردیده است، البته شهرهای بزرگ بیشتر تحت تأثیر این امر واقع شده و اختلاط لغات در آن‌ها بیشتر می‌باشد ولی در دهات و جاهای دور افتاده کلمات فارسی سره بیشتر یافت می‌شود.

هرچند امروز به واسطه نزدیکی همه جا به یکدیگر و کثرت و سرعت وسایل ارتباطی دهات هم حکم شهرها را پیدا نموده و جاهای دور به یکدیگر نزدیک گردیده و این اختلاف لغات در همه جا تقریباً به یک اندازه شده ولی تا چند سال پیش به این اندازه نبود، مثلاً در دهات گناباد بعض زارعین و مردم بی سواد به جای کلمه صبح یا بامداد کلمه پگاه که فارسی خالص است (اصل آن به گاه یعنی به موقع می‌باشد) استعمال می‌کنند و به جای کلمه پنخس و تقسیم لفظ تُقُسْ به کار می‌بردند یا کلمه دَرُوَاح به فتح دال که به معنی صِحَّت بعد از کسالت و نقاهت است در بعض دهات به جای صِحَّت استعمال می‌کنند، یا کلمه حَیْ به فتح خاء که به معنی با و مع می‌باشد یا به جای زلف و گیسو کِبَجْکْ (به کسر اول و فتح ثانی به مناسبت کجی و

اعوجاج آن) و چُولکِ به ضم چ و کسر لام به معنی موی بافته بلند و چُنک<sup>۱</sup> به ضم حرف اول به جای نوک و منقار و چِگله به کسر اول و سکون گاف پارسی و فتح لام به جای قطره می گویند و به جای مرتباً لوچار به ضم لام استعمال می کنند که همه این ها فارسی صحیح است.

لهجه های محلی گناباد هم در دهات مختلف است و هر یک مختصاتی به خود دارند، در بعضی قسمت ها با یکدیگر اشتراک دارند و البته این امر اختصاص به گناباد ندارد. به طور کلی در هر یک از نقاط تخفیف ها و اصطلاحات مخصوص به خود همان محل وجود دارد، بلکه در سایر ممالک و السنه مختلفه دیگر هم وجود دارد مثلاً لهجه های پاریس با لهجه های شهرهای جنوبی فرانسه از قبیل لیون و مارسی تفاوت دارد. در ملل عربی زبان هم لهجه حجاز با مصر و مصر با شام یا عراق اختلاف دارد بلکه در هر یک از شهرهای آن ها نیز این اختلاف وجود دارد، در نقاط مختلف ایران نیز لهجه های مختلف بسیار زیادی هست که بسیاری از آن ها برای دیگران مفهوم نیست مثلاً لهجه بعضی دهات مازندران یا لهجه سمنان را بسیاری از جاهای دیگر ملتفت نمی شوند، لهجه گناباد را هم بعضی درک نمی کنند ما در اینجا بعضی قسمت های مربوط به لهجه گناباد را ذکر می کنیم:

۱. در لهجه های دهات گناباد یک نوع تخفیف ها و حذف و ایصالی است که همه دهات در آن مشترک اند مثلاً ماقبل میم اول شخص مفرد پس از تخفیف مضموم و در اول شخص جمع مکسور است مثلاً کلمه می گویم را تخفیف داده میگویم با کسر میم و ضم گاف استعمال می کنند و می روم میروم با کسر اول و ضم ثانی ذکر می کنند و کلمه می گوئیم و می رویم را میگویم و میروم با کسر اول و ثانی تلفظ می کنند یا کلمه گفتم و دیدم با ضم ماقبل آخر و گفتیم و دیدیم با کسر آن استعمال می شود و دو کلمه می خواهیم و می خواهیم میم و میم به فتح میم اول و ضم یاء در

۱. چنک به کسر اول در لغت به معنی منقار مرغان و نوک نیزه و پیکان تیر است ولی در گناباد به همین معنی با ضم اول استعمال می شود.

مفرد و کسر آن در جمع می‌گویند و کلمه می‌آیم و می‌آییم پس از تخفیف میم و میم به کسر اول و ضم ماقبل آخر و کسر آن گفته می‌شود، و این تخفیف در یزد و اطراف آن نیز هست ولی ماقبل آخر را فتحه می‌دهند مثلاً به جای می‌گوییم میگم با کسر اول و فتح ثانی تلفظ می‌کنند.

۲. گاهی از اوقات هم برای سوم شخص مفرد در آخر کلمه شین را اضافه می‌کنند، چنان که حرف میم در زبان فارسی علامت اول شخص مفرد و حرف یاء علامت دوم شخص مفرد است. ولی موقعی که شین را ذکر کنند بآء زینت را هم در اول کلمه می‌آورند، مثلاً به جای کلمه رفت برفتیش به کسر ماقبل آخر و به جای زد و دوید و ماند بزیش و بدویدش و بماندیش (با کسر ماقبل آخر) می‌گویند. گاه هم به جای بآء کلمه ور اضافه می‌کنند مثلاً به جای گفت و پرید و خاست و رفتیش و پریدش و رخاستش می‌گویند. در کلمه جستن اگر به معنی پریدن باشد و رجستش می‌گویند و اگر به معنی فرار باشد رجستش ذکر می‌کنند، کلمه آمد و افتاد با تخفیف و حذف و تبدیل بوئدش (به ضم بآء و فتح و اشباع<sup>۱</sup> میم) و بفتیدش (به کسر بآء و تاء) گفته می‌شود.

۳. و نیز در سوم شخص مضارع اخباری غالباً دال را به هاء تبدیل می‌کنند و در صورت تخفیف فتحه اصلی ماقبل آخر را به حرف ماقبل آخر پس از تخفیف می‌دهند، مثلاً به جای "او می‌گوید" او میگه و به جای "او می‌رود" او میره به جای "می‌دود" او میدوه گفته می‌شود و این در صورتی است که کلمه دیگری غیر فعل قبل او باشد، ولی اگر تنها باشد با همان دال گفته می‌شود مثلاً میگد و مرذ و میدود به جای می‌گوید و می‌رود و می‌دود تلفظ می‌کنند.

۴. غالباً در کلمات دوم شخص جمع به جای یاء و دال در آخر آن هاء یا نون ذکر می‌کنند و ماقبل آن را کسره می‌دهند مثلاً به جای "می‌گویید و بگویید و

۱. یعنی فتح میم را قدری با غلظت ادا کنند و این را در اصطلاح علم نحو در عربیت روم (به فتح راء) گویند.

می‌بینید و ببینید "وَرَمِگین و وَرَگویه و مَبینِه و بینه می‌گویند و حتی گاهی حرف ماقبل را حذف می‌کنند مثلاً به جای بروید بِرِه به کسر باء و راء می‌گویند.

۵. غالب کلماتی که به الف و نون ختم می‌شود نون آن حذف و الف به واو و فتحه ماقبل از آن به ضمه تبدیل می‌شود مثلاً کلمات نان، حیوان، انسان، میدان و جولان را نُو، حَیوُ، اِنْسُو، مَیْدَوُ و جَوَلُو به ضم ماقبل آخر تلفظ می‌کنند.

۶. الف از کلمه (را) که علامت مفعول صریح است حذف و راء را ساکن نموده به کلمه قبل از آن وصل می‌کنند مثلاً می‌گویند تُو دیدم، اوُرَگفتُم، مُردیدش یعنی تو را دیدم، او را گفتم، مرا دید.

۷. در موقعی که جمله فعلیه یا خبر مبتدای فعل باشد کلمه است را حذف می‌کنند و به جای آن حرف شین به کلمه سابق اضافه می‌کنند مثلاً به جای آمده است و رفته است و گفته است او مدش و پرفتش و وزگفتش استعمال می‌کنند، اگر جمله اسمیه باشد گاهی به جای آن حرف یاء در آخر می‌آورند مثلاً می‌گویند "دُو گُربه تا پای کلیدویی" یعنی دویدن گربه تا پای کلیددان است، یا مثلاً حسین خوش اخلاقی، زید بدجنسی یعنی حسین خوش اخلاق است، زید بدجنس است.

۸. در موقع مبالغه در تعجب کلمه (که چه) در آخر جمله می‌آورند مثلاً می‌گویند: چنی تشنه‌یم که چه! چنی ترمیم که چه! یعنی به قدری تشنه‌ام که چه بگویم! به قدری تو را می‌خواهم که چگونه وصف نمایم! و کلمه "میم" اگر به فتح میم با تمدید و روم و ضم یاء باشد مخفف می‌خواهم و اگر به کسر میم و ضم یاء باشد مخفف می‌آیم و اگر به فتح اول و کسر ثانی باشد می‌خواهیم و اگر به کسر هر دو باشد مخفف می‌آیم می‌باشد.

۹. در بعضی کلمات افعالی که با آنها ذکر می‌شود برخلاف معمول کنونی زبان فارسی است مثلاً می‌گویند اذودادش و نماز کردم (به کسر کاف و ضم دال) و دروزه شدیم (به کسر شین و ضم دال) یعنی اذان داد و نماز گزاردم و روزه گرفتم.

۱۰. در بسیاری از کلمات الف را حذف می‌کنند و به جای آن فتحه ماقبل را با

اماله می‌گویند مثلاً به جای "باران و ژاله و کاریز" برش، ژله، کریز می‌گویند و اگر این الف با واو باشد لهجه‌های دهات مختلف می‌شود و بعضی به همین ترتیب عمل می‌کنند ولی غالباً الف را تبدیل به واو و ماقبل واو را ضمه می‌دهند مثلاً در "خواهر و خواجه" خواهَر و خواهِجَه به ضم خاء می‌گویند.

۱۱. در بعضی موارد هم که کلمه به الف و را ختم می‌شود راء را تبدیل به لام می‌کنند مثلاً به جای دیوار و غار دیوال و غال می‌گویند این قسمت‌ها که ذکر شد تقریباً روی دستور و ترتیب معین و به اصطلاح علم نحو قیاسی است ولی در عین حال حذف و ایصال و تخفیف‌هایی که در این دستورات ذکر شد بازهم عمومیت ندارد و در همه موارد مجری نیست از این رو در عین آن‌که قیاسی است موارد استثنایی هم دارد.

تخفیف‌های سماعی و لغات غیرمأنوسه بعیده نیز که قاعده معین ندارد زیاد است، مثلاً به جای آفتاب اَفْتَو و به جای آب آو و به جای پدر و مادر پیرمیر (به کسر اول و دوم در اول و به فتح اول و دوم در دوم) و به جای کلمه مژه مَوَجَه به ضم میم و امثال آن می‌گویند و سَفَتِ قوت که سبد بزرگی است که از چوب می‌چینند و شاید اصل آن سبد قوت بوده است، و چپی به کسر اول و تشدید ثانی سبد کوچک که برای چلو صافی است و در افعال برای خوابیدن و برگزیدن (یعنی به پهلو غلطیدن) و عوض ورم و آماس کردن و بلند بودن جایی و زَقْلَمبیدن (به فتح واو و ضم قاف و لام) در بعضی دهات و کلمه و زِپُنختیدن به معنی غضب کردن و برافروخته شدن و و زِچَلکَیدَن به معنی چمباتمه زدن و زِرَزِر زدن یعنی پرحرفی کردن و بیهوده گفتن (شاید از کلمه زار باشد) و لَوَلُو زدن به معنی پرچانگی و یاوه‌سرایی کردن که از کلمه عربی لو به معنی اگر گرفته شده و یا آن‌که مخفف لب‌لب زده باشد یعنی مرتباً لب‌ها را به هم می‌زند و امثال این‌ها زیاد است، همچنین لغات دیگر زیاد است مانند شِلِپَسْت برای صدای اشیای سنگینی که در آب بیفتد و تِرِپَسْت برای صدای اشیایی که روی زمین بیفتد و دِرِنگَسْت برای

صدایی که از اشیای معدنی مانند مس و غیره باشد و به زمین بیفتد و فتوک به معنی مفتن و تمام و میانه به هم زن و چولغزک به معنی داهول و آن چوبی است که در زراعت نصب کرده و به واسطه بستن کهنه و امثال آن صورتی برای آن بسازند که حیوانات رم کنند اصل آن چوب لغزک می باشد و حودوک که به معنی حوض کوچک و اصل آن حوضک می باشد و وزدیرزگیدن به معنی پاره شدن چرت و تکان ناگهانی خوردن و لچیدن به ضم لام و کسر و تشدید جیم فارسی (چ) به معنی مکیدن و مچم به ضم میم و کسر جیم فارسی (چ) مخفف من چه می دانم و کلچو به کسر کاف و ضم چ به معنی چرخ دادن کمر و خریگ (زمین شیار نشده) و کشمو (کشتوان) پدوند (پودنه) اشتتو (شتاب).

این اصطلاحات هم مربوط به طبقات گوسفند است:

در نژاد میش: نر را در سال اول بره و در دوم شیشک و در سوم نوبخت چهارم نچته (اگر خصی و اخته شده باشد) و قوچ (اگر خصی نشده باشد) گویند. ماده را سال اول بره و سال دوم ثقلی (با تاء و قاف) سوم تروش چهارم میش گویند، بز نر را در سال اول بزغاله، در دوم چاوش، در سوم نر بز، در چهارم تگه نامند، و ماده را در سال اول بزغاله، در دوم گولار، در سوم گیسه و در سال چهارم بز گویند، که همه اینها از لغات مستعمله در گناباد می باشد.

این کلمات هم از اصطلاحات مخصوص گناباد است:

چغوک (گنجشک) کلیژدک (غلیواج) کفک (جغد) چوش (چبش - چاوش) اشتاق یعنی حیوان ماده ای که آبستن نباشد لوک (شتر نر) رواج (روباه) چلپاسه (سوسمار) رونجوک (موریانه) گیزدم (کژدم) کوش دوز (کفشدوز).

۱. غلیواج با جیم و ژ به کسر و فتح اول که آن را زغن گویند. بعضی آن را زاغ و کلاغ ابلق بزرگ گویند و می گویند یک سال نراست و یک سال ماده و بعضی هم شش ماه گفته اند و میررضی آرتیمانی گوید: تا چند باشی هم چون غلیواج در راه عرفان نه مرد و نه زن که معنی خشتی را می رساند و در برهان جامع می نویسد: کلیواج و غلیواژ و غلیواج مرغ گوشت ربا و زغن است.

مُجُّ مِجَا و مِجْنُ (تب نوبه، لرز) اَنگَم (اعضا) کِلْفَج (چانه) غَیْبَه (دنده) کُشْک (کام) فِتاغ (دماغ، بینی) آینه زانو (کاسه زانو) کَلَه پا (قوزک پا) کِلَاج (لوچ) وَرْسُلَیْدَه (نان خیس و ترید) قَتِیقُ (قاتق غذا) کِلَوْنِگِی (به چیزی ور رفتن) وَرْسِرْچِلوک (چمباتمه) نَخْچِلوک (نیشگون) چِرِه باغ (جویه باغ).

آنچه تاکنون ذکر شد در بیشتر دهات وجود دارد و همه در آن‌ها اشتراک دارند، بعضی کلمات و تلفظ‌ها هم اختصاص به عوام بعضی محل‌ها دارد و عمومیت ندارد مثلاً کلمه دماغ چاق<sup>۱</sup> به معنی خوشحال که غالباً در اهالی جویمند معمول و نِخاڈ به معنی نخود و طُرْفَه به معنی خوشگل و مَهْچَد به معنی مسجد از مصطلحات عامیانه بیدخت و صاحب به معنی صاحب از مصطلحات خیبری و بیژدش به جای آورد در ریاب. در صورتی که در دهات دیگر اُوُرْدَش گفته می‌شود، و دِرَه به کسر اول و فتح ثانی به جای دارد در ریاب در صورتی که در دهات دیگر به فتح هر دو با دال گفته می‌شود یا به جای تو را دیدم که در بیشتر دهات گناباد می‌گویند تُر دیدم در جویمند میم متکلم را وصل به راء مفعول نموده می‌گویند تُرُم دید به ضم تاء و راء و نیز به طور کلی در ریاب حاء را به همزه تلفظ می‌کنند، در صورتی که در سایر دهات کلمه حاء و عین را با غلظت ادا می‌کنند و تار و خار و هُنْشِی به معنی تو را و خود را و بنشین که در کاخک معمول است و قِیْم و شِی و آئی به معنی قوم و شب و آب در خیبری و روشناوند، و میس و آس و خاج به معنی مس و اسب و زلف که از مصطلحات روشناوند است، و مایِر و عامو و بابو و نانه به معنی مادر و عمو و جد و جدّه که در بجستان استعمال می‌شود. و تَیْرَه و سَعَت و اَوَسار و عَشُق به معنی تو بره و ساعت و افسار و عاشق از مصطلحات دهات پس کلوت از بویمرغ و روشناوند و نوده پشن، و نیز در نوغاب و قصبه در بعضی کلمات بین حرف نفی و فعل حرف شین اضافه می‌کنند، در صورتی که در سایر دهات شین را در آخر فعل

۱. بعضی الفاظ اختصاصی و ضرب المثل‌ها از روی نشریه فرهنگ گناباد اقتباس شده است.

می آورند مثلاً در نوغاب به جای کلمه نفهمیده است نیش فهمیده به کسر نون و در سایر دهات نفهمیدش می گویند، البته بیشتر لغات اختصاصی که ذکر شد از اصطلاحات عوام است و در میان طبقهٔ عالیه و دانایان و مطلعین بسیاری از آن‌ها مصطلح نیست و بدان‌ها کمتر تلفظ می‌کنند، ولی در میان عوام مخصوصاً کسانی که کمتر مسافرت نموده و با خارج آبادی خود ارتباط زیاد ندارند خیلی معمول و مصطلح است.

### ضرب المثل‌ها

ضرب المثل‌هایی در دهات مختلفه وجود دارد که به چند جملهٔ آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. چَلُوْ صَفَى اَفْتُوْرُوْ مِگَه دُوغَالَه یعنی چلو صافی از آفتابه عیب‌جویی می‌کند و او را دو سوراخه می‌گوید (غال محرف غار به معنی سوراخ است) که کنایه از کسی است که خود دارای معایب زیاد است و از دیگران عیب‌جویی می‌کند؛ ۲. دَوَّ گَرَبَه تا پای کلیدویی یعنی دویدن گربه تا پای کلیددان است، اشاره به این که هر کسی به قدر همت خود کار می‌کند یا اشاره به ترسو بودن و فرار و پنهان شدن است؛ ۳. اَحْمِدْکُ نِدَدَرْدِدَاش نه بيمری دَرُوْش وَرْچِيْنِش زِد وَمِنَلِي یعنی احمدک نه دردی داشت نه بیماری درفش به خود زد و می‌نالید، کنایه است از کسی که خودش باعث گرفتاری و ناراحتی خود شده باشد که در کاخک معمول است؛ ۴. تَقِيْل بَجَه از بی‌جوزی‌یی یعنی تقلب بچه از نداشتن گردو است، کنایه است از کسی که به واسطهٔ ناداری جواب طلبکار را نمی‌دهد و بهانه‌جویی می‌کند؛ ۵. از کلوخ برق بَجَش یعنی از کلوخ برقی جست، کنایه از هنری که برخلاف انتظار از شخصی پیدا شود؛ ۶. تَالُو بُوْم هر که بری تَالُو بُوْمِتْ مِيْدْ به لب بام هر کس بروی به لب بامت خواهد آمد، اشاره به آن‌که دنیا دار مکافات است و هرچه کنی همان را می‌بینی و هر بذری بکاری همان را درو می‌کنی که از امثال مستعمله خیبری است؛ ۷. کارِ که چَش مِکْنِه اُوْرُوْ نَمِکْنِه یعنی کاری که چشم می‌کند ابرو نمی‌کند یعنی از هر



کسی کاری فراخور خودش ساخته است؛ ۸. لُقْمَه دِخَارِدِ گُلُو وَرِدِرْ یعنی لقمه را به اندازه گُلوی خود بردار اشاره به آن که از حدّ خود تجاوز مکن؛ ۹. دُو قُرْت و نِیم بقی دردی یعنی دو قرت و نیم باقی دارد اشاره به کسی که منت بی موقع داشته باشد؛ ۱۰. اِگَر تَف سِر بَالَا بِنْدِرُم وَر سِبِیلْم و اِگَر سِر شِیوَه بِنْدِرُم وَرِیشْم مِفْتَه یعنی اگر تف را سر بالا بیندازم به سبیلیم و اگر سرشیب بیندازم به ریشم می افتد، اشاره به کاری که هر دو طرف آن به ضرر است و سرشکستگی دارد ۱۱. خدَا سِر مَار دِخَوَار دِپوشاک و مِدِه یعنی خدا سر ما را به اندازه پوشاک می دهد یعنی به هر کس هر اندازه توانایی دارد تحمیل می شود؛ ۱۲. گَوِ پِیر پِنْدُونَه دِخَو مِیْنَه یعنی گاو پیر پنبه دانه در خواب می بیند که مانند مثل «شتر در خواب بیند پنبه دانه» می باشد ۱۳. صَدگَز دِیوَال یک گز رخنه یعنی صدگز دیوار و یک گز رخنه اشاره به آن که یک عیب مختصر باعث از بین بردن خوبی ها می شود؛ ۱۴. اُقْدِرْ بِنَشَسْتِشْ که فریزد زیرش سَوَز شُو یعنی به قدری نشست که علف فریز در جای نشستن او سبز شد، کنایه از کسانی است که خوش نشین بوده و زیاد در مجلس می نشینند؛ ۱۵. چنی وَتُو کَنم که خط به دماغت بکشی، که تهدید و اشاره به دماغ به خاک مالیدن است.

### اشعار و ترانه های محلی

اشعار به لهجه های محلی زیاد گفته شده از جمله یک قطع مستزاد از مرحوم حاج سید محمد پیرزاده جویمندی که شرح حال او بعداً ذکر خواهد شد و آن این است:

دوشُم به خیال سر زلف تو دِخو شُو	بنگِر که چَطو شُو
عیشُم همه وَر پِری و غم از سِر نو شُو	بنگِر که چَطو شُو
هی فِکَر مِکَر دُم که تو مُردوست مِدِری	هَنی وَر خُو مِزِری
از درد بَنلِیدُم و از غصه دِتو شُو	بنگِر که چَطو شُو
یک وقت مُرُم دی که مِری وَر تِه بازار	با غمزه بسیار

وَرخاستم از پشت سرت زود دِ دَوشو	بنگر که چطو شو
اُقَدِرُ که دویدم به رکابت نِرِسیدُم	صد آه کشیدم
هیچت محل نگذاشتی وهی کی دِجلو شو	بنگر که چطو شو
مُرخوار مِگُو پیش رَقیبُو که بِمُرَدُم	از غصه که خوردم
سررشته کارم همگی کِشکِلِه تَوشو	بنگر که چطو شو
او یک مِگِه بنگر که فِلُونی شده بابی	چرسی و شرابی
او یک مِگِه دَر مَغْسَلُ ماش برچه دِاوشو	بنگر که چطو شو
او یک مِگِه در مسجد ما برچه مرد راه	هر لحظه و بی‌گاه
او یک مِگِه افسوس که عقلش کِه تَوشو	بنگر که چطو شد
خادم به چه تقصیر کشی بار مِلُومَت	بر بند اِقُومَت
حیف از تودری ده که شکر همسِرِ جَوشو	بنگر که چطو شو

یعنی دیشب من به خیال سر زلف تو در خواب شدم، بنگر که چطور شد، عیش و خوشی من همه پرید و از بین رفت و غم من تجدید شد، بنگر که چطور شد. هی فکر می‌کردم که تو مرا دوست می‌داری، من هم با خود زاری می‌کردم، از درد می‌نالیدم و از غصه تو در تب شدم، بنگر که چطور شد. یک وقت تو را دیدم که در ته بازار با غمزه و کرشمه بسیار می‌روی. برخاستم و از پشت سرت زود شروع به دویدن کردم، بنگر که چطور شد. ولی هرچه دویدم و در عقب تو آمدم به تو نرسیدم، بنگر که چطور شد. و تو هیچ به من توجهی نمودی و مرکب را راندی و از من جلو زدی، بنگر که چطور شد. مرا نزد رقیبان خوار منما، که از غصه فراق تو مُردم. سررشته کارم همگی درهم پیچید و گره خورد، بنگر که چطور شد. یکی می‌گوید نگاه کن که فلانی بابی شده، چرسی و شرابی گردیده. آن دیگری می‌گوید چرا در شست و شوگاه حمام‌های ما خود را شست، بنگر که چطور شد. دیگری می‌گوید چرا به مسجد ما گاه و بی‌گاه پا می‌گذارد و رفت و آمد می‌کند. دیگری می‌گوید افسوس که عقل او از سر او رفته است، بنگر که چطور شد. ای خادم

(تخلص گوینده) روی چه تقصیری بار ملامت می‌کشی، ترک اقامت اینجا کن. حیف از تو در این ده که شکر را با جو فرق نمی‌گذارند، بنگر که چطور شد. بسیاری از کلمات مستعمله در این اشعار به لهجه جویمند است مانند تَرُم دی (به ضمّ تاء و راء) یعنی تو را دیدم که در دهات دیگر تَرُ دیدم می‌گویند.

و نیز این رباعی از اشعار محلی است:

دِلْم از دود تَنَبَكُو سیاه است      اَگَر بَوَر نَدَرِی نی گواه است  
اَگَر بَوَر نَدَرِی نی رِ بَشکاف      دِلْم مِثِل مِیُون نی سیاه است

و نیز رباعی زیر توسط و مدح مولی است:

سَر کوه بِلند فریاد کُنم مُو      امیرالمؤمنین را یاد کنم مُو  
امیرالمؤمنین در دُم دوا کُو      مِقام و مِنزِلَم را کِربلا کُو  
علیرُ دیدم در خواب دیدم      علیرُ در مسجِه و محراب دیدم  
علیرُ دیدم که بر دُلْدَل سوار است      به پای دُلْدَلِش خود می‌دویدم

و نیز این چند رباعی به لهجه محلی است:

چُنو که می‌روی اِیسُو نگاه کُو      پَرِیشوی تویم در دُم دوا کُو  
پَرِیشوی تویم شوریده ای دل      دل شوریده را از خود رضا کُو

و نیز:

رسول الله مدد می‌خواهم از تو      مدد هم تا ابد می‌خواهم از تو  
به فردای قیامت روز محشر      کلیمه در لحد می‌خواهم از تو

و نیز:

قِدِ سرُوم کِمو شد از غمِت یار      دِلْم سخت ناتو شد از غمِت یار  
همو رنگ گل ناری که دیدی      مثال زعفرِو شد از غمِت یار

این رباعی‌ها هم از ترانه‌های محلی بیدخت می‌باشد:

نمک بر دل مزن که دل کباب است

چو گسَفندی (گوسفندی) که در دست قصاب است

گهی در زیر ساطر (ساطور) قیمة قیمة گهی در آتش سوزان کباب است  
و نیز:

به قرآن مجید آیه آیه دلم هر لحظه دیدار تو مایه  
بریزم اشک حسرت از برایت مثال ژاله‌های پایه پایه  
منظور از ژاله‌های پایه پایه تگرگ شدیدی است که با رعد و برق شدید توام  
باشد.

این چند رباعی نیز از ترانه‌های جویمند و بعضی دهات دیگر است:

گله در کال و مو در پشت کالم گله لومی خوره مو در خیالم  
الهی گرگک ظالم ورافته که هر شومی بزه مال حلام  
و نیز:

شو مهتو به مریخ میتو و رفت برای یار به دوزخ میتو و رفت  
برای بوسی از کنج لویار شوی هفتاد فرسخ میتو و رفت  
و نیز:

در قلعه جومین از چوب جوزه سرای دلبرم در پشت حوضه  
اگر خواهی نشونیت می‌دهم مو به گوشه ابروانش خال سوزه

### کلمات اغراق آمیز

کلمات اغراق آمیز و مبالغه هم در گناباد موجود که بعضی آنها ضرب المثل  
شده و این قبیل کلمات در قریه ریاب از سایر قرا و دهات زیادتر است و مبالغه را  
هم پوت می‌گویند که از جمله این عبارات است<sup>۱</sup>:

۱. یگ روز برقتم به باغ خود خلی باغ که شدم دیدم که گله میشه و بیره خُسبیده  
وقت حُب مُلْتِنِفِ شِدْم دیدم که باد شِفْتَلُوهِ دِرِخْتارِ بَرِخْتَه وَايِ شِفْتَلُوها اِقْدِرِ بُرْگ

۱. از نشریه فرهنگ گناباد گرفته شده است.

وَرَسْرَمِيَه که خیال مِکِرْدُم میش و بَرّه یَند.

یعنی یک روز به باغ خود رفتم و چون داخل باغ شدم دیدم گله‌ای از میش و برّه خسبیده‌اند، وقتی دقت کردم دیدم که باد شفتالوهای درخت‌ها را ریخته و این شفتالوها این قدر بزرگ دیده می‌شدند که گمان کردم میش و برّه می‌باشند.

۲. بادگیر ما بَانْدَزِه بادِرّه که از شش فِرَسَخی پَرِنْدِه اگر رَدّشِه اُوْرُوْخُوْمِکِشِه. یعنی بادگیر ما به قدری باد دارد که اگر پرنده‌ای از شش فِرَسَخی آن بگذرد پرنده را به طرف خود می‌کشد، کلمه "دره" در اصل دارد می‌باشد که در دهات دیگر دَرّه به فتح و اماله دال وراء تلفظ می‌شود و در ریاب به کسر اوّل می‌گویند.

۳. یک انارِ دِرُم که اگر یک دونش اوکنند وُدِه دریای قلزم اندزند تا صد سال از همه کَرِیزِه دنیا رُب بَد رَمیه!

یک انار دارم که اگر یک دانه آن را آب کنند و در دریای قلزم اندازند تا صدسال از کاریزهای دنیا رُب انار بیرون می‌آید.

۴. یک روز چُغْنَدِرِه ما ورکنده بدند و از سِر زمینا که بِخُونَد مَأُور دِنْدی یِکِه دِمین طَبیلِه بَفْتِیدِه بوضَحِب که بوْمَدُم که مالِه خورُچیز دُم دیدم خِر مانیند د شِتُو وُرْحی یک دو نفر وَرِپیش بِر کوه رَهی کِرْدُم که اُوناروَدی کِنند نِماشُم که بِرِفْتُم که گُوْر به دوشُم دیدم که گُوْاز مین چُغْنَدِرِ بَدْرَمِيَه وَاَنْبِج (به ضم همزه و سکون نون و کسر باء و سکون حاء صدای گاو را گویند) مِکَنه حُب که ملتفت شُدُم دیدم که خِرَام دُوْپِشُو سفید مِرَنَد!

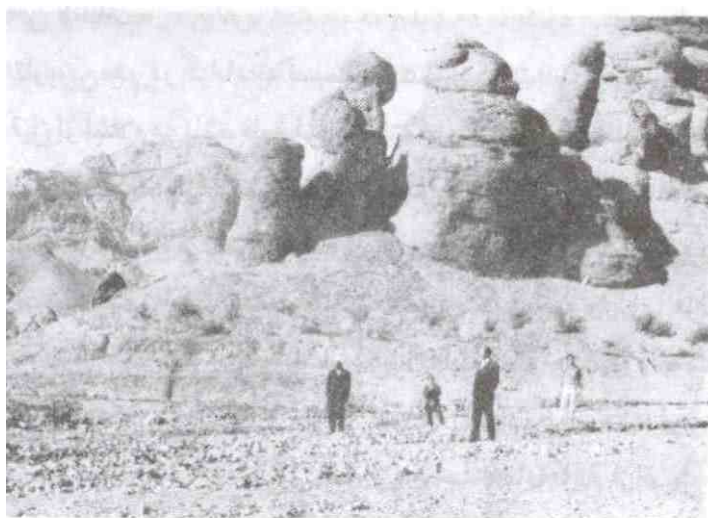
یعنی روزی که چغندرهای ما را از زمین کنده بودند و به منزل می‌آوردند، یک چغندر در میان طویله افتاده بود. صبح که آمدم مال‌ها را (خر و گاو را) آذوقه و علف دهم دیدم که الاغ‌ها نیستند، دشتبان را با یکی دو نفر به طرف براکوه (حدود جنوب غربی ریاب) فرستادم که آن‌ها را پیدا کنند؛ نماز شام (یعنی اول غروب) که برای دوشیدن گاو به طویله رفتم دیدم که گاو از توی چغندر بیرون می‌آید و صدا می‌کند. خوب که دقت کردم دیدم خرها هم در داخل چغندر در انتهای آن

هستند و سفید می‌زنند!

### آثار تاریخی گناباد

آثار تاریخی هم در گناباد به نسبت خود زیاد است: ۱. از آثار تاریخی که مربوط به قبل از اسلام می‌باشد قلعه فرود است که مشروحاً در شاهنامه نوشته شده و مختصراً آن را قبلاً ذکر کردیم و آن در رشته کوه‌های کلات واقع شده و در حدود سی کیلومتر تا مرکز گناباد فاصله دارد و برفراز قلّه کوه مرتفعی بنا شده که راه آن نیز خیلی صعب العبور است و معلوم است قلعه جنگی بوده و برای مواقع دفاع ساخته شده و مزارع سرسبز خرم و زیبایی در آن اطراف وجود دارد که شاید علت انتخاب آنجا نیز یکی سرسبزی و خوشی هوای آن و دیگری دشواری رسیدن بدان‌جا بوده است، در اطراف آن هم آثاری از ساختمان‌هایی از قبیل آسیاب وجود دارد که خود آن‌ها نیز مربوط به دوره‌های سابق است و هرچند آن آثار دلالت بر کثرت جمعیت و آبادی آن در قدیم دارد ولی اکنون جمعیت زیادی در آن اطراف وجود ندارد، و به طوری که شنیده شد در زیر آن کوه غاری وجود دارد که هم از طرف مشرق و هم از طرف مغرب راه دارد؛ ولی می‌گویند تاکنون کسی به داخل آن نرفته است. در آن اطراف آبشارهای طبیعی زیبا که ارتفاع بعضی آن‌ها تا چهل متر می‌رسد وجود دارد و به طور کلی اطراف آن کوه از نقاط بیلاقی زیبای گناباد محسوب می‌شود.

در بحیره می‌نویسد که قبر پیران ویسه بر سر آن کوه است در صورتی که مشهور این است که آنجا قلعه فرود است. و نیز بعداً می‌نویسد که چشمه‌ای از زیر قدم او می‌ریزد. اعتقاد مردم آن حدود آن است که چشم هر که درد کند به زیر آن چشمه که متقاطر می‌چکد، بدارد، چون قطره‌ای بر چشمش چکد، شفا یابد.



شکل ۱. باقی مانده آثار قلعه فرود

۲. قبر پیران ویسه نیز در یکی از کوه‌های جنوب گناباد در انتهای درّه کوه زبید در بالای ارتفاعات محلی که به نام درب صوفه معروف است واقع شده، وجه تسمیه به درب صوفه آن است که در انتهای درّه در دیواره کوه جایی است شبیه به ایوان و خود دیوار کوه به آن شکل به طور طبیعی واقع شده، نه آن‌که مصنوعی و کار بشر باشد، قدری هم مرتفع‌تر از سطح درّه است و پایین آن هم قدری مسطح است که می‌توان در آنجا نشست و اطراف آن تماماً سرسبز و خرم است و چون شکل ایوان دارد و ایوان را در گناباد "صوفه" که همان صّفه است می‌گویند از این رو آنجا را درب صوفه می‌گویند، و نزدیک آنجا محلی است که به قلعه رستم معروف است و بالای آن در کوه جایی است که آن را قبر پیران ویسه می‌گویند و شرح آن را به طور اختصار طبق آنچه در شاهنامه ذکر شده قبلاً نوشتیم.

۳. دیگر خرابه‌های شهر پشن در نزدیک نوده پشن که در مشرق گناباد است و این خرابه‌ها در اطراف تپه‌ای قرار گرفته و خود تپه نیز دارای آثار تاریخی است، و چند سال قبل با اجازه وزارت فرهنگ کاوش‌هایی در آنجا به عمل آمده و آثار مختصری از قبیل کوزه شکسته و چند سکه نقره پیدا شده ولی بی‌اهمیت بوده و کاوش آن هم تعقیب نشده است.

۴. دیگر بنایی است در نزدیکی گیسور که از دهات گناباد و توابع پس‌کلوت است و این بنا خیلی محکم و از آجرهای خیلی بزرگ و باساروج ساخته شده و معروف است. قبر جغتای در آنجاست، می‌گویند جغتای پسر چنگیزخان و بعضی از شاهزادگان مغول و گورکانی‌ها در آنجا مدفون می‌باشند، به قرار مسموع در حدود صد و بیست سال پیش در آنجا کاوش‌هایی هم شده و دفینه مهمی به دست کاوش‌گران افتاده است.

۵. در اطراف دهکده غوژد نیز بعضی اوقات آثار مختصری از قبیل اشیای مفرغی به دست آمده که معلوم می‌شود قبلاً ساختمان‌هایی در آنجا بوده و به‌طوری که بعضی می‌گویند این دهکده در مجاورت شهری به نام غور به وجود آمده؛ ولی کاوش‌های زیاد علمی در آن اطراف به عمل نیامده است.

۶. دیگر قلعه دختر که در کوهی در مشرق قسمت مرکزی گناباد واقع شده و تا بیدخت یک فرسخ فاصله دارد و دهکده شوراب در دامنه آن کوه قرار گرفته و در بالای آن آثار ساختمانی از قبیل اتاق و حمام و غیر آن‌ها با گچ و ساروج و وسایل استحکامی قدیم موجود است، و به طوری که می‌گویند ساختمان آن قلعه به توسط دختر یکی از سلاطین قدیم ایران به نام بیدخت انجام گرفت که آن قلعه را ساخت و در نزدیکی آن قناتی احداث نمود و به نام خود موسوم گردانید، اکنون هم آن کوه به نام کوه قلعه دختر معروف است.



ولی محققین امروز می‌گویند<sup>۱</sup> که در تاریخ قدیم نام دختر یا زنی که اقدام به ساختمان بنایی به این اسم نموده باشد نیست، در صورتی که ساختمان‌های زیادی به این نام در ایران و غیرآن موجود است: مانند قلعه دختر فارس در شش کیلومتری فیروزآباد بین آنجا و بلوک خواجه، و قلعه دختر خراسان که بین مشهد و تربت حیدریه نزدیک رباط سفید و قریه باز در نواحی زوزن واقع است، و قلعه دختر میانه در دو کیلومتری شمال پل دختر و این پل روی رود قزل‌اوزن بین زنجان و میانه ساخته شده است، و قلعه دختر شوشتر که به نام قلعه دختران در سه فرسخی شوشتر می‌باشد، و قلعه دختر خنمان در نزدیک خنمان از دهات رفسنجان کرمان، قلعه دختر چالوس و قلعه دختر فرمشکان در تنگ بهمن فارس، و مانند قلعه دختر به نام حصن المرأة طبق آنچه از ابن‌اثیر نقل شده در نزدیکی شهر ابله لبنان، و قلعه دختر باکو نزدیک شهر بادکوبه که سابقاً از ایران و امروز از متصرفات شوروی است، و قلعه دختر هندوستان به نام قلعه‌العدراء که در تاریخ بیهقی در ضمن سفر سلطان مسعود غزنوی به هندوستان ذکر شده است، قلعه‌های دیگری نیز به این نام موجود است، بلکه ابنیه دیگری نیز به این نام در ایران و غیرآن وجود دارد مانند پل دختر میانه و پل دختر شهریار و پل دختر لرستان و برج دختر باکو و برج دختر راور و امثال آنها، به طوری که حدس می‌زنند همه این ابنیه و آثار که حتی به نام‌های دیگر شبیه به آن موجود می‌باشد در قدیم به نام ناهید (زهره) که او را یکی از ایزدان (فرشتگان) و موکل بر آب می‌گفتند بنا شده، ناهید را به صورت دختری زیبا با جواهر زیاد و تاج و زینت‌های بسیار تصویر نموده و ذکر کرده‌اند، چون در ایران غالباً به آب و باران احتیاج زیادتر است از این‌رو برای آمدن باران بیشتر به درگاه خداوند متوسل می‌شدند و فرشته موکل بر آن را که ناهید است واسطه قرار داده و به خودش نیز توسل می‌جستند، بلکه بعض

۱. تحقیق مشروح و مفصل در این باره در یادداشت‌های دانشمند محترم آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی به نام خاتون هفت قلعه ذکر شده است.

عوام و جهال آنان خودش را نیز می‌پرستیدند و پرستش یا توسل را به او سبب ریزش باران و برکت دشت‌های وسیع می‌دانستند و نیز معتقد بودند که همین فرشته موکل بر آب و باران نطفه مردان و مشیمه زنان را نیز پاک می‌کند و زایش زنان را آسان می‌سازد.

از این رو معابد را هم که در جاهای مرتفع بنا می‌کردند، بیشتر آن‌ها را برای توسل به این فرشته به نام دختر می‌نامیدند، ولی در حقیقت برای پرستش پروردگار بود و دانشمندان آن‌ها او را از ایزدان که یک‌دسته از فرشتگان بودند می‌گفتند.

هر چند بعض جهال ممکن بود خودش را بپرستند ولی دانشمندان آن‌ها در ایران او را واسطه می‌گفتند، چنان‌که از هردوت مورخ یونانی نقل شده که نوشته است: «ایرانیان قدیم جز معابد آراسته‌ای که در قلّه کوه‌های بلند ساخته و به اهورامزدا اهدا می‌نمودند معابد دیگری نداشتند. در این معابد آتشگاه‌ها را می‌ساختند علاوه بر آن ستایش یزدان نیز در همین معابد انجام می‌شده است». در میان این معابد که می‌ساختند آن‌ها که برای ناهید بوده از همه مجلل‌تر و مهم‌تر بوده و سلاطین هم در تجلیل و تزیین آن‌ها جدّ زیادی داشتند، چنان‌که درباره اردشیر دوم هخامنشی ذکر کرده‌اند که علاقه و عقیده کاملی به این معابد داشت و خودش به معبد ناهید می‌رفت و به پرستش و توسل می‌پرداخت و حتی موقعی که زوجه‌اش بیمار شد خودش برای شفای او به معبد رفت.

این فرشته را که به زبان سریانی ناهید و به عربی زهره می‌گفتند به فارسی بیدخت می‌نامیدند و این کلمه مرکب از کلمه بی (به فتح باء) و دخت است و کلمه "بی" نزد بعض محققین اصل آن بغ است که به معنی خداست، مانند بغداد که به معنی خداداد و بغپور (فغپور) که به معنی پسر خداست و بیدخت هم معنی دختر خدا را دارد که منظورشان همان فرشته ناهید است که او را به صورت تأنیث مجسم نموده‌اند.

ستاره زهره نیز صورتی از ناهید است و ایشتر هم که یکی از خدایان بابل و کلده قدیم بوده مراد همان ناهید است زیرا ایشتر را هم به صورت زنی تصویر نموده بودند و ایشتر همان ستاره و استاره می باشد که مختصری تغییر لفظی دارد، بنابراین تحقیق، قلعه دختر گناباد نیز از همان معابد می باشد که برای اهورامزدا و توسل به فرشته ناهید بنا شده نه آن که به دستور دختری ساخته شده باشد و شاید احداث قنات بیدخت هم برای مصارف همان معبد بوده و از این رو آن را بیدخت نام گذشته اند، قنات بهاباد گناباد هم که به قول بعضی اصل آن بغ آباد بوده (یعنی خدا آباد کرده) برای مصارف آنجا بوده است.

آثار تاریخی اسلامی نیز در دهات گناباد به طور متفرق نسبتاً بسیار است از جمله:

۷. مزار امامزاده محمد بن موسی بن جعفر الکاظم (ع) مشهور به امامزاده سلطان محمد عابد در حضرت امام رضا (ع) که در قریه کاخک چهار فرسخی مرکز گناباد از دهات بیلاقی گناباد واقع شده، و از زمان دیالمه که مذهب تشیع داشتند مورد توجه بوده و ساختمانی برای آن بنا نموده بودند و سایر سلاطین نیز تعمیراتی در آن نمودند، و در زمان صفویه مورد توجه کامل واقع گردیده و در زمان شاه اسماعیل دوم صفوی تعمیر کامل شد و گنبد آن کاشی گردید و تاریخ اتمام بنا سال ۹۸۰ هجری است که به توسط علی بن عبدالواحد حسینی قاینی اتمام پذیرفت و شرح آن بعداً در ذکر کاخک بیان خواهد شد.

۸. دیگر مسجد جامع کاخک که به امر شاهزاده سلطان خانم خواهر شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۶۱ بنا شده و در سال ۱۰۷۰ گچ بری و تزیینات ایوان و محراب آن انجام گردید کلمات زیر هم در سر در نوشته شده است: «و هو الموفق للخیرات هذا مسجد أسسُ بُنِیَانَهُ عَلَی التَّقْوَى فِی اَیَّامِ دَوْلَةِ مَنْ اخْتَصَّ بِالتَّائِیدَاتِ الغیبِیَّةِ وَالتَّوْفِیْقَاتِ الْإِلَهِیَّةِ أَعْنَى اعْظَمِ سُلَاطِینِ الزَّمَانِ وَاکْرَمِ حَوَاقِینِ الدُّوْرَانِ ابِی الْمُظْفَرِ شَاهِ طَهْمَاسِبِ بَهَادِرْخَانِ خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ وَ سُلْطَانَهُ بِأَمْرِ اخْتِرَالْعِبَةِ الْمَشْهُورَةِ بَیْنَ الْاِمَاثِلِ وَالْاِعَاظِمِ

شاهزاده سلطان خانم تَقَبَّلَ اللهُ أَحْسَنَ مِنْهَا وَلَهَا فِي سَنَةِ نَهْصَدٍ وَ شَصْتِ وَ يَكْ».

و این اشعار نیز پس از تعمیر روی گچ در آن مسجد نوشته شده است:

ماهی بحر سیادت حامی شرع مبین

زیب اورنگ فضیلت واعظ ارباب دین

آن‌که باشد از شرف همانم جدّ خویشتن

شمس برج لافتی یعنی امیرالمؤمنین

چون خلیل از همّت خود بانی این کعبه شد

تا بود روز قیامت در مقام آمین

کعبه‌ای کان بود در معنی ملک را مستجار

یافت چون اتمام از توفیق ربّ العالمین

درج تاریخش خردپرداز و صفش کرد و گفت

مسجدالاقصی به عالم سجده گاه مؤمنین

عمل استاد زین العابدین بناکتبه العبد المذنب زین العابدین بن حاج ملاحسین

سنه یکهزار و دویت و هشتاد و شش».

۹. دیگر مسجد جامع قصبه شهر که قدیمی ترین مساجد کنونی گناباد می باشد

و بنای آن به طوری که می گویند به دستور امیر عبدالله تونی و مربوط به قرن هفتم

هجری و اوایل دوره مغول است ولی از ظواهر امر به نظر می رسد که قبل از آن تاریخ

بنا شده، چون کتیبه های آجری به خط کوفی<sup>۱</sup> در آن وجود دارد که دلالت دارد بر

این که به زمان رواج خط کوفی مربوط می باشد و حدس زده می شود که مربوط به

زمان سلاجقه باشد، این مسجد بر اثر زلزله هایی که در قدیم رخ داده قسمتی از آن

۱. خط کوفی قدیمی ترین خطی است که در اسلام شایع بوده و تا مدت سه قرن شیوع داشته و نخستین

خطی که از آن پیدا شده به نام خط نسخ بود، ولی نه نسخ کنونی بلکه بین خط کوفی و خط نسخ کنونی بوده و

در قرن چهارم هجری ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله مشهور به ابن مقله (۲۷۲-۳۲۸ هجری) که

اهل فارس و ساکن بغداد بود از خط کوفی خطوط ثلث و رقاع و نسخ و چند خط دیگر را اختراع نمود و این

خطها به تدریج به توسط اساتید تکمیل شد.

خراب گردیده و بعداً مختصر تعمیری در آن واقع شده است، از این رو مختصری از کتیبه‌های آن باقی است و محراب آن نیز که دارای گچ‌بری بسیار زیبا و ظریفی است باقی مانده و در شبستان آن هم خطوط کوفی با آجر وجود داشته که اکنون از بین رفته و اثر مختصری از آن باقی مانده است.

۱۰. دیگر مسجد جامع بجستان که در زمان میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکانی توسط محمد بن فخرالدین بن سیف الدین مقدم بجستانی بنا شده و تاریخ اتمام بنای آن سال ۸۲۸ هجری می‌باشد و در زمان شاه‌عباس کبیر توسط حاج ناصرالدین محمد بن احمد در ذی‌القعدة سال ۱۰۲۴ هجری تعمیر آن پایان یافته است.

در لوح منصوب در ایوان جنوبی نوشته شده: «در ایام دولت پادشاه اسلام پناه شاهرخ شاه خلدالله ملکه عمارت مسجد کرد پهلوان سیف مقدم محمد بن فخرالدین بزستانی در ماه محرم ثمانمأة و عشرين ۸۲۰» و در لوح ایوان شمالی نوشته شده است: «در ایام دولت پادشاه جمجاه ملائک پاسبان ظل الله شاه عباس الصفوی الحسینی الموسوی بهادرخان تعمیر مسجد جامع بجستان نمود حاج الحرمین الشریفین حاج ناصرالدین محمد بن احمد فی تاریخ شهر ذی‌القعدة سنة الف و اربع و عشرين ۱۰۲۴».

۱۱. مسجد جامع جویمند که در زمان شاه صفی صفوی سال ۱۰۴۰ هجری توسط شاه حسین منجم به سعی خواجه محمد قاسم محولاتی بنا شده است و این چند بیت در ماده تاریخ روی لوحی سنگی نوشته شده است:

در زمان جلوس شاه صفی	آن‌که شد کائنات را مرشد
شاه حسین منجم حضرت	مسجدی طرح کرد از سر جد
گفت معمار دهر تاریخش	کعبه خلق آمد این مسجد

زیر آن نوشته شده: به سعی خواجه ابوالقاسم محولاتی اتمام یافت سنه یکهزار و چهل.

۱۲. مسجد جامع بیدخت که نسبت به مساجد مذکوره بالا جدید می‌باشد و آن به خرج حاج عبدالباقی بیدختی بنا شده و تاریخ اتمام بنای آن در بالای گچ‌بری محراب سال ۱۲۰۴ هجری نوشته شده است و در بالای محراب این آیه و عبارت نوشته شده: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ، سَاعِيَهُ عَالِيَشَأْنِ مُحَمَّدِ عَلِيِّ زَنْكُوئِي. عمل محمد امیر کاخکی فی یکهزار و دو بیست و چهار یا الله».

۱۳. مسجد بالای ده جویمند مشهور به مسجد آسیابان‌ها که بیش از پانصد سال از بنای آن می‌گذرد، ولی تاریخ صحیح آن معلوم نیست و از آثار و گفته‌های دیگران این طور معلوم می‌شود که مربوط به پنج قرن پیش می‌باشد.

۱۴. مسجد قریه مزار در بجستان که به طوری که آقای حاج علی توکلی دبیر فرهنگ گناباد اظهار می‌دارند اهالی آن محل می‌گویند بیش از هفت قرن از بنای آن می‌گذرد، و در نزدیک مسجد هم قبرستان بزرگی است که خیلی بزرگ‌تر از وضع محل می‌باشد و تناسبی با جمعیت کنونی آنجا ندارد، و نزدیک آنجا قلعه خرابه‌ای است واقع در قلّه کوه دامنه معروف به «گردکوه» که مردم آن محل آن را «گرکو» می‌گویند و از آثار دوره اسماعیلیه و پیروان حسن صباح است که دولت آن‌ها توسط هلاکو منقرض شد و در همان محل جنگ بزرگی بین مغول و اسماعیلیه واقع شده و قبرستان مربوط به آن زمان است و سنگ لوحی در آن قبرستان پیدا شده که به زحمت خوانده می‌شود و تاریخ آن مربوط به پیش از پانصد سال قبل است.

۱۵. دیگر از جاهایی که سابقه تاریخی برای مردم دارد محل معروف به «کمر زیارت» می‌باشد که آن را چاه مزار هم گویند و از زمان‌های قدیم مورد توجه عالیه مردم گناباد بوده و اثر تاریخی آن فقط یک قبر است که در بالای کوه واقع شده. مردم بدان جا اعتقاد کامل دارند، و چون در نزدیک ارتفاع کوه واقع شده از این رو به کمر زیارت معروف گردیده است. این محل در یکی از کوه‌های طرف مغرب

گناباد و در بیست و سه کیلومتری غرب عمرانی واقع شده است. نام این کوه و کوه‌های نزدیک آن به طوری که آقای حاج شیخ محمد حسین صدر افصحی بیلندی نقل از کتابی که نام آن را تاریخ رخی می‌گفتند کوه جیز به کسر جیم بوده که شهرآباد کوچکی به نام میمند دارای شش هزار نفوس و چندین مسجد و چند هزار باغ در دامنه آن واقع شده بوده، و به طوری که ایشان اظهار می‌داشتند احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمد غزنوی اهل آنجا بوده. ولی نگارنده با جستجوی زیادی که کرده‌ام این کتاب را پیدا نکرده و ندیده‌ام و در کتب فرهنگ فارسی هم نام جیز ذکر نشده است، درباره شخصی هم که در آنجا مدفون است مدرک تاریخی به نظر نگارنده نرسید و به طوری که آقای حاج سیدمهدی عبادی که از فضلا و وعاظ معروف گناباد می‌باشند<sup>۱</sup> استماع شده و ایشان از مرحوم کربلایی ملاعباس شمس‌الذکرین دلویکی نقل نموده‌اند، یکی از فرزندان حضرت سجاد (ع) در آنجا مدفون می‌باشد و آن مرحوم آن را مستند به مدرک ذکر نموده بوده و آقای صدرافصحی از یکی از وعاظ گناباد او را ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) ذکر کرده‌اند، و بعضی دیگر از فضلاء گناباد نام او را یحیی فرزند محمد بن موسی بن جعفر (ع) گفته‌اند، و بعضی هم احتمال می‌دهند که از علوئین ملازمین امامزاده محمد فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) که در کاخ مدفون است بوده که پس از حرکت ایشان با همراهان از طرف ترشیز به گناباد در آنجا وفات یافته و مدفون شده باشد، ولی هیچ‌کدام مبتنی بر مدرک معتبری نیست.

این قبر در قسمت بالای کوه واقع شده و قبلاً فقط مقدار زیادی سنگ روی آن انباشته بوده و ساختمان نداشته، چندی قبل به همت جمعی از مردان نیکوکار و معتقد گناباد به ساختمانی در آنجا که دیوارهای آن از آجر و مستحکم است اقدام شده، ولی هنوز به پایان نرسیده و در نظر دارند سقف آن را با تیر آهن پوشانند.

۱. در زمستان سال ۱۳۴۳ شمسی در مشهد بدرود زندگانی نمودند.

عامه مردم گناباد و محولات و بلکه جاهای دیگر در اطراف بدان جا عقیده کامل دارند و برای زیارت می روند و کرامات و خوارق عادات هم نسبت می دهند، و نذرهایی هم می کنند و گوسفند برای قربانی در آنجا می برند و تقسیم می کنند و مخصوصاً گوسفندداران خیلی بدان جا اعتقاد دارند و حتی به قرار مسموع از نیشابور و سرخس هم چوپانان برای زیارت بدان جا می آیند و برای معالجه گوسفندان خود از چشمه آبی که در پایین قبر واقع است کوزه ای آب نموده با خود می برند.

در ویش ژولیده کرمانی به نام رمضان و معروف به ملنگ نیز مجاور آنجا به عنوان خادم بود که بسیار با ایمان و یک نوع حالت جذبه داشت و بعداً به بیدخت آمده خدمت حضرت آقای صالح علیشاه در طریقت نعمه اللهیه وارد شد. مردم بدو نیز علاقه و عقیده کاملی داشتند، و در جمادی الاولی ۱۳۶۹ قمری در بیدخت با حال جذبه و با اراده و تصریح به مرگ خود به اختیار خوابیده و جان را به جانان تسلیم نمود و در صحن مزار بیدخت مدفون گردید و اکنون فرزندش به نام غلامرضا به جای پدر در آنجا مجاور و به نام خدمت در کمر زیارت<sup>۱</sup> سکونت دارد. به قرار مسموع در آن محل مار بسیار است ولی چون مردم آنجا را مقدس می دانند اقدام به کشتن مارها نمی کنند از این رو مارها هم به کسی صدمه نمی رسانند.

و چون این محل دارای اثر قبر تاریخی قدیمی می باشد از این رو آن را جزو آثار تاریخی گناباد ذکر نمودم.

### جغرافیای سیاسی گناباد

گناباد از نظر طبیعی از قسمت های مرکزی خراسان است و از نظر سیاسی

۱. کمر زیارت: محلی است زیارتگاه و قبری است در آن مکان مورد توجه عموم.



غالباً تابع حکومت مرکزی خراسان بوده و از آنچه سابقاً نقل کردیم معلوم می‌شود، چنان‌که در معجم البلدان آن را از اعمال نیشابور یعنی از ولایات آن ذکر کرده و نیشابور در آن زمان مرکز ایالت خراسان بوده، گاه هم تابع حکومت‌های اطراف واقع می‌شده چنان‌که مدت‌ها تابع قهستان و قهستان معرب کوهستان است، در کتب قدیمه سه قهستان ذکر کرده‌اند قهستان قم و کرمان و خراسان ولی مهم‌تر از همه قهستان خراسان بوده که از کناره شرقی کویر مرکزی ایران و بیابان لوت تا مرزهای افغانستان و سیستان ادامه داشته و ترشیز و زاوه (تربت حیدریه) و خواف و گناباد و زیرکوه و خوسف و بیرجند و طبس گیلکی و طبس مسینان که اولی مرکز خرما و دومی دارای عناب زیاد است جزو قهستان بوده، و شهر مهم قهستان، قاین بوده که مرکز حکومت قهستان بوده و زمانی بزرگ‌ترین قلعه باطنیان (اسماعیلیه) در آن حوزه قرار داشته و حاکم آنجا نیز دارای اهمیت و نفوذ سیاسی زیادی در دولت‌ها بوده، چنان‌که ناصرالدین محتشم حاکم قهستان در زمان مغول که خواجه نصیرالدین کتاب اخلاق ناصری را موقعی که در آنجا بوده به نام او نوشته از بزرگ‌ترین حکام و ولات آن زمان محسوب می‌شده، و گناباد نیز تحت سیطره و فرمانروایی امرای قهستان بوده و تا چندین قرن بعد نیز جزو قهستان بوده است.

چنان‌که در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم<sup>۱</sup> تألیف شمس‌الدین بشاری می‌نویسد: «و اما قوهستان فقصبتا قاین و مدنها تون، جنابد، طبس، العناب الرقة خور خوست کری طبس التمر» یعنی قهستان مرکز آن قاین و شهرهای تابعه تون و جنابد و طبس عناب و رقة و خور و خوست و کری و طبس خرماست. قصبه در اصطلاح عرب مرکز و شهر مهم یک مملکت یا استان را گویند و قصبه قریه عبارت از وسط آن است و در ذیل هم می‌نویسد: «و اما قوهستان فاتها واسعة ثمانون فرسخاً

۱. چاپ لیدن، ص ۳۰۱.

راجحةً فی ثمانین غیر آن اکثرها جبال و مفاوز غیر رحبة و لامشجرة قصبها قاین الخ»، یعنی قهستان بیش از هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است جز آن که بیشتر آن کوهستان‌ها و دره‌ها و بیابان‌های کم وسعت و بی‌درخت است و مرکز آن قاین است.

و نیز حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب در ذکر قهستان می‌نویسد: «قهستان را شانزده ولایت است ترشیز جنابد دشت بیاض تون الخ».

در باره کلمه کری که بشاری ذکر کرده رهنی به طوری که در بهارستان آیتی مذکور است، کرید گفته که می‌نویسد: عرض ولایت قهستان مابین کرید است تا زوزن و کری و کرید همان کریت است که در چهار فرسخی مشرق طبس می‌باشد. در کتاب خداوندالموت<sup>۱</sup> که در حالات حسن صباح و تاریخ اسماعیلیه در آن زمان نوشته شده، در ذکر «موسی نیشابوری و یوسف جوینی، ص ۲۸۶» از گناباد نام برده و می‌نویسد که جوان نیشابوری بعد از چند روز راهپیمایی از بشرویه به شهری رسید موسوم به گناپا (گناباد امروزی - مترجم) که یکی از شهرهای زیبا و جالب توجه خراسان در آن عصر بود و می‌گفتند که گناپا از شهرهایی است که اسکندر بعد از ورود به ایران ساخت و معلوم نبود که این شایعه صحّت دارد یا نه ولی شهر گناپا از نظر خیابان‌بندی بهترین شهر خراسان و یکی از بهترین شهرهای ممالک ایران بود و تمام خیابان‌های گناپا از نظر هندسی بر یکدیگر عمود بود و شخص از هر خیابان می‌توانست مبدأ و منتهای آن را ببیند و سکنه گناپا هم مانند شهر خود زیبا بودند.

گناباد در اوایل صفویه مدت‌ها گرفتار تاخت و تاز سلاطین ازبک بوده و

۱. این کتاب تألیف پل امیر فرانسوی و ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری است که در سال ۱۳۵۶ شمسی در تهران توسط سازمان انتشارات جاویدان منتشر شده است و مترجم در پراوتز گناپا را همان گناباد ذکر نموده است.

دست به دست گردیده در زمان<sup>۱</sup> شاه عباس چندی در دست امرای ازبک که تون را هم تصرف کرده بودند قرار می‌گرفت تا آن‌که شاه عباس به امرای افشار و امرای کرمان دستور استرداد آنجا را از ازبک‌ها داد و آن‌ها به کمک مصطفی‌خان کنگرلو حاکم تون و طبس و گناباد شتافته، ابتدا تون را گرفته بعداً رو به گناباد آمده و گناباد را نیز پس گرفتند و بعدها تحت حکومت مصطفی‌خان و سلطنت صفویه قرار گرفت.

در اوایل قرن سیزدهم هجری که امرای طبس از ایل شیبانی قیام کرده و با حکومت مرکزی و قاجاریه مخالفت نمودند گناباد و ترشیز را هم تصرف کرده و تا حدود سبزوار جزو حکومت خود قرار دادند، پس از تسلیم شدن آن‌ها نیز این رویه معمول و حاکم طبس که از همان فامیل از طرف حکومت مرکزی معین می‌شد بر گناباد حکومت داشته؛ برای فردوس و گناباد نیز نایب الحکومه تعیین می‌نمودند و والی خراسان فقط نظارت عالیه بر امور آنجا داشت ولی در تعیین نایب الحکومه دخالت رسمی نداشت. این ترتیب تا اوایل مشروطیت مجری بود از آن به بعد گناباد تدریجاً جدا شده و حاکم آن از طرف والی خراسان تعیین می‌گردید و تا چندی دخالت مختصری از طرف امرای طبس می‌شد، ولی از اوایل دولت رضاشاه پهلوی به طور کامل مجزا گردید و هر یک از فردوس و طبس دارای حاکمی جداگانه شدند.

در سال ۱۳۱۶ هجری شمسی مطابق ۱۳۵۶ قمری که قانون تقسیمات کشور با تنظیم آقای احمد فریدونی - که از صاحب منصبان ارشد وزارت کشور بودند و بعداً هم معاونت و کفالت وزارت کشور را عهده‌دار شدند و به حسن تدبیر و سیاست و کیاست و صحت عمل معروف می‌باشند - از تصویب مجلس گذشت و ده استان و چهل و نه شهرستان تعیین گردید به گناباد از نظر آن‌که در سه راه

۱. رجوع شود به کتاب تاریخ عالم آرای عباسی.

واقع شده و راه خراسان به زاهدان که از راه‌های اساسی مهم کشور و وسیله ارتباط با ممالک شرقی می‌باشد از آن عبور می‌کند و از نظری حدود آن به مرز افغانستان منتهی می‌گردد و از جهات دیگر نیز بدان اهمیت زیاد داده شد، از این رو مرکز فرمانداری و شهرستان بزرگی گردید که فردوس و طبس و کاشمر بخش آن واقع شدند و بخشداران آن‌ها به وسیله فرماندار گناباد تعیین می‌گردید، و این امر هرچند از نظر وضع محلی هیچ تناسبی نداشت زیرا کاشمر نسبت به گناباد شهر بزرگ و ثروتمند و آبادی است و همچنین طبس و فردوس مهم‌تر از گناباد بودند، ولی به همان نظرها که ذکر کردیم گناباد مرکز شهرستان واقع شد و از طرف دولت برای عمران و توسعه آن نیز توجه کامل به عمل آمد و در آن موقع گناباد دارای بخش‌های مرکزی و بجستان و کاشمر و فردوس و طبس بود.

ولی این امر زیاد به طول نینجامید و پس از شهریور ۱۳۲۰ که محمدرضا شاه به سلطنت نشست، تدریجاً کاشمر و فردوس مجزا شده و هر کدام فرمانداری جداگانه شدند، و طبس هم که پس از مجزا شدن فردوس راهی به گناباد نداشت جزو فرمانداری فردوس گردید و شهرستان گناباد فقط دارای دو بخش مرکزی و بجستان شد، لیکن بعضی ادارات دیگر غیر از فرمانداری مانند اداره دارایی و اداره آمار مدتها به همان منوال باقی و دارایی و آمار فردوس و طبس جزو گناباد بودند ولی آن‌ها نیز به تدریج مجزا گردیدند.

چون گناباد در ابتدای مشروطیت جزو طبس بود و فردوس از جهت طبیعی در وسط واقع شده بود در قانون انتخابات برای فردوس و طبس و گناباد یک نفر وکیل معین گردید و مرکز انجمن نظارت و اخذ آرای فردوس قرار داده شد و تا همین اواخر به همان وضع بود، و در زمان نخست‌وزیری آقای دکتر منوچهر اقبال که قانون انتخابات تغییر و بر تعداد نمایندگان افزوده گردید برای گناباد که جمعیت آن با فردوس و طبس زیادتر از حد نصاب قانونی می‌شد یک نفر نماینده جداگانه در نظر گرفته شد، که از آن نظر نیز از فردوس مجزا گردید.

کلمه گناباد همان طور که ذکر کردیم پس از وقوع زلزله و خرابی شهر آن بر مجموعه دهات اطلاق می شد و نام بلوک گردید، ولی در سال های اخیر و پس از تقسیمات کشوری مرکز آن که جویمند می باشد به نام گناباد موسوم و مشهور شد و اکنون در اصطلاح اداری مراد از گناباد همان جویمند می باشد و دهات دیگر را از توابع گناباد ذکر می کنند، ولی مردم گناباد عموماً به همان وضع سابق آن را اطلاق می کنند و مرکز گناباد را جویمند می گویند.

شهرستان گناباد اکنون دارای دو بخش مرکزی و بخش بجستان می باشد و به طوری که می گویند در حدود صد آبادی بزرگ و کوچک دارد، بخش مرکزی مستقل بر چهار دهستان است: دهستان مرکزی که مرکز آن همان جویمند است و در حدود پانزده قریه و آبادی تابع آن است. دهستان بیدخت که مرکز آن بیدخت و در مشرق جویمند واقع و حدود ده قریه جزء آن می باشد. دهستان کاخک که در جنوب جویمند و قسمت کوهستانی و دامنه کوه می باشد و قریب چهارده قریه کوچک و بزرگ و چندین مزرعه جزء این دهستان می باشد. دهستان زبید که آن نیز در دامنه کوه و در جنوب غربی جویمند واقع و حدود هشت آبادی تابع آن می باشد و البته هر یک از دهستان ها آبادی های کوچک دیگر نیز دارد.

بخش بجستان نیز مشتمل بر دو دهستان به نام میان تکاب و لب کویر می باشد و مجموع دهات تابعه این بخش در حدود صد و چهل و هفت آبادی کوچک و بزرگ می باشد.

در طرائق الحقائق تألیف مرحوم حاج نائب الصدر شیرازی ذکر شده که گناباد مشتمل بر سیصد قریه بزرگ و کوچک است و البته مؤلف مذکور همه قرا و مزارع بزرگ و کوچک را در نظر داشته و گرنه قرای دارای سکنه خیلی کمتر از این عدد است و قنوات بآثره هم در گناباد زیاد است که در میان مردم می گویند هلاکوبند است، یعنی زمان هلاکو مسدود کرده اند یا این که مانند خرابی های زمان او قابل آبادی نیست.

## جمعیت گناباد

عدهٔ نفوس گناباد به طور قطع و دقیق معلوم نیست بلکه می‌توان گفت در همهٔ کشور ایران تاکنون آمارگیری دقیق به عمل نیامده و میسر نشده است چون مردم کاملاً توجه بدان نداشته و اهمیت نمی‌دهند. ممکن است برای بعضی مردم شناسنامه گرفته نشده باشد یا بعضی اشخاص که بیابان‌گردی می‌کنند و شغل آن‌ها در بیابان و کمتر با ادارات رابطه دارند اصلاً توجهی به گرفتن شناسنامه نداشته باشند و این امر در میان ایلات چادرنشین زیاد است، و از دهات هم کسانی مانند چوپان و امثال آن‌ها که بیشتر اوقات را در بیابان می‌گذرانند ممکن است شناسنامه نگرفته باشند، و نیز بعض مردم دهات مقید به اطلاع دادن و فیات به اداره آمار نیستند و شاید در بعض جاها شناسنامه‌هایی وجود داشته باشد که صاحب آن سال‌هاست بدرود زندگی نموده ولی ادارهٔ آمار آن‌ها را جزء نفوس زنده می‌گیرد چون گزارش وفات داده نشده است، بعض اشخاص هم هستند که از غیر محل و شهرستان خودشان شناسنامه گرفته‌اند در صورتی که جزء نفوس و اهالی محل خودشان محسوب می‌شوند. از این روز از جهات دیگر آمارگیری‌هایی که تاکنون به عمل آمده کاملاً دقیق نیست و در حقیقت به طور تقریب است.

در فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نهم، چاپخانهٔ ارتش، در اسفند ۱۳۲۹ شمسی مجموع نفوس گناباد را ۸۷۳۴۱ نفر و نفوس بخش مرکزی را ۴۳۹۴۵ نفر و دهستان مرکزی را ۱۹۲۹۳ نفر، دهستان بیدخت ۵۰۱۹ نفر و دهستان کاخک را ۱۰۳۷۶ نفر و دهستان زبید را ۸۶۱۱ نفر ذکر نموده که جمعاً ۴۳۲۹۹ نفر است، که معلوم می‌شود بقیه را تا شمارهٔ نام‌بردهٔ بالا مربوط به بجستان قرار داده است در صورتی که در عدهٔ نفوس دهستان‌ها هم که ذکر نموده به نظر می‌رسد که اشتباهی رخ داده؛ مثلاً دهستان بیدخت که توابع زیادی دارد نفوس آن بیشتر از این شماره مذکور است و به اضافهٔ عدهٔ نفوس بجستان به آن اندازه که از اینجا به نظر می‌رسد نیست مگر آن‌که عدد ۸۷ غلط در چاپ بوده باشد.

و آنچه از آمارهای که در اداره آمار گناباد موجود می‌باشد معلوم می‌شود عدّه نفوس در سال ۱۳۳۹ جمعاً ۷۳۴۲۱ نفر که عدّه مرکز گناباد و قصبه شهر ۷۵۷۰ و عدّه مجموع دهات قسمت مرکزی و شمالی ۲۹۹۴۱ و کاخک با توابع ۱۹۵۲۰ و بجستان و حومه ۱۶۳۹۰ نفر می‌باشد ولی همه این‌ها تقریبی است و آمار دقیق نمی‌باشد.

آمارهای که اداره مبارزه با مالاریا در اوایل ۱۳۴۳ تهیه نموده از این قرار است: مجموع قرا و قصبات و مزارع گناباد ۴۲۳ مشتمل بر ۱۲۲۳۵ خانوار و ۶۱۱۷۴ نفر است.

### مذهب در گناباد

مذهب اهالی گناباد تشیع و عموماً شیعه اثنی‌عشری می‌باشند و یک عدّه از آن‌ها در طریقت نیز وارد و در سلسله نعمه‌اللهیه که از سلاسل بزرگ فقر و از سابق در تشیع و اثنی‌عشری بودن معروف و بلکه تعصب داشته و دارند داخل می‌باشند.

طریقت نعمه‌اللهیه از اواخر قرن سیزدهم هجری قمری که مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علی‌شاه گنابادی به جانشینی مرحوم حاج آقا محمد کاظم سعادت علی‌شاه اصفهانی در بیدخت مستقر گردید و مقام ارشاد در سلسله نعمه‌اللهیه به ایشان رسید در گناباد شهرت یافت، و به تدریج جمعی از اهالی دیندار گناباد بدیشان گرویده و ارادت ورزیدند؛ به طوری که امروز هر جا نام گناباد برده می‌شود طریقت نیز به خاطر می‌آید و در حقیقت شهرتی که در قرن اخیر برای گناباد پیش آمده هم نزد دوستان طریقت و هم پیش مخالفان به واسطه همان نام تصوف و عرفان است، که دوستان وقتی نام گناباد را می‌شنوند روی تداعی معانی از تصوف یاد نموده و به آن علاقه‌مند هستند، و مخالفان نیز از همان نظر تداعی معانی چون با تصوف عناد دارند به نام گناباد هم به نظر بدبینی می‌نگرند. و البته صوفیه و

عرفای شیعه در اثنی عشری بودن خیلی متعصب‌اند بلکه رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران در حقیقت به واسطه فداکاری‌های صوفیه بود؛ زیرا تشیع به واسطه شاه اسماعیل صفوی و جانشینان او که به تشیع و تصوف معروف و در هر دو متعصب بودند شیوع و رسمیت یافت و سایر شیعه نیز در این امر رهین مت و زحمات صوفیان صفوت‌نشان می‌باشند، نهایت آن‌که فرقی که با سایر افراد شیعه دارند آن است که می‌گویند در راه دیانت و احکام شرع علاوه بر ظواهر امر باید مؤمن دل را نیز به خدا مربوط نموده و در تصفیه و تجلیه قلب بکوشد. ظواهر اعمال حکم تن و جسد را دارند و قلب حکم روح را که باید به واسطه توجه قلبی ظواهر اعمال را روح داد و زنده نگاهداشت و همان طور که در احکام ظاهریه و اعمال فرعیته باید به عالم مراجعه نماییم، در احکام قلبیه و تصفیه دل و سلوک به سوی خدا نیز باید به راهنما و مربی رجوع نموده و از او کسب فیض کنیم.

تصوف مربوط به امور معنوی و قلبی و اخلاقی می‌باشد از این رو اگر بخواهیم آن را در ردیف بعضی مذاهب قرار دهیم باید با فلسفه و کلام در یک ردیف بدانیم، نه با مذاهب مختلفه اسلامی در اعمال قالبیه مانند اصولی و اخباری در فقه یعنی با این‌ها مانعة‌الجمع نیست و در طول این‌ها قرار گرفته نه در عرض، برخلاف دو مذهب اصولی و اخباری که با یکدیگر مانعة‌الجمع بوده و یک نفر نمی‌تواند دارای هر دو مذهب باشد در صورتی که ممکن است هم صوفی باشد و هم یکی از آن دو را داشته باشد، زیرا دو مذهب اصولی و اخباری مربوط به اعمال فرعیه قالبیه و تصوف راجع به اعمال قلبیه است، چنان‌که بسیاری از فقهای بزرگ شیعه در طول ادوار مختلفه مانند ابن فهد حلی، شهید ثانی، شیخ بهائی، مجلسی اول، سید بحر العلوم، شیخ مرتضی انصاری و حاج میرزا حسن شیرازی و غیر آنان دارای مسلک تصوف و عرفان بودند. عرفا و صوفیه شیعه آنچه را دارند از اخبار ائمه اطهار (ع) گرفته و معتقدند که دخالت در امور دینی بدون اجازه از شخص مجاز جایز نیست، و احداث آنچه در دین نبوده بدعت و حرام است و هرچه



مربوط به امر دین است باید از مصادر عصمت و طهارت رسیده و سرچشمه گرفته باشد.

در سلسله نعمة اللّٰهیه که سلسله گنابادی افتخار انتساب به آن را دارند تقیّد به کسب و کار و تقیّد به آداب شرع مطهر و عدم تقیّد به لباس مخصوص دستور داده شده و لازم است، قسمت اول برای این است که بشر در دنیا ناچار از تهیه خوراک و پوشاک و مسکن است و آن یا از راه کار و کوشش مشروع یا از راه گرفتن به زور و اجبار و برخلاف رضای طرف و یا از راه درخواست و در یوزگی است، قسم دوم و سوم شرعاً و عقلاً حرام است پس باید از راه اول که کار است امرار معاش کند که توکل نیز در این قسم است، زیرا در قسم دوم و سوم طمعش به مال یا دست دیگران است و به هیچ وجه با توکل بر خداوند سازگار نیست ولی شخصی که کار می کند باید در عین حال برای وسعت و برکت در کسب بر خدا توکل داشته باشد. قسمت دوم هم برای این است که احکام شرع مطهر برای تربیت مؤمن از طرف شارع مقدّس وضع شده و تا ظاهر درست نباشد باطن تکمیل نمی شود و اطاعت امر مولی عقلاً لازم است، و اوّل مرحله کمال معنوی تأدّب به آداب شریعت مطهره است و درویش که خود را تابع و شیعه می داند باید بکوشد که ظاهر خود را نیز به آداب شرع مطهر آراسته گرداند، و کسانی که مقیّد به اعمال و آداب ظاهریه نیستند منظورشان آزاد بودن نفس در شهوات نفسانیه است و اگر هم دعوی درویشی کنند بدنام کننده نکونامی چند می باشند.

قسمت سوم نیز از این جهت است که لباس ظاهر برای امر دین تأثیری ندارد و خداوند و شارع مطهر لباس مخصوصی برای مسلم دستور فرموده و فقط لباس تقوا و پرهیز و پرهیزگاری را دستور داده که فرموده: *وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ*<sup>۱</sup> و تنها در دو مورد است که لباس مخصوص دستور فرموده یکی در موقع حجّ و

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶؛ لباس تقوا بهتر است.

عمره برای حال احرام و دیگر لباس برای مرده که کفن است و در غیر آن دو مورد هر لباس که بپوشد مانعی ندارد که «درویش صفت باش و کلاه تتری دار». البته لباس شهرت طبق آنچه در کتب فقه مذکور است روا نیست که بپوشند و همچنین پوشیدن بعض چیزها مانند ابریشم و زربفت برای مردان و امثال آنها ممنوع گردیده، ولی آنها مربوط به طرز و شکل لباس نیست.

و چون امر تصوّف در گناباد سایر قسمت‌ها را تحت الشعاع قرار داده، از این رو در هر زمان عده‌ای روی اغراض شخصی و به نام دیانت با آن مخالفت نموده و آن را وسیله شهرت خود قرار می‌دهند! ولی اگر خود مردم آزاد باشند و القائات سوء بدان‌ها نشود عداوت و دشمنی با تصوّف ندارند، و عموم اهالی از درویش و نادریش با همدگر مهربان می‌باشند و حتی کلمه «بی‌پیر» یکی از ناسزاهای فحش‌هایی است که در آنجا بین مردم معمول است که از زمان صفویه باقی مانده، و چون در آن زمان کلمه نادریش و بی‌پیر از فحش‌های مهم بوده است و حتی در آن زمان خانقاه وجود داشته و مردم خیلی معتقد به عرفان و تصوّف بوده و در معاشرت‌ها بلکه در نوشته‌های خود ابراز علاقه به تصوّف نموده و اهمیت زیادی برای آن قایل بودند، چنان که وقفنامه‌ای نزد مرحوم آقای حاج میرزا محمد تقی مهدوی فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی مجتهد که از اشخاص بسیار نیک بود مشاهده شد که در خطبه آن بدین امر تصریح دارد. آن وقفنامه برای وقف سه سهم از دوازده سهم آسیای بالای جزستان و دو سهم از چهارده سهم سیدآباد بر فقرا و مساکین طلبه مدرسه جدید قصبه جنابد می‌باشد، که توسط میرزا ابوالقاسم خلف میرزا عزت امین‌باشی خفاجه‌ای در ذی‌حجه ۱۱۷۷ قمری نوشته شده و در خطبه آن این عبارت مذکور گردید: «صومعه جسم خاکی را عمری وقف صوفی روشن ضمیر روح پاک ساخت»<sup>۱</sup> که معلوم می‌شود عموم مردم علاقه و عقیده کامل به

۱. از روی آن وقفنامه یک رونوشت برداشته شد که اکنون نزد نگارنده موجود است.

تصوّف و عرفان داشتند و اکنون هم اگر تحریکات بعض افراد در بین نباشد مردم عموماً نظر خوش دارند. به همین جهت است که گاهی این اختلافات خیلی کم می‌شود و گاه هم که اغراض شخصی و عداوت‌های فردی بعض اشخاص نسبت به بزرگان تصوّف زیاد می‌شود و آن را مخالف منافع خود می‌دانند در میان مردم نیز اختلاف را دامن می‌زنند، ولی مع ذلک عموم اهالی گناباد از صوفی و غیرصوفی به اثنی‌عشری بودن افتخار می‌کنند و در حقیقت یگانه مذهب رایج در گناباد است.

### مراسم سوگواری مذهبی در گناباد

مردم گناباد چون عموماً شیعه و از زمان صفویه که تشیع و مذهب اثنی‌عشری توسط صوفیه و شاه اسماعیل صفوی در ایران رسمیت یافت و مذهب رسمی گردید، همه اهالی آنجا به تشیع گراییده و بدان افتخار دارند از این رو مراسم سوگواری حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین نیز نسبت به محیط خود آنجا خیلی مفصل برگزار می‌شود و اضافه بر موقوفات زیادی که مردم خیرخواه متدین از زمان صفویه به بعد برای اقامه در مراسم سوگواری نموده‌اند خود مردم نیز با نهایت علاقه و افتخار خرج‌هایی می‌کنند.

در محرم از شب اول مجالس سوگواری شب و روز در دهات منعقد می‌شود و مردم تا روز چهاردهم با نهایت جوش و خروش در همه جا ترک کار و زراعت و تجارت و سایر امور دنیوی نموده، در مجالس سوگواری شرکت می‌کنند و هرچه به روز عاشورا نزدیک‌تر شود جوش و خروش زیادتر است. از جمله در جویمند که مرکز گناباد است مجالس بزرگ‌تر در مساجد و در حسینیه که اخیراً تجدید ساختمان شده منعقد و در منازل هم منعقد می‌شود و در بیدخت هم از زمان سابق مجلس رسمی مهم از طرف جناب حاج ملا سلطان‌محمد سلطان علی‌شاه و بعداً حضرت نورعلیشاه شب‌ها در مسجد و روزها در محلی به نام حسینیه و تحت نظر امام جماعت بیدخت قرار داشت منعقد می‌گردید و در زمان حضرت نورعلیشاه

ساختمان کوچکی مقابل به مزار سلطانی بنا شد و گاهی مجالس سوگواری در آنجا منعقد می‌گردید. بعداً پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح علی‌شاه آن ساختمان را توسعه داده به نام تکیه<sup>۱</sup> موسوم نموده و مجالس روضه روز در آنجا که تابع مزار سلطانی است منعقد می‌گردد و از رسوم معمول بیدخت این است که در مجالسی که در مسجد منعقد می‌شده و اکنون هم آنچه از طرف ما منعقد می‌شود چنین است که آوردن چای و قهوه و یا قلیان و امثال آن در مسجد در بین مجلس روضه معمول نیست که از سابق از نظر احترام و حفظ حیثیت مسجد که فقط برای عبادت است و اکل و شرب در آن مناسب نیست این رویه پسندیده معمول شده و اکنون هم چنین است و شایسته است که در همه جا نیز این روش پسندیده معمول باشد. اکنون مجالس سوگواری دهه محرم شب‌ها از طرف خود ما در مسجد و روزها قبل از ظهر در تکیه منعقد می‌شود و عصرها هم مجالس سوگواری از طرف افراد نیکوکار با شرکت با همدیگر یا به تنهایی در تکیه منعقد می‌گردد و مجلس رسمی عمومی برای روضه خوانی دهه محرم همین سه مجلس است که همه مردم در آن شرکت می‌کنند و مجالس خصوصی هم در منازل منعقد می‌شود که اجتماع عمومی نیست و در سایر قرا و قصبات گناباد نیز مجالس سوگواری زیادی در دهه محرم شب و روز منعقد می‌گردد و در هر مسجد یا تکیه یا بعضی منازل اشخاص روضه خوانی‌های عمومی منعقد می‌شود که مردم به واسطه زیادی آن‌ها نمی‌توانند در همه جا شرکت کنند از این رو اجتماع همه طبقات مختلفه آن قریه در یک مجلس انجام نمی‌شود و گاه هست که بعضی اشخاص از صبح تا ظهر پس از خاتمه یک مجلس فوری بیرون آمده به مجلس دیگر که در مسجدی یا تکیه‌ای یا منزلی

۱. چون محل تکیه برای اجتماع و سوگواری دهه محرم در زمستان که در بیرون و زیر آسمان میسر نیست که مجتمع شوند کوچک بود لذا خود فقیر دو سال پس از رحلت آن بزرگوار اقدام به توسعه تکیه نموده و ساختمان جدیدی که قریب دو برابر محل تکیه قبلی بود با تیر آهن بنا نهاده و بر آن افزودم و ضمیمه تکیه قبلی نمودم که اکنون محل خیلی مجلل و باشکوهی می‌باشد و گنجایش چند برابر تکیه قدیم را دارد.

منعقد است می‌روند به طوری که مستمعین و ناطقین همان مجلس قبلی متفقاً به مجلس بعدی می‌روند و البته این امر خستگی برای مستمعین ایجاد می‌کند از این رو نمی‌توانند همه در همه مجامع شرکت کنند.

از این جهت یکی از امتیازات مجالس سوگواری بیدخت این است که چون تعداد مجالس عمومی زیاد نیست و منحصر به جلسه صبح و عصر تکیه و شب مسجد است غالب مردم حاضر می‌شوند و همین اجتماعی کلی و مراقبت مردم بیدخت در سکوت در جلسه و حفظ نظم بر ابهت و عظمت مجلس می‌افزاید که غالب ناطقینی که از دهات دیگر یا از شهرهای خارج به بیدخت می‌آیند از حال خلوص و صدق مستمعین و نظم و ترتیب و ابهت مجلس بیدخت در همه جا تمجید می‌کنند و حتی کسانی که از شهرهای خارج به طور تصادف در جلسات سوگواری دهه محرم شرکت می‌کنند به طوری شیفته می‌شوند که اظهار علاقه می‌کنند که هر ساله در ایام سوگواری محرم به بیدخت بیایند.

در مجالس سوگواری گناباد همه معمول دارند که هر موقع وارد مجلس شوند تا آخر مجلس که آخرین ناطق مجلس را خاتمه می‌دهد می‌نشینند و در بین مجلس به احترام جلسه حرکت نمی‌کنند مگر آن‌که کسی کار فوتی فوری داشته باشد و برخلاف اغلب شهرهای دیگر که در بین مجلس هم پس از ختم نطق ناطق حرکت می‌کنند و منتظر خاتمه مجلس و ناطق آخری نمی‌شوند.

مجالس سوگواری از هفتگی و ماهیانه و امثال آن‌ها در تمام مدت سال معمول است و منعقد می‌شود و مجالس مهمی که منعقد می‌شود از همه مهم‌تر در دهه محرم است و بعداً ماه مبارک و ایام سوگواری شهادت حضرت امیر(ع) سپس دهه آخر صفر که رحلت حضرت رسول و حضرت مجتبی و حضرت رضا علیهم السلام می‌باشد و نیز در ایام رحلت حضرت زهرا علیهما السلام نیز مجالس زیادتر است ولی به طور کلی در دو ماه محرم و صفر مجالس سوگواری در همه دهات زیاد است و توده مردم هم اهمیت زیاد بدین دو ماه داده و رسماً عزادار محسوب

می‌شوند. بدین جهت اگر اول فروردین و نوروز در این دو ماهه واقع شود عید نمی‌گیرند و مراسم جشن و دید و بازدید معمول ندارند و همچنین عقد و عروسی در این دو ماه نمی‌کنند بلکه بعضی به قدری مقیدند که در آن دو ماه شیرینی هم برای مهمان نمی‌آورند چنان‌که حضرت آقای والد بزرگوار قدس سره همین رویه را معمول داشته و نگارنده نیز همین را پیروی می‌کنم.

و در بعض دهات از جمله بیدخت که رویه پدر بزرگوارم بوده و فقیر نیز پیروی می‌کنم ایام و فیات سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز مجلس سوگواری در مزار متبرک منعقد داریم مثلاً ۲۵ محرم که رحلت حضرت سجاد(ع) است یا ۲۵ شوال که رحلت حضرت صادق است و ۲۵ رجب که رحلت حضرت کاظم (ع) می‌باشد و هشتم ربیع الاول که رحلت امام حسن عسکری است و همچنین و فیات سایر ائمه هدی علیهم السلام بلکه در دوازدهم ربیع الاول که بنا به قول کلینی در کافی و بسیاری از بزرگان شیعه رحلت حضرت رسول (ص) است مجلس توسل و عزاداری منعقد داریم.

### دسته‌های عزاداری

در دهه محرم تشریفات سوگواری و مراسم آن خیلی زیاد از جمله دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی حرکت می‌کنند و شروع آن به اختلاف است مثلاً در بعضی دهات از چهارم و بعضی از پنجم و یا ششم و یا هفتم شروع می‌شود مثلاً در بیدخت از ششم شروع می‌شود و مرتب عدّه شرکت‌کننده در دسته رو به ازدیاد است و تا روز یازدهم دسته‌ها در مجالس مختلفه روضه‌خوانی شرکت می‌کنند و اگر در آبادی اشخاص معروفی یا خیریه در ظرف آن سال از دنیا رفته باشد دسته در روز تاسوعا یا شب عاشورا به منزل او و سر قبر او می‌روند و روضه‌ای خوانده شده زنجیر می‌زنند.

سابقاً دسته‌های تیغ‌زن در دهات مختلفه بوده ولی از زمان رضاشاه که ممنوع

شد فعلاً هم معمول نیست و در حقیقت هم کار شایسته‌ای نیست و می‌توان گفت طبق آیه شریفه *وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* خلاف شرع است از این رو حضرت آقای والد به هیچ وجه با آن موافق نبودند و امروز در همه دهات گناباد تقریباً از بین رفته است. در بیدخت مرسوم است که روز یازدهم دسته زنجیرزن برای عرض تسلیت به خاکپای حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و شرکت در سوگواری آنجا با تشریفات مفصّلی به مشهد حرکت نموده و روز سیزدهم که روز دفن اجساد شهداست با مراسم و تشریفات خاصی از محل توقف خود به طرف صحن مطهر با نوحه‌خوانی و زنجیرزنی و همراه بودن چند نفر برای روضه‌خوانی حرکت می‌کنند که غالباً چند ساعت طول می‌کشد و بعداً در صحن مطهر جلو ایوان طلا و پنجره زنجیر می‌زنند و بعداً روضه‌ای می‌خوانند سپس مجتمع شده سینه می‌زنند و بعداً متفرّق می‌شوند. در آن دو سه روز توقف مشهد به منزل هر یک از آقایان علمای درجه اول هم که مجلس سوگواری منعقد داشته باشند می‌روند و شرکت می‌کنند و همه آقایان هم کمال لطف و محبت نسبت به آنها ابراز می‌دارند و این دسته در همه جا به عنوان دسته مذهبی در ایش نعمة اللّٰهی که به اثنی عشری بودن افتخار می‌کنند، خود را معرفی نموده و مورد احترام عموم به خصوص آقایان علما واقع می‌شوند.

### فرهنگ در گناباد

گناباد هم مانند سایر شهرها و شهرستان‌های ایران دارای دانشمندان بوده و علاقه‌مندان به علم و دانش در آنجا وجود داشته، کسانی هم بوده‌اند که به امور خیریه علاقه‌مند بوده و مدارس برای تحصیل علوم دینیته بنا کرده و خودشان یا دیگران برای آنها وقف‌هایی نموده‌اند، حجراتی هم در مدارس برای سکونت

طلّاب وجود داشته و در حدود امکان به تحصیل آن‌ها کمک می‌شده است، از جمله یک مدرسهٔ دینیّه در جویمند و یکی در کاخک یکی هم در بیدخت و یکی در بیلند یکی هم در دلویی ساختمان شده که اکنون نیز باقی است و دارای طلابی هم می‌باشند.

مدارس دینی دیگری نیز در گناباد بوده که اکنون از بین رفته است یا آن‌که طلابی در آن نیستند و اکنون هم با آن‌که توجه به علوم دینی و معارف اسلامی کمتر شده در حدود هفتاد نفر به نام طلب علم دینیّه در مدارس مذکوره به تحصیل مشغول می‌باشند، و مدرسهٔ دینی بیدخت در سابق فضایی هم تربیت نموده و عدّهٔ بسیاری مخصوصاً در زمان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد در آنجا به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشتند که همه بعداً از فضلا و دانشمندان شدند.

از اوایل سلطنت رضاشاه پهلوی اول که توجه زیادی به علوم و فرهنگ امروزه ابراز می‌شده مدارس جدیده نیز به تدریج تأسیس شده و مرتباً رو به زیادتی رفت به طوری که امروزه حوزهٔ فرهنگی گناباد خیلی وسیع و مرتباً بر وسعت آن افزوده می‌گردد، و در این موقع که این یادداشت‌ها نوشته می‌شود و سال ۱۳۴۱ شمسی و ۱۳۸۲ قمری می‌باشد آمار فرهنگی گناباد از این قرار است: دبستان در همه دهات مهمهٔ شهرستان گناباد وجود دارد و بسیاری از دهات کوچک و کم جمعیت نیز دارای دبستان می‌باشد و مجموع آن‌ها ۵۶ باب است و بسیاری از آن‌ها مربوط به خود فرهنگ و تحت تملک ادارهٔ فرهنگ می‌باشد که زمین آن از طرف اهالی اهدا گردیده و ساختمان از طرف فرهنگ شده است.

دبیرستان پسرانه سه باب<sup>۱</sup> و دخترانه یکی دارد و مجموع دانش آموزان

۱. مدارس گناباد در سال‌های بعد هم زیاد شده از جمله در بیدخت دبیرستانی به نام دبیرستان معرفت تأسیس گردید که پس از رحلت پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه به تقاضای ما نام آن به دبیرستان صالح تبدیل گردید و ساختمانی هم خود ما برای آن تأسیس نمودیم و سپس واگذار کردیم. مسجدی هم برای آن ساختیم که برای نماز دبیران و دانش آموزان و واردین مهیا باشد و تأکید شد که در همه کلاس‌ها فقه و قرآن تدریس شود و در دهات دور کم جمعیت نیز سپاهیان دانش مأمور تأسیس دبستان و آموزش و



ابتدایی ۴۱۰۰ نفر و متوسطه ۶۲۲ نفرند، مکاتب قدیمه دوازده باب و شاگردان آن‌ها در حدود ۲۲۰ نفرند، کلاس شبانه سالمندان ۴۶ و عدّه نوآموزان ۱۶۲۰ نفر می‌باشد؛ کلاس شبانه برای آموزش سالمندان هم در ابتدایی در سال ۱۳۰۷ شمسی از طرف جناب آقای صالح علی‌شاه در قرائتخانه مزارسلطانی تأسیس و هر ساله در شش ماهه زمستان دایر بود و آن نخستین کلاس اکابر در ایران بود و تا سال ۱۳۳۸ شمسی هر ساله در شش ماه زمستان دایر بود و در آن سال که تعلیمات اجباری از طرف دولت شروع شد به فرهنگ و گذار گردید.

عدّه رسمی کارمندان از اداری و آموزگار و دبیر ۴۰۲ و مستخدمین جزء ۴۲ و آموزگاران و مستخدمین روزمزد جمعاً ۳۲ می‌باشند ولی عدّه مدارس و دبیران و آموزگاران هر ساله روی در ازدیاد است.<sup>۱</sup>

### جغرافیای اقتصادی گناباد

مردم گناباد غالباً به زراعت و کشاورزی اشتغال دارند و با آن‌که آب آن به نسبت جمعیت کم و اراضی هم زیاد برای زراعت مهیا نیست ولی بر اثر کوشش و سعی و آباد کردن اراضی نسبت به کمی آب و مهیا نبودن زمین محصول بیشتری می‌برند. اهالی گناباد به فعالیت و کوشش در امور زراعتی و بلکه به کیاست و هوش و داشتن پشت‌کار مشهور می‌باشند، بلکه می‌توان گفت قاعده کلی است که در هرجا وسایل زندگانی مشکل و تهیه مواد اولیه زحمت بیشتری دارد مردم آنجا

→

پرورش کودکان گردیدند و بر عدّه آموزشگاه سالمندان و نوآموزان آن نیز و سایر دانش‌آموزان همچنین بر عدّه آموزگاران و دبیران نیز افزوده شده است. به‌طور کلی فرهنگ گناباد در سال‌های بعد از آن نیز پیشرفت‌هایی نموده است.

۱. شهرستان گناباد در تاریخ آذر ۱۳۵۳ دارای ۵۵ دبستان و ۹ مدرسه راهنمایی و ۸ دبیرستان و ۲۵ کلاس پیکار با بی‌سوادی بوده که قریب ۱۳۵۵۰ نفر در آن‌ها مشغول تحصیل بوده‌اند. سایر تشکیلات گناباد هم از این قرار بوده است: ۶ درمانگاه دولتی و ۲ درمانگاه وابسته به سازمان خدمات اجتماعی و ۴۰ خانه انصاف و یک شورای داوری که دعاوی مردم را حل و فصل می‌کردند و ۳۲ نفر سپاهی بهداشت و ۴۸ نفر سپاهی دانش در سطح روستاها خدمت می‌نمودند.

چون ناچار به کوشش می‌باشند بالطبع باهوش و جدی و فعال هستند مانند اهالی یزد و اصفهان و از این نظر اهالی گناباد نیز همین‌طور می‌باشند، و اگر از طرف دولت کمک‌های لازمه بشود می‌توانند به پیشرفت‌های اقتصادی و زراعتی زیادی نایل شوند. از جمله چیزی که برای پیشرفت وضع زراعت و اقتصاد گناباد لازم است لای روبی قنوات آن می‌باشد زیرا قنوات مهمه گناباد عموماً خیلی قدیمی و دارای چاه‌های بسیار عمیق و امتداد زیادی می‌باشند، و برای حفر و امتداد آن‌ها زحمات زیادی کشیده شده و امروز هم حفر این قبیل قنوات خیلی مشکل و پرزحمت است و مخصوصاً حفر چاه‌های پرعمق آن که مقداری از آن را باید به اصطلاح خودشان سرکولی کرد خیلی زحمت دارد، زیرا موقعی که چاه به محل آب ده برسد حفر آن از بالا به واسطه آب میسر نیست از این رو باید چاه سابق را از زیر زمین به محل جدید وصل کنند و سو بکنند تا به آنجا برسد و از زیر همان نقطه را که مقابل چاه جدید است با کلنگ بکنند و به تدریج بالا بروند تا به محلی که از بالا حفر کرده‌اند برسد، و این امر مستلزم این است که مقداری از چاه را بالای سر خود کلنگ‌کاری کنند تا به چاه بالا برسد و آن را سرکولی گویند زیرا روی سر خود می‌کولند و هرچه عمق چاه زیادتر است سرکولی زیادتر است، مثلاً چاه‌های قنات صالح آباد که از طرف پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح علی‌شاه شروع به احداث آن شده و اخیراً عمق مادری آن در حدود ۱۲۵ متر می‌باشد قریب ۴۵ متر سرکولی می‌شود زیرا در ۸۰ متری به آب می‌رسد که بقیه را نمی‌توان از بالا حفر کرد و باید از زیر وصل نمود، از این رو حفر قنات خیلی مشکل است، و چون مردم عموماً خُرده مالک‌اند و غالباً مقدار مختصری را از هر قنات مالک می‌باشند از این رو بیشتر آن‌ها بنیه مالی برای مخارج تنقیه قنات ندارند و به این جهت آب قنوات نسبت به سابق خیلی کم و حتی در بعض قنوات که دارای چند رشته چاه می‌باشند بعض رشته‌ها به کلی مسدود شده، که اگر اقدام به باز نمودن آن‌ها و تنقیه رشته‌های دیگر بشود بر آب قنات به مقدار زیادی افزوده می‌گردد

ولی اگر اقدام نشود همین آب موجود هم خیلی تقلیل پیدا خواهد کرد و ممکن است به مرور قرون بعض رشته‌های بعض قنوات دیگر مسدود گردد، لذا تنقیه قنوات گناباد برای بالا بردن سطح تولید کشاورزی خیلی لازم است و باید توجه داشت که حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق اثر و منفی را که در تنقیه قنوات می‌باشد دارا نیستند، زیرا اولاً چاه‌ها مستلزم مخارج هنگفت و روزانه می‌باشد که همه کس بنیه مالی آن را ندارد و ثانیاً چون وسایل یدکی موتورها غالباً در خود محل نیست و اگر موتور خرابی پیدا کند مستلزم این است که وسایل یدکی را از خارج تهیه کنند و این امر بعض اوقات مخصوصاً موقعی که محصول زراعتی احتیاج به آب فوری داشته باشد باعث خسارت زیاد به زراعت بلکه گاهی موجب از بین رفتن آن می‌شود، زیرا در موقع آب‌خواهی زراعت مثلاً گندم اگر یک روز تأخیر شود خسارت زیاد می‌رسد و ثالثاً چاه نیمه عمیق آب آن دایم نیست و کم می‌شود و عمیق هم سبب کم شدن قنوات آن اطراف می‌گردد و بهترین راه برای ازدیاد محصولات زراعتی در گناباد اقدام به تنقیه قنوات و احداث قنات تازه می‌باشد.

در اینجا مناسب است بعض اطلاعات و مطالب درباره آب و اراضی گناباد را ذکر نمایم:

اندازه آب تعدادی از قنوات گناباد طبق اندازه‌گیری که آقای مهندس معصومی کارمند اداره آبیاری در بهمن ۱۳۴۲ شمسی نموده‌اند از این قرار است: علی‌آباد جویمند حدود پنج سنگ (پنجاه لیتر در ثانیه هشت صد گالن در دقیقه) درجه حرارت آن بیست درجه سانتی‌گراد است، قصبه بیش از شش سنگ (تقریباً شصت لیتر در ثانیه)، بیدخت در حدود یک سنگ و نیم (پانزده لیتر در ثانیه)، صالح‌آباد کمی کمتر از سه سنگ (بیست و هشت لیتر و هفتاد و پنج صدم لیتر در ثانیه) جعفرآباد و شوراب هر کدام بیش از یک سنگ (سیزده لیتر در ثانیه)، حسن‌آباد کمتر از یک سنگ (هفت لیتر در یک ثانیه)، زین‌آباد خیلی

کمتر از یک سنگ (سه لیتر در ثانیه)، حصار کمی بیش از یک سنگ (یازده لیتر و شانزده صدم لیتر در ثانیه) میرآباد خیلی کم (یک لیتر در ثانیه) ولی اکنون آب آن خیلی زیادتر شده است، کوثر کمی بیش از یک سنگ (یازده لیتر در ثانیه) که هر ده لیتر در ثانیه مطابق یک سنگ است و هر یک لیتر در ثانیه مطابق  $\frac{3}{6}$  متر مکعب در ساعت می باشد، و به طوری که ایشان طبق رسیدگی که نمودند و ما نیز قبلاً ذکر کردیم اظهار می کردند حومه گناباد استعداد چاه عمیق و نیمه عمیق هم ندارد و حفر این قبیل چاه‌ها مفید نیست و به آب کافی نمی رسد و منظور ایشان قسمت جلگه گناباد است چون قسمت پس کلوت برای حفر چاه نیمه عمیق استعداد کافی دارد.

در گناباد آب ببری بین کشاورزان روی تقسیمی است که در اصطلاح آنجا فنجان می گویند و خرید و فروش هم روی آن می باشد که آن را روی ظرف پراز آب می گذارند و آب در آن به تدریج داخل می شود و موقعی که پر می شود و می افتد یک فنجان محسوب می گردد و هر فنجانی را هم به شش دانگ تقسیم می کنند و خطوط داخلی برای آن تقسیم است، و هر ساعت در دهات مرکزی گناباد تقریباً هفت فنجان و قدری بیشتر و هر شبانه روز یک صد و هفتاد و یک فنجان است و در دهات پس کلوت غالباً هر شبانه روز یک صد و شصت فنجان است و هر یک شبانه روز را یک سهم گویند و هر سهم دو طاقه می شود، مدار زراعتی هر یک از دهات فرق می کند مثلاً آب علی آباد جویمند مدار آن دوازده است یعنی کسی که در مدار ده فنجان داشته باشد در هر دوازده روز ده فنجان دارد بنابراین مجموع آب جویمند  $171 \times 12$  فنجان است که ۲۰۵۲ فنجان است و از قصبه بیست و چهار شبانه روز است که مجموع آن ۴۱۰۴ فنجان می شود و از بیدخت شانزده است که ۲۷۳۶ فنجان می شود، و برای تقسیم آب بین مالکین که غالب آن‌ها خرده مالک می باشند در هر جا هر کدام بیشتر از سایرین آب دارد او یا یک نفر از طرف او مراقب حساب آب است و آب سایرین را می دهد و آنچه

بماند خودش برای قسمت خود می‌برد، و او مراقب آب فنجان است که هر وقت پرشد آن را خالی کرده فوری مجدد روی آب می‌گذارد و شمارش فنجان را هم با سنگ‌ریزه نگاه می‌دارد و شخصی که مراقب حساب است آن را مؤلف گویند که برای این امر حق مختصری از آب هم به او داده می‌شود و هر شبانه‌روزی از سهام به نام کسی که در زمان‌های سابق مالک کل آن سهم بوده معروف می‌باشد.

در گناباد واحد مساحت زمین را نیز "من" گویند و آن در دهات مختلف فرق می‌کند مثلاً در بعض دهات هر من زمین صد ذرع مربع و در بعضی جاها صد و ده متر مربع است و هر من چهل سیر و هر صد من یک خروار است، و در هر محل چند نفر خبره و مطلع از امور زراعتی و مساحتی می‌باشند که نی‌های مخصوصی برای مساحت اراضی دارند و غالب اهالی برای مساحتی به آن‌ها مراجعه می‌کنند. و در دهات به اختلاف می‌باشد مثلاً در بیدخت در زمان مرحوم آقای حاج ملاسلطان‌محمد مساحت اراضی به نی، معروف به نی حاج عباس، بوده که هر نی ۵۴ گره بوده است و چون هر گز ۱۲ گره و هر ذرع ۱۶ گره می‌باشد بنابراین هر نی ۴ گز و نیم مطابق ۳ ذرع و ۶ گره بوده و چون هر من ۳۰ نی می‌باشد، پس هر من ۱۶۲۰ گره که ۱۰۱ ذرع و ۴ گره می‌باشد بوده است و از سال ۱۳۳۲ قمری زمان مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه طبق قراری که ایشان و اهالی گذاشته هر ۵۶ گره یکسانی شده که هر من ۱۰۵ ذرع می‌شود و از سال ۱۳۳۸ قمری زمان حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه هر ۵۸/۵ گره یکسانی شده که صد من ۱۷۵۵ گره مطابق ۱۰۹ ذرع و ۱۱ گره می‌باشد و در جویمند از سال ۱۳۶۹ قمری هر نی ۳ ذرع و ۷ گره که ۵۵ گره مطابق ۳ متر و ۵۸/۵ متر و هر من مطابق ۱۰۳ ذرع و ۲ گره می‌شود و در دلوئی در سال ۱۳۷۷ هر نی ۳/۴۶ متر مطابق ۳ ذرع و ۵ گره بوده که هر من ۹۹ ذرع و شش گره می‌شود و در سال‌های اخیر در بیدخت برای آسانی مساحت به دستور پدر بزرگوارم هر ۱۱۰ متر مربع را یک من قرار داده‌اند. در گناباد قسمت مرکزی و جلگه و غالب دهات دیگر آب و زمین با یکدیگر

نیستند و جداگانه خرید و فروش می‌شوند، و ممکن است یک نفر دارای مقدار زیادی آب باشد ولی زمین نداشته باشد و دیگری دارای زمین باشد و آب نداشته باشد، از این رو هر کدام از آنها مجبورند برای زراعت آنچه را که ندارند اجاره کنند یا آن‌که آب ملکی یا زمین ملکی خود را به اجاره دهند.

موضوع دیگر که برای ترقی کشاورزی در گناباد خیلی مهم و محتاج به سرمایه‌گذاری زیادی است که از عهده اهالی خارج می‌باشد بستن سد است در تنگه‌های درّه‌های کوه‌ها. چون بعضی درّه‌های کوهستان‌های گناباد در سال‌هایی که بارندگی می‌شود نسبتاً خیلی آب دارد اگر جلوی آن‌ها سد بسته شود می‌توان مقدار زیادی اراضی بایر را مشروب و آباد کرد.

موضوع دیگر که برای بالا بردن سطح اقتصادی گناباد و تهیه کار برای بیکاران خیلی مفید است تشویق و کمک به اشخاص برای استخراج معادن گناباد می‌باشد زیرا همان طور که قبلاً ذکر کردیم گناباد دارای معادن بسیاری می‌باشد که از بسیاری از آن‌ها تاکنون استفاده نشده و آنچه از وضع بعضی کوه‌ها معلوم می‌شود در قرون قدیمه که شاید به قبل از اسلام مربوط باشد سرب و مس زیاد استخراج شده و آثار و علایمی از آن‌ها دیده می‌شود و شاید از آهن آن‌هم استفاده و استخراج شده، ولی مع ذلک طوری که مهندسين زمین‌شناسی و معادن اظهار داشته‌اند معادن گناباد به طور کلی غنی و مهم است ولی محتاج به سرمایه‌های سنگین می‌باشد که ابتدا خرج شود تا بعد از کشف از استخراج آن‌ها استفاده ببرند. محصولات زراعتی گناباد غالب آن گندم و جو می‌باشد و در اصطلاح گناباد زراعت زمستانی را که در مهرماه کاشته شود "سفید بر" و زراعت بهاره را "سبز بر" می‌گویند، ولی البته چون آب گناباد به نسبت اهالی خیلی کمتر است از این رو محصول آبی آن به تنهایی برای چهار یا پنج‌ماه از سال بیشتر نیست ولی اراضی دیم در اطراف گناباد زیاد است که اگر بارندگی بشود و محصول دیم خوب باشد جبران کمبود زراعت آبی را می‌نماید، ولی اگر عمل نکند یا بارندگی نشود

مجبورند برای تهیه کمبود غله مصرفی خود از خارج گناباد وارد کنند، و به واسطه همین احتیاج است که مردم گناباد نمی‌گذارند آب باران هدر برود و از مختصر آبی که از باران جاری شود استفاده می‌کنند و از قرون سابقه اهالی مقابل سیل‌هایی که از کوه‌ها در موقع بارندگی جاری می‌شود سدهای خاکی مختصری ایجاد نموده که مقداری آب باران را در خود جای می‌دهد و بعداً همان اراضی را می‌کارند و آن‌ها را بند می‌گویند که همان فارسی سد است، و بندها ممکن است یک مالک یا بیشتر داشته باشد و کوچک و بزرگ هم دارند و البته هر سال که بارندگی بشود و سیل بیاید مقدار زیادی از آن را آب می‌گیرد و گل و لای و رسوب آن سبب می‌شود که زمین بلندتر می‌شود و بعداً مالک هم سد را که در مقابل سیل است قوی‌تر و بلندتر می‌کند، و بر اثر آن مقداری زمین در بالای آن بر زمین بند افزوده می‌شود و ممکن است در ظرف چندین سال که بگذرد آن بند چندبرابر شود، و در میان اهالی گناباد معمول بوده و اکنون نیز معمول است که طبق قانون شرع مقدس هر بندی که گرفته شود آب سیل که در آنجا جاری شود ابتدا مربوط به آن بند و به اصطلاح فقهی حق الشرب آن مقدم است، از این رو شرعاً و عرفاً دیگری نباید بندی در بالای آن بند بگیرد، زیرا این امر سبب می‌شود که از حق شرب این بند جلوگیری شود ولی در پایین آن بند می‌تواند برای خود بندی بگیرد که آنچه آب از آن بند اضافه باشد به بند پایین برسد و اگر کسی برخلاف این رویه رفتار کند خلاف شرع و عرف و قانون رفتار نموده است و اگر پیشرفت هم کند شرعاً اشکال دارد، این بندها اگر در زمستان از آب باران پر شود گندم و جو در آن‌ها می‌کارند و اگر در بهار آب بیاید پالیز (خربزه و هندوانه) می‌کارند.

در اطراف گناباد اراضی وسیعی هم هست که از رودخانه‌های داخل یا خارج گناباد که فقط در موقع جریان سیل آب دارند مشروب می‌شوند، و اهالی گناباد برای زراعت دیم بدان‌جا می‌روند و حق الارض که در بیشتر جاها یک پنجم است به مالک می‌دهند مانند برگز و بندازبک که اراضی وسیع دیمه‌زاری هستند و از

رودخانه‌های اطراف تربت حیدریه موقع آمدن سیل مشروب می‌شوند، اولی از رودی به نام کال‌کاریز دیوانه و دوم از کال سالار که آب آن ابتدا به قریه موسوم به جنگل می‌رود و آنچه زیاد باشد به بندازبک می‌آید، و هر موقع آن مزارع عمل کرد وضع غله در گناباد خیلی خوب است ولی چون رسیدن آب بدان‌ها مستلزم سیل شدید و زیاد و طویل‌المدت می‌باشد غالب سال‌ها تمام آن‌ها مشروب نمی‌شود.

محصولات دیگر گناباد عبارت‌اند از: زیره سبزه (کراویه) و زعفران که در چند سال اخیر معمول شده و پس از منع کشت تریاک زیادتر گردیده ولی محصول آن بعض سال‌ها خوب و بعض سال‌ها خیلی کم است، تریاک هم در سابق زیاد کاشته می‌شد و به طوری که می‌گویند جنس آن هم مرغوب بوده ولی از موقعی که قانون منع کشت تریاک به تصویب رسید در گناباد هم از بین رفت و به جای آن زیره سبز زیادتر کاشته می‌شود و کاشت زعفران هم زیادتر شده ولی جای تریاک را نمی‌گیرد، چند سال است روناس هم در بعض مزارع کاشته می‌شود.

محصول صیفی (سبزر) هم عبارت است از پنبه و پالیز و ارزن و چغندر و در بعض مزارع کوهستانی سیب‌زمینی و نخود و عدس هم کاشته می‌شود، ولی بیشتر این‌ها به اندازه احتیاج مصرفی خود اهالی است؛ چون به واسطه کمی آب نمی‌توانند زیاد بکارند، یونجه و اسبیس هم به قدر احتیاج علوفه چهارپایان خود می‌کارند، باغات و اشجار گناباد به نسبت سایر محصولات صیفی زیادتر است ولی آنچه بیشتر غرس می‌شود رز است که از انگور آن استفاده نموده و هم خود آن را برای فروش در داخل و خارج گناباد عرضه می‌کنند و هم کشمش و شیره می‌کنند و می‌فروشند. بادام هم نسبتاً زیادتر از اندازه مصرف است و اگر در اول سال سرما نزند محصول آن خوب و مقداری هم به خارج گناباد صادر می‌شود، درخت پسته هم از سی سال قبل که پدر بزرگوارم جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه شروع به غرس آن نموده و در همه جا تشویق کرده و می‌کنند زیاد



شده و روی در ازدیاد است و فعلاً مختصری به خارج گناباد صادر و امیدواری هست که در آینده از صادرات مهم گناباد بشود.

سایر میوه‌جات از قبیل توت و زردآلو و گلابی و گوجه و شفتالو که عبارت از هلوی زودرس است که در اواخر زردآلو می‌رسد و در گناباد شفتالو را روجه می‌گویند و سیب غالباً به قدر مصرف خانوادگی خود دارند و برای فروش کمتر می‌باشد. انار هم در سال‌های اخیر زیادتر معمول شده که برای فروش هم عرضه می‌شود. میوه توت در گناباد با آن‌که زیاد است فروش آن به هیچ وجه معمول نیست چون موقعی که می‌رسد اواخر سال زراعتی است و تا موقع رسیدن جو ادامه دارد و میوه پربرکتی است و بینوایان و کم بضاعتان از آن به جای نان و خورش استفاده می‌کنند، از این رو از سابق در گناباد معمول بوده که درخت‌های توت را در کشتوان‌ها غرس می‌نمودند که بینوایان از میوه آن استفاده کنند و آن نیز بر دو قسم است: یکی آن‌که درخت بر ملکیت مالک باقی مانده و فقط میوه آن را برای مصرف مستحقین قرار می‌دادند، در این صورت خود درخت در موقعی که خشک می‌شد و قطع می‌کردند مربوط به خود مالک یا ورثه او می‌بود، و یا آن‌که خود درخت را هم برای امور خیریه واگذار می‌نمودند در این صورت چوب درخت هم در امور خیریه مصرف می‌شد و آن را درخت خیرات می‌نامیدند، و اکنون هر دو قسم در گناباد موجود است که مستحقین از میوه آن استفاده می‌کنند و این قبیل درخت‌ها در همه گناباد زیاد است از این رو توت در تمام گناباد میوه پربرکت و عام‌المنفعه محسوب و از این جهت خرید و فروش نمی‌شود.

یکی از زراعت‌هایی که سابقاً در گناباد معمول بوده تنباکو است که به طوری که معتادین به قلیان اظهار می‌دارند تنباکوی بعضی مزارع آن مانند جعفرآباد برای کشیدن بسیار مطبوع است ولی چند سال است که کاشت آن از طرف دولت ممنوع شده است.

دامداری نیز در گناباد معمول است و سابقاً که اتومبیل و کامیون برای بارکشی

نبود شتر در گناباد زیاد و برای حمل بار از آن استفاده می‌شد، ولی چند سال است که به واسطه استفاده از کامیون از عده نفرات شتر خیلی کاسته شده و فعلاً عده خیلی مختصری در گناباد وجود دارد که غالباً برای هیزم‌کشی و قیچ که یکنوع هیزم بیابانی و بین بوته و درخت است از آن استفاده می‌شود، و گوسفند در گناباد خیلی زیاد و مخصوصاً اگر بارندگی خوب بشود و بیابان‌ها سبز باشد درآمد آن نسبتاً خوب است ولی متأسفانه مقدار بارندگی در گناباد خیلی کم و بیابان‌ها غالباً خشک و بی‌گیاه است و از این رو بیشتر سال‌ها گوسفندداران مجبور می‌شوند گوسفندان خود را به خارج گناباد و مراتع اطراف تربت حیدریه و نیشابور و مشهد و سرخس و درگز ببرند، و در آن موقع خرج آن‌ها زیاد و درآمد یا آن‌که ندارد یا خیلی کم است و از این جهت غالب سال‌ها روغن گوسفند در گناباد کم و گران است، گاو هم به اندازه لزوم و احتیاج روزانه در میان مردم هست و از کار آن برای زراعت و از شیر آن برای مصارف استفاده می‌شود.

دیگر از محصولات گناباد پیله کرم ابریشم است که سابقاً خیلی زیاد بوده و مردم تعداد زیادی درخت توت مخصوص آن کار تربیت می‌کردند که آن‌ها را نهال حدی می‌گویند و نهال حدی فقط برای استفاده از برگ و شاخه آن برای کرم بوده و نمی‌گذارند بزرگ شود، و بعداً هم قبل از انحصار خرید پیله به دولت در خود گناباد اشخاصی به ابریشم‌کشی اشتغال داشتند و نخ ابریشم بسیار خوب تهیه می‌کردند، از موقعی که در انحصار دولت قرار گرفت به تدریج وضع آن بد شد و رو به کمی گذاشت به طوری که اکنون رو به اضمحلال است زیرا اولاً بسیاری از کارمندان آن اداره مقید به تهیه تخم خوب کرم ابریشم نیستند و خود مردم را هم از تهیه آن منع می‌کنند و جعبه‌هایی هم که خودشان می‌دهند غالباً معیوب و یا زنده نمی‌شوند یا در بین می‌میرند، بعداً هم قیمت ارزانی برای آن تعیین نموده‌اند که کفاف مخارج را نمی‌کند از این رو نزدیک است این محصول مفید از بین برود. در گناباد قالی بافی هم از سابق وجود داشته ولی قالی آن به خوبی قالی‌های

بیرجند نیست و سابقاً هم بهتر از حال بوده و دقت بیشتری در آن به عمل می‌آمد و یک علت آن گرانی روزافزون وسایل آن از پشم و رنگ و افزایش مزد کارگر است و چندین سال بود خیلی کم شده بود، ولی اخیراً چند سال است در بیشتر دهات مجدد دستگاه‌های قالی بافی دایر شده و مخصوصاً بافتن قالیچه‌های شبیه به قالیچه بلوچی که دستگاه آن زمینی است نه دیواری در اغلب دهات خیلی زیاد شده است.

چاقو سازی در کاخک و فخاری و کوزه‌گری نیز در بیدخت و کاشی‌پزی در مند معمول است ولی کاشی‌مند هم به خوبی کاشی‌های سابق آن نیست چون کاشی‌های هفتاد سال قبل آن مثلاً خیلی خوب و شهرت زیادی داشته و در زمان ایالت فرمانفرما در خراسان ظروفي ساخته شده که اکنون قیمتی است و به کاشی فرمانفرمایی مشهور می‌باشد و چند نمونه آن در موزه انسان‌شناسی تهران موجود و دیده شد که بسیار ظریف است، و در بعضی منازل گناباد هم نمونه‌هایی از کاشی‌های سابق دیده می‌شود که به هیچ‌وجه قابل مقایسه با کاشی‌های کنونی نیست.

پارچه‌بافی معمولی نیز مانند کرباس و پارچه‌های دیگر برای سفره و شمد و قتیفه و حوله می‌بافند و بعضی آن‌ها بسیار ظریف و محکم است که بعضی مسافرین برای نمونه و بردن ارمغان از آن‌ها تهیه می‌کنند و پارچه‌های ابریشمی نیز از قبیل چادرشب و روسری بافته می‌شود.

زارعین گناباد هم در کار خود بسیار جدی و با سلیقه و بااطلاع می‌باشند و در کار چاه‌جویی و کندن قنات نیز اشخاص خبره و مطلعی وجود دارند که در کار خود مشهور می‌باشند، وضع بتایی و ساختمان منازل مانند قدیم و غالباً با خشت و گل می‌باشد و به کار بردن آجر حتی در سقف‌ها هم خیلی کم است و سقف‌ها هم ضربی و منحنی است مانند یزد و کرمان ولی اخیراً آجر و آهن هم در بعضی ساختمان‌ها به کار برده می‌شود، ولی تیر چوبی از سابق هم معمول نبوده و نیست و

علت آن یکی نبودن چوب به اندازه لزوم در گناباد و دیگر وجود موریانه است که برای چوب و سقف چوبی خطرناک است از این رو به کار برده نشده و نمی‌شود.

### موقوفات در گناباد

گناباد دارای موقوفات مختلف زیادی است که مهم‌ترین آن‌ها موقوفات آستانه قدس رضوی (ع) است و حتی بعضی آبادی‌ها تمام آن وقف آستان قدس می‌باشد مانند روشناوند که اصلاً مالک دیگری ندارد، موقوفه مهم دیگر موقوفات میرحسنخانی است که مرحوم میرحسن خان طبسی از امرای معروف آنجا وقف نموده و مصارف مختلفه دارد و بعضی آن‌ها وقف اولادی است؛ قسمت مهم آن در کاخک و جویمند و سعدآباد و نوده پشن و خشوئی است و موقوفاتی که او نموده خیلی زیاد و در طبس و فردوس و بشرویه گناباد بوده و در دو نوبت واقع شده، یکی در سال ۱۲۱۸ قمری معروف به وقف اول و دیگر در سال ۱۲۳۴ معروف به وقف ثانی، و موقوفات عمادالملکی نیز از مرحوم عمادالملک است که از امرای طبس بوده است، دیگر موقوفات حاج عبدالله و حاج ابوالحسن نوقابی که مقداری وقف اولادی و قدری هم برای روضه‌خوانی و مقداری برای عبادت و غیر آن‌هاست و تولیت در همان فامیل است، و دیگر از موقوفات مهمه بزرگ گناباد سه موقوفه است مربوط به شهر گناباد یکی به نام موقوفه غزات که بنابر آنچه مشهور است عده‌ای از کسانی که در جنگ‌های دینی کشته شدند در آنجا مدفون می‌باشند و از بعضی معتمربین و مطلعین شنیده شده که چند نفر از جنگجویان شاهسون زمان صفویه در آنجا مدفون می‌باشند و در همان زمان از نظر اهمیت آن‌ها موقوفات زیادی برای آن شد، دیگر موقوفه خیرآباد و شادغول که وقف اولادی و مربوط به سادات گناباد است، دیگر وقف خشوئی که چهار سهم از پانزده سهم آن وقف حیاض و برکه‌های داخله و حصار و باروی شهر گناباد است از این رو موقوفه حصار نامیده شده است، و وقفنامه هر یک از این سه موقوفه در

چند نسخه نوشته شده که یکی نزد متولی و یکی در آستانهٔ قدس رضوی و یکی هم در مزار شاه چراغ ضبط شده است.

دیگر موقوفات مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه که در بیدخت واقع شده و از سال ۱۳۲۷ قمری که ایشان مقتول شده و در بیدخت مدفون گردیدند به تدریج از طرف دوستان برای قرائت قرآن و خدام و روشنایی و ساختمان آنجا و روضه خوانی و وافدین و سایر امور خیریه آنجا وقف شده و فعلاً در غالب دهات گناباد دارای موقوفه می باشد، دیگر موقوفات امامزاده کاخک که متولی آن آقای دکتر محمد شهاد می باشند و نسبتاً زیاد است و از طرف ایشان به مصرف مزار می رسد، دیگر موقوفات مدرسه حسینیه کاخک که آن نیز نسبتاً مهم و قسمت عمده آن در کاخک و فردوس واقع شده و فعلاً متصدی آن آقای حاج محمدابراهیم حجتی می باشند، دیگر موقوفه مسجد جامع شهر که آن نیز نسبت به موقوفات سایر مساجد گناباد زیاد و تولیت آن با آقای سیدعلی امامی است که نوه مرحوم حاج آقا نورالدین شیخ الاسلام شهری (فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی) می باشد، دیگر موقوفات حاج حسنعلی بیک که در دلویی و بیدخت و سعدآباد و غیر آنها می باشد و برای مصارف روضه خوانی و امور خیریه است و تولیت آن در همان فامیل با اکبر اولاد ذکور می باشد، دیگر موقوفات پیرکله نوقاب که تحت نظر اداره اوقاف است، دیگر موقوفات مدرسه و مسجد و حمام بیدخت و روضه خوانی که پس از مرحوم آقای ملامحمدصدرالعلما جد امی نگارنده تولیت آن با آقای حاج علیمحمد سلطانپور فرزند ایشان است و البته مقدار آن زیاد نیست، دیگر موقوفه حاج علیمحمد که متولی آن آقای محمدباقر مصدق از اهالی بیلند است که وقف بر روضه خوانی و امور خیریه آنجاست و آن نیز زیاد نیست، دیگر موقوفه حاج میرزا حسین آقای ناصری برای روضه خوانی و امور خیریه که متولی آن فعلاً آقای میرزا حسنعلی ناصری ریابی است ولی خیلی زیاد نیست،

دیگر موقوفاتی که در همه دهات برای روضه خوانی و اقامه مجلس سوگواری ائمه معصومین (ع) موجود می باشد و مقدار آن ها نیز مجتمعاً خیلی زیاد ولی متفرق است و در بعض دهات حسینیه هم برای انعقاد مجالس سوگواری وجود دارد، موقوفات مختلفی و متفرقه دیگر هم برای مساجد و حیاض و حمام ها و مدارس دینی و انفاق در غدیر و ذیح در عید اضحی و اطعام و تعمیر کوچه ها و سایر امور خیریه از قبیل حمام و شرب برکه ها در دهات مختلفی وجود دارد، و در زمان صفویه که در بیشتر جاها خانقاه هایی هم ایجاد گردیده بود موقوفاتی هم برای آن ها شده بود، در گناباد هم آن طور موقوفات بوده که اکنون نامی از آن ها نیست و عبارت خطبه و قفنامه سه سهم آسیای جزستان و دو سهم سیدآباد که قبلاً ذکر شد توجه کامل و علاقه واقعی مردم آن زمان را به خانقاه و اهل دل می رساند.

در گناباد معمول است برای آب آشامیدنی اهالی آب انبارهای عمیق و بزرگ می سازند و در زمستان ها موقعی که هوا خیلی سرد است آن ها را پر از آب می کنند و درب و منافذ آن ها را می بندند که برای بهار و تابستان دارای آب بسیار گوارا و مطبوعی است، و حتی بعض اوقات که موقع آب انداختن آن ها هوا بیشتر سرد باشد آب انبارهایی که جدیدتر و با اسلوب بنایی بهتری ساخته شده باشند آب آن ها به طوری سرد است که کمتر احتیاج به یخ هم پیدا می شود، و این آب انبارها در همه آبادی ها وجود دارد و از کارهای خیر و مبرّات محسوب می گردد که از سابق از طرف اشخاص نیکوکار اقدام به ساختمان آن ها شده و می شود و در هر یک از دهات به تناسب جمعیت و احتیاج چند آب انبار موجود می باشد، و حتی در وسط بیابان و کنار جاده ها نیز آب انبارهای سرباز که آن ها را حوض می گویند از زمان های گذشته و حال به توسط نیکوکاران ساخته شده و در موقع بارندگی از آب باران پر می شود که رفع احتیاج عابرین بشود.

در گناباد از زمان های سابق ساختمان حمام نیز جزو امور خیریه اجتماعی بوده و کسانی که حمام می ساختند منظورشان استفاده مادی نبوده و بعداً آن را

وقف می نمودند و حتی گاهی ملکی هم برای روشنایی و تعمیرات آن وقف می کردند و اکنون هم همین طور است، فقط اخیراً در جویمند مرکز گناباد یک دستگاه حمام دارای چند دوش از طرف شهرداری ساخته شده و ملک شهرداری می باشد ولی سایر حمام های همه دهات موقوفه عمومی است و حمامی آن هم از طرف اهالی تعیین می شود و مزدی هم که داده می شود خیلی مختصر و سالیانه است، و اخیراً در بعض دهات برای بعض حمام ها اجرت نقدی برای هر دفعه تعیین گردیده ولی عمومیت ندارد.

### قرای گناباد

گناباد در قدیم بر سه قسمت شده مرکزی و جنوبی و شمالی؛ قسمت مرکزی را جلگه (به ضم جیم) می گویند که به معنی زمین صاف و هموار است و محتمل است که اصل آن جرگه که به معنی هیأت و جماعت و گروه و دسته است بوده باشد که به لهجه گناباد تبدیل به لام شده است.

کیوان قزوینی در حاشیه بحیره، ذکر ابومنصور ریایی، جلگه ذکر کرده است، و براکوه که اصل آن بَرکوه یا بَرَوکوه است (یعنی کوه و دامنه آن) عبارت از آبادی های دامنه کوه و داخل درّه ها می باشد چنان که آبادی های قسمت شمالی همان کوه ها را که در طرف فردوس است پی کوه می گویند، پس کلوت که عبارت از آبادی های شمالی است و پس از تپه های طرف شمال جلگه واقع شده و کلوت در اصطلاح گناباد بر تلّ و تپه و زمین شوره زار محکم ناهموار که پستی و بلندی های زیاد داشته باشد اطلاق می شود.

هریک از سه قسمت نام برده مشتمل بر آبادی های کوچک و بزرگ می باشند که قسمت های مهم را به ترتیب ذکر می کنیم.

بجستان نیز یک بخش از شهرستان گناباد می باشد که آن را نیز پس از بخش مرکزی شرح می دهیم.

## الف- جلگه گناباد

## ۱. جویمند

قریه جویمند از زمان‌های سابق مرکز حکومت گناباد بوده از این رو آبادتر از سایر دهات<sup>۱</sup> بوده و می‌باشد.

جویمند پس از تقسیمات اخیر کشور نیز مرکز شهرستان گناباد گردید از این رو دولت و اهالی در توسعه و آبادی آن کوشیدند و حتی از دهات دیگر عده‌ای بدان جا آمده و بعضی هم که خودشان بدان جا نرفتند ساختمان‌هایی در آنجا نمودند، از جمله جناب آقای صالح‌علیشاه اولین کسی بودند که برای کمک به آبادی آنجا شروع به ساختمان نمودند و در هر موردی کوشش‌های لازم را برای آبادی آنجا انجام دادند زیرا آبادی همه گناباد درحقیقت بسته به آبادی آنجاست، و از آن به بعد جمعیت آن رو به فزونی نهاد و عده نفوس آن در سال ۱۳۳۹ شمسی طبق آنچه در آمار ثبت می‌باشد ۴۹۷۰ نفر است، در صورتی که بیست و پنج سال قبل شاید در حدود نصف این بوده است اکنون هم مرتب عده نفوس آن روی در تزايد و آبادانی آن هم در ازدیاد است، به طوری که از آمار اداره مبارزه با مالاریا که در نیمه اول سال ۱۳۴۳ شمسی تهیه شده معلوم می‌شود دارای ۸۸۳۹ نفر و ۱۷۶۸ خانوار می‌باشد، که قصبه شهر را هم ضمیمه قرار داده‌اند، جویمند مرکز دهستان مرکزی و آمار این دهستان طبق آمارگیری اداره مبارزه با مالاریا دارای ۴۱ قریه و مزرعه و ۳۴۵۶ خانوار و ۱۵۰۶۷ نفر می‌باشد.

در وجه تسمیه آن اختلاف است بعضی می‌گویند چون دارای دو قنات می‌باشد یکی به نام قنات علی آباد و دیگری به نام ده جویمند از این رو جویمند

۱. دهات جمع ده است که با آن که فارسی است به‌ألف و تاء که مخصوص زبان عربی است جمع بسته شده و این برخلاف قیاس است و جمع جعلی می‌باشد و هرچند از نظر ادبی برخلاف فصاحت است ولی امروز بر اثر کثرت استعمال مردم در کتب و السنه ادبا نیز استعمال می‌شود، از این رو من هم استعمال نمودم.



به فتح میم گفته شده یعنی صاحب جوی مانند دولتمند و ثروتمند و هنرمند زیرا غالب دهات گناباد یک قنات بیشتر ندارند، ولی جویمند دارای دو قنات است، ولی این وجه به نظر بعید می‌رسد چون خود جویمند قدیم تر بوده و علی آباد مزرعه کم آب و کوچکی متصل بدان بوده که حاج حسینعلی بک چهارپشته در مادری قنات آن کار کرده و بعداً آب زیاد شده و از طرفی جویمند هم آبادتر شده از این رو علی آباد وصل بدان گردیده است، بعضی هم گفته‌اند چون یکی از دهات گناباد به نام مند (به کسر میم) که در سه کیلومتری شمال شرقی آن است که ابتدا دارای قنات جداگانه نبوده و در آن از آب جویمند استفاده می‌شده و این آب بدان جا می‌رفته از این رو بدان نام معروف گردیده است، ولی البته این‌ها از زبان عوام شنیده شده و مأخذ صحیحی ندارد و به‌طور کلی اسمای بیشتر دهات گناباد بلکه نام‌های بسیاری از آبادی‌ها در ایران فارسی قدیم و مربوط به ازمنه قبل از اسلام است و وجه تسمیه آن‌ها کاملاً معلوم نیست، آب دو قنات ده و علی آباد هر دو گوارا و شیرین و در آب علی آباد خرچنگ هم پیدا می‌شود.

در بالای آبادی قنات کوچک دیگری هم دارد به نام حسین آباد که سابقاً گویا قنات و آبادی کوچکی بوده و بعداً بایر شده و اخیراً به شرکت آقای شریعت‌زاده و چند نفر دیگر از متعینین آنجا در آن کار شده و فعلاً آب مختصری دارد.

پس از آن‌که گناباد شهرستان و جویمند مرکز آن گردید بر اثر اقدامات اهالی و مساعدت ادارات دولتی نام جویمند در مراسلات تبدیل به گناباد شده و کلمه گناباد که قبلاً بر مجموع همه دهات اطلاق می‌شد نام اختصاصی جویمند شده، و سایر دهات توابع آن گردیدند، ولی مردم گناباد طبق عادت به همان ترتیب سابق استعمال می‌کنند و مرکز گناباد را جویمند ذکر می‌نمایند.

هوای جویمند بسیار خوب و به واسطه اشجار زیادی که در داخله آبادی موجود می‌باشد از بیشتر دهات گناباد بهتر است، سابقاً دارای قلعه‌ای به نام ارک حکومتی بوده که ساختمان‌هایی برای سکونت حاکم داشته، و عمارات و قلعه و

ارک را میرحسن خان طبسی برای مقرّ حکومتی ساخته چنان‌که در طبس و جاهای دیگر هم ساخته بود، این قلعه بسیار بزرگ و محکم و دارای حوض و حتمّام و مسجد و آب انبار بوده و عمارات مسکونی مهم و زیادی هم داشته و خندقی هم در اطراف قلعه داشته و در واقع قلعه جنگی بوده و اوایل مشروطیت به تدریج خراب گردید.

از موقعی که شهرداری تأسیس و به کشیدن خیابان و توسعه معابر شروع نمود آن را خراب کرده و قسمتی از آن را برای باغ ملّی و ساختمان شهرداری و فرمانداری اختصاص داده و در قسمت دیگر هم بیمارستانی ساختمان شد، و جاده و خیابان هم بین این دو قسمت کشیده شد که به جاده اصلی مشهد و زاهدان در دو کیلومتری منتهی می‌گردد، امروزه بسیاری از ادارات دولتی در ساختمان‌های جدید می‌باشند و بعضی آن‌ها هم از خودشان ساختمان نموده‌اند و خیابان متعدّد هم در آنجا کشیده شده که یکی رو به طرف قبله است که تقریباً شمالی و جنوبی می‌باشد، خیابان دیگری هم به موازات آن خیابان کشیده شده که راه بجستان و کاخک از آنجا می‌گذرد، و دیگری هم با آن دو تقاطع نموده و شرقی و غربی است و جاده مشهد و زاهدان از آن می‌گذرد.

همه ادارات دولتی در آنجا تأسیس شده و بانک ملّی و بانک صادرات<sup>۱</sup> نیز وجود دارد جمعیت شیر و خورشید سرخ چندین سال است تأسیس شده و پیشرفت‌هایی هم نموده و درمانگاهی تأسیس گردیده است.

آب انبارها و حوض‌هایی هم برای شرب اهالی سابقاً از طرف مردم نیکوکار بنا شده و مقداری آب برای آن آب انبارها وقف شده است، دارای چهار مسجد و یک حسینیه است که هر کدام دارای موقوفاتی می‌باشند.

یک بیمارستان بیست و پنج تخت‌خوابی از طرف دولت در آنجا تأسیس

۱. پس از این تاریخ نیز چند بانک دیگر تأسیس شده است.

شده ولی وسایل آن تکمیل نیست، یک دستگاه حمام دوش از طرف شهرداری ساخته شده و بعداً نیز حمام دیگری به توسط یک نفر ساخته شده که بسیار خوب است، سایر حمام‌ها نیز دوش شده است.

مرحوم آقای سیدعلی شریعتمدار از علما و اعیان آنجا و مورد احترام حکام و همچنین امرای طبس بوده از این رو در داخله گناباد نفوذ داشتند و پس از ایشان فرزند ایشان آقای سید محمد شریعت نیز همان وجهه را از پدر به ارث برده و حکام نسبت به ایشان مساعدت و احترام داشتند، پس از ایشان فرزند ارشدشان آقای میرزا محمدحسین معروف به شریعت زاده که اکنون حیات دارند دارای شهرت و نفوذ هستند و غالب کارهای آنجا به اطلاع و دستور ایشان انجام می‌گیرد، ولی نفوذ ایشان برخلاف پدر و جدّ از جنبه مذهبی نیست بلکه جنبه اعیانیت دارد، از تجار معروف آنجا مرحوم حاج ملاعلی قهرمانی بود که شخص متدین و نیک فطرت بود و اکنون هم فرزند ایشان آقای حسن قهرمانی از ملاکین و اعیان آنجا می‌باشند و مورد احترام همه طبقات هستند، مرحوم ملا عبدالغفور مشهور به قاضی نیز از درویش با عقیده ثابت قدم در آنجا بود، مرحوم قاضی پسر مرحوم حاج عبدالجواد سبزواری بود و چون در کوچکی که با اطفال بازی می‌کرده موقعی که اختلافی بین دو طفل روی می‌داد به او رجوع می‌کردند از این رو اطفال او را قاضی نامیدند، و چون به مرحوم حاج ملاسلطان محمد ارادت می‌ورزید به گناباد آمد و به امر ایشان در جویمند سکونت گزید. در هفتم رمضان ۱۳۵۴ قمری مطابق ۱۲ آذر ۱۳۱۴ شمسی بدرود زندگانی نمود، فرزندش حاج عبدالحسین قاضی زاده نیز از درویش بسیار خوب و در میان مردم به صداقت و امانت مشهور بود در سال ۱۳۷۴ قمری مطابق ۱۳۳۳ شمسی از دنیا رفت، مرحوم کربلایی آقا محمد معروف به امین الرعایا نیز از مردان نیک و درست جویمند محسوب می‌شد، مرحوم شیخ محمدحسن امام جماعت محله پایین جویمند بود که از فضلا و در ادبیت عربی تخصص داشته و فرزند ایشان آقای شیخ محمد مشایخی فعلاً در جویمند سکونت

دارد و مورد وثوق اهالی می‌باشند. آقای شیخ غلامرضا نصیری نیز از علما و وعظ آنجا و امامت جماعت می‌کنند و مورد علاقه اهالی می‌باشند.

## ۲. قصبه شهر

دیگر از قرای گناباد قریه‌ای است معروف به شهر یا قصبه (هر دو نام بر آن اطلاق می‌شود) که قریب یک کیلومتر با جویمند فاصله دارد و در جنوب شرقی آن واقع شده و به طوری که مشهور است شهر گناباد در قدیم همان‌جا بوده و آن نام بر آن اطلاق می‌شده و پس از زلزله‌ای<sup>۱</sup> که قبلاً ذکر کردیم خراب شده و عده زیادی تلف شدند و به هلاکت رسیدند، ولی کلمه شهر بدون ذکر کلمه گناباد طبق معمول سابق بر آن اطلاق می‌شد و همان نام اکنون هم باقی مانده و بعضی هم بعداً نام قصبه را بر آن نهادند؛ پس از شهرستان شدن گناباد برای اتصال جویمند و قصبه اقداماتی معمول گردید و مدتی جزو حوزه شهربانی گردید و جویمند و قصبه رسماً یکی شد ولی با کوشش زیادی که برای وصل شدن این دو مبذول گردیده هنوز با یکدیگر فاصله دارند.

بعضی می‌گویند نام آن دولاب بوده و اکنون هم در نزدیکی مظهر قنات بندی است مشهور به بند سردولاب و در بعضی اسناد قدیمی هم دولاب شهر نوشته شده است، دارای باروی بسیار قطور قدیمی بوده و چند سال است که به تدریج آن را خراب می‌کنند ولی هنوز بیشتر آن باقی است و در وسط دیوارها دخمه‌ها و

۱. این چنین زلزله هولناک همان‌طور که قبلاً هم در پاورقی ذکر کردیم، اخیراً در روز شنبه ششم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ در گناباد و جنوب خراسان به وقوع پیوست و منجر به تلفات زیاد و خرابی کاخک و دشت بیاض و خضری و جاهای دیگر گردید که صحت وقوع زلزله را تأیید می‌کند و مسجد جامع آن همان‌طور که قبلاً نوشتیم از ابنیه تاریخی گناباد می‌باشد، متأسفانه در زلزله سال گذشته این مسجد خراب و بسیاری از ساختمان‌ها ویران و به بسیاری هم خسارت وارد آمد و تعمیر مسجد از طرف اداره باستان‌شناسی شروع شد، از طرف وزارت آبادانی و مسکن نیز تعداد صد دستگاه خانه در اراضی بین جویمند و قصبه شروع و با وضع زیبایی انجام شد و برق و لوله کشی و آسفالت گردید و زمین آن هم از اهالی خریداری گردید.



خانه‌هایی است و خود این بارو بر قدمت و بزرگی آن در سابق دلالت دارد. جمعیت آن به طوری که در فرهنگ جغرافیایی ذکر شده ۳۱۹۸ نفر و آمار سال ۱۳۳۹ شمسی هم همین اندازه یعنی ۳۲۰۰ نفر می‌باشد ولی آنچه بین مردم و حتی مطلعین آنجا شهرت دارد بیش از این است و در حدود ۵۰۰۰ گفته‌اند و چون کسانی که شناسنامه نگرفته‌اند در دهات بسیارند از این رو تعیین آمار دقیق واقعی مشکل است، و چون در سال‌های اخیر جویمند و قصبه یکی شده بود از این رو در بعضی آمارها جمعیت آن‌ها با هم ذکر شده و در آماري که در فرهنگ گناباد در سال ۱۳۳۹ شمسی برای هر دو ذکر شده جمعیت مرکز گناباد که عبارت از این دو آبادی باشد ۷۵۵۵ نفر ذکر شده که ۸۴۷ نفر در آن سال مشغول تحصیل بوده‌اند.

#### قسمتی از کتیبه مسجد جامع قصبه شهر

مسجد جامع آن همان‌طور که قبلاً ذکر شد از ابنیه تاریخی گناباد می‌باشد و دارای کتیبه‌هایی به خط کوفی است و موقوفات نسبتاً زیادی دارد و چند مسجد قدیمی دیگر هم دارد، یک مدرسه دینیته قدیمه دارد که مرحوم حاج میرزا محمدتقی مهدوی آن را تعمیر نمود، قنات خشویی که شاید اصلش خوش‌آبی

قسمتی از مسجد جامع قصبه شهر بعد از زلزله

قسمتی دیگر از کتیبه و گچ‌بری مسجد جامع شهر

بوده و آب آن خیلی مطبوع و گوارا و مظهر آن در نزدیک قریه ریاب است، چند سهم آن در اطراف قصبه زراعت می‌شود و چهار سهم آن در زمان سلاطین صفویه برای مشرب حیاض و بُرک (جمع بُرکه) در داخل آبادی و منازل وقف شده است.

باغات آن زیاد و مردم آن غالباً زارع و به کارهای کشاورزی اشتغال دارند، مرحوم حاج میرزا مهدی نوه مرحوم حاج میرزا علی‌نقی، مجتهد معروف شهر بوده و نفوذ زیادی داشته، و با آن‌که ایشان را با دراویش محبتی نبوده مع‌ذلک به درستی و دیانت و صداقت مرحوم حاج مآسلطان‌محمد اعتقاد زیادی داشته و حتی گفته بودند با آن‌که حاج مآسلطان‌محمد را خوب نمی‌دانم شهادت او را به شهادت چند نفر عادل قبول می‌کنم، و نیز معروف است موقعی در مشهد برای ملاقات والی وقت رفته بودند چون دگمه آستین ایشان باز بوده و در آن زمان نزد بزرگان خلاف ادب بوده، والی برای توهین به ایشان مستخدم را صدا می‌زند و می‌گوید



بیاید دگمه آستین آقا را ببندید، ایشان فوری دگمه را بسته و جواب بسیار خوبی داده گفته بودند: بستن دگمه آستین من ضعیف کار آسانی است شما اگر می‌توانید دهنه آقا در بند را ببندید که ترکمن‌ها هر ساله به دهات خراسان حمله نکنند و مردم شیعه از دست آن‌ها در امان باشند.

از ایشان چند فرزند ذکور باقی ماند که آخرین آن‌ها مرحوم حاج میرزا محمدتقی مهدوی و حاج میرزا عبدالعلی مهدوی بودند که اخیراً فوت نموده‌اند و سادات کنونی شهر غالباً از اولاد حاج میرزا مهدی می‌باشند، بعداً نیز ذکر ایشان خواهد شد.

دیگر از علمای مهم آنجا مرحوم ملاعلینقی بوده که دارای مقامات علمی بوده و منظومه عربی در منطق و حکمت و کلام گفته و به چاپ رسیده است، حالات ایشان در ذکر علمای گناباد نوشته خواهد شد.

آقامیرزا محمدعلی نیز از فقرا و دراویش سابق آنجا بوده که درک خدمت مرحوم نورعلیشاه اول اصفهانی نموده و از طرف ایشان مأمور به پاداشتن و روشن کردن چراغ شب‌های جمعه و دوشنبه بوده است، حاج علینقی هم از دراویش باصدق و محبت و درک زمان حاج ملاسلطانمحمد نموده تا چندی قبل هم حیات داشت و قریب صدسال عمر نمود و در سال ۱۳۵۷ قمری مطابق ۱۳۱۷ شمسی از دنیا رفت. مرحوم آقای میرزا ابوالحسن امینی و برادرش امین‌التجار نیز از اعیان و ملاکین و از دراویش آنجا بودند و پسر میرزا جعفر امین‌التجار بودند، و او پسر میرزا عبدالله و او فرزند حاجی میرحاجی بوده که اهل قاین بوده و به گناباد آمده و در شهر ساکن شده و ملک خریده و فرزندانش در گناباد ساکن شدند، حاج ابوالحسن کریمی نیز از اعیان و ثروتمندان آنجا هستند که چندین سال است مستأجر بعضی از املاک آستان قدس رضوی (ع) می‌باشند و کارهای خیر و امور خیریه انجام داده، از جمله زمینی برای ساختمان درمانگاه بین شهر و جویمند واگذار نموده و خود نیز آن را ساختمان نموده و اکنون مشغول کار شده‌اند.

امور عمرانی در داخله شهر هنوز زیاد انجام نیافته فقط خیابانی برای جاده بین جویمند و آنجا کشیده شده و چند منزل هم خریداری و خراب شده و به میدانی که در اوایل آبادی است وصل شده است و دبستانی هم از طرف دولت در آنجا ساختمان شده است.

از قضایای شگفت‌انگیز آنجا آن است که چند سال قبل که از طرف شهرداری گودال بزرگی در وسط آبادی پر می‌شد و از تپه پهلوی آن خاک برمی‌داشته و در آن می‌ریختند، در یک قسمت تپه که قدری خاک برداشته بودند قبری پیدا شده خاک‌های آن را نیز برداشته و قبر دیگری در زیر آن که طبقه پایین‌تر بوده پیدا شده، و چون قبر را شکافته بودند با آن که در طبقه پایین بود که معلوم بوده از خیلی

#### طاق مسجد جامع قصبه شهر

قدیم است جسدی که سالم بوده پیدا شده، ولی کارگر توجهی بدان ننموده و خواسته آن را نیز مانند استخوان‌های قبر دیگر در گودال بریزد، لیکن بعضی دیگر ملتفت شده نگذاشته جمعی دیگر هم برای مشاهده جسد آمده و بعداً آن را با احترام حرکت داده و در قبرستان عمومی در محلی دفن کرده و ساختمان مختصری روی آن نمودند، و عقیده مردم آن است که یکی از بندگان مقرب

خداست که جسد او سالم مانده؛ از این رو اکنون به زیارت او می‌روند.

### ۳. ریاب

دیگر از دهات آنجا ریاب است که غربی‌ترین و مرتفع‌ترین دهات جلگه گناباد می‌باشد و به واسطه نزدیک‌تر بودن به کوه هوای آن لطیف‌تر و سردتر از سایر دهات است و آب آن نیز شیرین و گواراست، و به‌طوری که بعضی می‌گویند اصل آن روی آب بوده و سابقاً نیز همان‌طور معروف بوده است. پنج کیلومتر تا جویمند و سه کیلومتر با راه بجستان و فردوس فاصله دارد و در جنوب غربی آن واقع شده است، جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۲۰ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۱۲۰۰ نفر است ولی همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم هیچ‌یک از آمارها قطعیت ندارد و تقریبی است. کیوان قزوینی در کتاب بحیره در شرح حال ابومنصور ریابی در حاشیه می‌نویسد: ریاب بر وزن کتاب یکی از قرای معموره جلگای گناباد است در اواخر دشت و اوایل دامنه کوه گناباد است و قرب پانصدخانه تمام سادات‌اند.

یکی از آثار قدیمی آنجا زیارتگاهی است که می‌گویند قبر امامزاده ابراهیم از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است و بعضی هم می‌گویند قبر ابومنصور ریابی است که از وزرای متدین و پاک نهاد دولت سلاجقه بوده و شرح حال او بعداً ذکر خواهد شد. این آرامگاه موقوفه مختصری هم برای خادم دارد و مردم آنجا به زیارت آن علاقه‌مند می‌باشند، مسجدی هم در قلعه ریاب به وسیله مرحوم حاج میرزا علینقی ساخته شده و بعد از آن هم مسجدی در خود آبادی است که حاج میرزا آقابابا پسر حاج میرزا علینقی دستور ساختمان آن را داده است، و متصل بدان ساختمان مختصری است که آرامگاه مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار و برادرش حاج میرزا حسین آقا ناصری و بعضی دیگر از آن خاندان می‌باشد. آب انبار قدیمی هم دارد و اخیراً آب‌انبار جدیدی به همت یکی از زن‌های نیکوکار

آنجا احداث گردیده است.

ساختمان‌های آنجا خیلی محکم و بادوام و با آن‌که از خشت و گل است مع ذلک دوام و استحکام آن از سایر دهات گناباد زیادتر است و بعض منازل بیش از یک قرن از بنای آن‌ها می‌گذرد، باغات خوب دارد و انگور و خربزه‌اش در خوبی ممتاز است، مرض سلّ در آنجا زیادتر از سایر دهات گناباد می‌باشد. از اعیان سابق آنجا مرحوم حاج میرزا علینقی ریایی جدّ سادات گناباد بوده که هم وجهه اعیانیت و هم سلوک و درویشی داشت و پس از ورود در سلوک منزوی گردید و شهرت ریاب در قرن گذشته به واسطه ایشان بوده، و دوازده فرزند ذکور داشته که در ریاب قلعه‌ای بنا نموده و برای هر یک از دوازده فرزند خود منزلی در داخل آن ساخته و مسجد و آب‌انبار هم در آن قلعه ساخته است ولی اکنون بیشتر آن منازل بدون سکنه است، هر کدام از فرزندان او نیز دارای اولاد زیادی بوده‌اند، از جمله مرحوم حاج میرزا حسن که فرزندان او به نام آقای میرزا عبدالحسین که صبیّه خود را به عقد ازدواج مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی در آورده بود و حاج میرزا علینقی و حاج میرزا محمود از بزرگان گناباد و از دراویش با صدق و ثابت قدم بوده، و مخصوصاً آقا میرزا عبدالحسین از مردان بزرگوار بوده و در سال ۱۳۰۰ قمری به مرض نوبه غش بدرود زندگانی نمود، سه فرزند ذکور به نام آقامیرزا محمد و آقا سیدیحیی و حاج میرزا حسن حسام‌الاشراف داشت، حاج میرزا علینقی نیز فرزندی به نام آقامیرزا نصرالله که اکنون دو فرزند ذکور به نام میرزا محمد جعفر و حاج میرزا علینقی ناصریان از ایشان حیات دارند و دو فرزند ذکور دیگر به نام میرزا عبدالرحیم و میرزا کاظم داشت، حاج میرزا محمود نیز پنج فرزند ذکور به نام حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار و آقا نورالله و آقا میرزا عزیزالله و میرزا حسنعلی و حاج میرزا حسین آقا ناصری داشته است، دیگر از فرزندان حاج میرزا علینقی بزرگ، حاج میرزا آقابابا بوده که مسجد بزرگ ریاب که خارج قلعه است توسط او بنا شده و دیگر حاج میرزا معزالدین که مرحوم حاج میرزا مهدی

شهری مجتهد معروف گناباد فرزند ایشان بوده است، از فرزندان مرحوم حاج میرزا مهدی نیز دو نفر به نام حاج میرزا علینقی و آقا میرزا عبدالجواد در آنجا سکونت داشته و امامت مسجد آنجا با آقامیرزا عبدالجواد بوده و اکنون نیز با فرزندان ایشان می باشد، و مردمان نیکی هستند و با آن که در تصوّف وارد نیستند معاشرت و محبت دارند، یکی از فرزندان حاج میرزا علینقی بزرگ، حاج میرزا تقی بوده و فرزند او حاج میرزا ابوطالب که همه در ریاب سکونت داشتند و سه فرزند به نام حاج میرزا محمدتقی و حاج میرزا محمد علی و آقامیرزا جلال الدین داشته که هر سه در رشته فقر وارد و موطن ایشان هم ریاب بوده است.

#### ۴. نوغاب (نوقاب)

دیگر از قرای گناباد نوقاب است به ضم نون و مشهور در کتابت با قاف است ولی چون قاف در فارسی نیست صحیح آن باغین است و محتمل است اصل آن نوک آب باشد، چنان که در بجستان نیز قریه ای به همین نام می باشد در مشرق جویمند و قریب سه کیلومتر با آن فاصله دارد. آب قنات آن غالباً در خود آبادی نیست و در بالاتر زراعت می شود و در اراضی پایین هم که زراعت می شود از خود آبادی کمتر می گذرد و فقط بعض اوقات از وسط آن می گذرد و زارعین نوقاب چند شبانه روز از آب قصبه هم ملکی یا استیجاری می برند و زراعت می کنند، جمعیت آن طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۲۳۵۰ نفر و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا در سال ۱۳۴۳ حدود ۲۵۱۲ نفر می باشد.

مردم آنجا در تجارت و کسب خیلی ماهر و از سایر اهالی گناباد ورزیده ترند و سابقاً مرکزیت تجاری داشت، ولی امروز از نظر آن که سایر آبادی ها و قرای گناباد نیز پیشرفت هایی در امور تجارت نموده و فعالیت هایی می کنند از این رو با آن که از فعالیت نوقابی ها کاسته نشده ولی از اهمیت تجاری آنجا نسبت به سابق کاسته شده است، در امور زراعتی هم مانند سایر اهالی گناباد جدی می باشند.

مرحوم حاج عبدالله فرزند حاج ابوتراب از اعیان و ثروتمندان آنجا در قرن گذشته بوده و موقوفات زیادی هم برای روضه‌خوانی و عبادت و سایر امور برپه نموده و آثار خیریه زیادی از قبیل مسجد و آب‌انبار و حوض و حسینیه از خود به یادگار گذاشته و موقوفاتی هم برای هر یک از آنها نموده است، وی سه فرزند داشت به نام حاج ابوالحسن و حاج ابوتراب و اسدالله بیک و چون حاج ابوالحسن بزرگ تر بوده تولیت موقوفات به عهده او بوده و ثروت و نفوذ او هم زیادتر بوده است.

حاج ابوالحسن علاقه زیادی به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد داشته و موقع مرگ خود که در سال ۱۲۹۹ قمری بوده فرزندانش را به ایشان سپرده و از او هفت پسر و یازده دختر مانند که چهار پسر مشهورتر بوده و ارادت به حاج ملاسلطانمحمد داشته و در رشته سلوک وارد بودند، یکی حاج محمدحسین معین‌الاشراف دیگر حاج محمدباقر، سوم حاج محمدرضا، چهارم حاج ملاعبدالله صدرالاشراف که دو نفر اول در نوقاب سکونت داشته و سوم به واسطه این که مادرش اهل کاخک بوده در آنجا ساکن شده و حاج ملاعبدالله چون مادرش اهل بیدخت بوده در بیدخت سکونت داشت، و همه آنها مخصوصاً حاج محمدحسین و حاج ملاعبدالله خدمات زیادی به فقر نمودند و فرزندان هر چهار نفر هم غالباً در رشته فقر و طریقت واردند.

حاج ابوالحسن نیز از متمولین و اعیان و اشخاص نیک گناباد بوده و موقوفات زیادی برای روضه‌خوانی محرم و دهه آخر صفر و سایر امور خیریه از خود به یادگار گذاشته، و موقوفاتی هم برای فرزندان خود نموده که در هر دوره مخصوص ذکور طبقه نزدیک تر است و تا موقعی که یک نفر در طبقه جلوتر باشد به طبقه بعدی نمی‌رسد.

امروز در گناباد فامیلی، دارای عدّه زیادتر از فامیل حاج عبدالله و حاج ابوالحسن نوقابی و فامیل مرحوم حاج میرزا علینقی ریایی نیست، بلکه در همه

خراسان شاید کمتر باشد که شرح آن بعداً ذکر خواهد شد.

در زمان حاج محمدحسین برای تولیت موقوفات حاج عبدالله بین او و حاج ابوتراب نوۀ حاج ابوتراب بزرگ اختلافات زیادی بود که در همهٔ موارد حاج محمدحسین پیشرفت می‌کرد، از این رو سبب کینهٔ حاج ابوتراب گردید و منجر به عداوت او با مرحوم حاج ملا سلطانمحمد شد که تصمیم به قتل ایشان گرفت و آن را انجام داد. ولی پس از دو سال به دست محمدعلی نوقابی که از یایان بود کشته شد.

مرحوم آخوند ملا تقی از وعاظ و زهاد معروف آنجا در قرن سیزده هجری بوده و به طوری که آقای محمدحسین نظری نوقابی اظهار می‌داشتند کراماتی هم از او مشاهده می‌نمودند و نیز نقل کنند که مرحوم ملا حسینعلی مؤذن مسجد بیدخت اظهار داشته بود که آخوند ملا تقی سحرها مرتباً برای اقتدا به مرحوم حاج ملاعلی بیدختی به مسجد بیدخت می‌آمد و پس از نماز مراجعت می‌کرد.

## ۵. بیدخت

دیگر از دهات گناباد بیدخت است و آن بر وزن کیمخت به فتح اول و ضم ثالث در برهان قاطع و برهان جامع مذکور است که نام ستارهٔ زهره می‌باشد و در هفت قلم و فرهنگ جهانگیری به کسر اوّل ضبط شده و در فرهنگ انجمن آراء می‌نویسد که آن مخفف هیدخت است، چنان که در کلمهٔ بیلند هم که بعداً نام می‌بریم همین طور گفته شده است، در برهان قاطع<sup>۱</sup> در پاورقی کلمه بیدخت می‌نویسد: «بذخت به قول شفتلویتز اصل آن «بغدخت» است یعنی دختر بغ (خدا) و آن به ستارهٔ زهره اطلاق شده (ستاره ناهید، به قلم نگارندهٔ مقدمه). بعضی اساس بُدوح (Buduh) اسلامی را همین نام آرامی ایرانی ستارهٔ زهره یعنی - بیدخت - می‌دانند (دائرة المعارف اسلام: بدوح)». که از این عبارت پاورقی معلوم می‌شود که شخص مذکور

۱. برهان قاطع، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۳۰.

این کلمه را منقول از لغت آرامی می‌داند مانند بیستون که اصل آن را بغستان گفته‌اند، و البته اگر اصل آن بغدخت باشد همین‌طور خواهد بود، چون ایرانیان برای خدا پسر و دختر قایل نبوده و معتقد به توحید بودند، ولی لغت آرامی که یکی از لغات سامی و لغت کلدانی منشعب از آن است قایل به خدایان متعدّد و حتی فرزندان هم برای آن‌ها بودند و ممکن است بر اثر ارتباط و اختلاطی

#### محراب مسجد جامع بیدخت

که بین ایرانیان و کلدانیان در بعض اعصار بوده بعض لغات از آن‌ها اخذ شده باشد، ولی اصل این دو لغت از یکدیگر دورند زیرا لغت پارسی قدیم و فارسی کنونی از شعب لغت آریایی جنوبی و لغت آرامی از شعب لغات سامی است و هر دوی آن‌ها (آریایی و سامی) از قسم لغات متصرّفه می‌باشند، در کتاب آصف اللغات تألیف احمد عبدالعزیز نائطی جلد سیزدهم می‌نویسد: «بیدخت به قول



برهان بر وزن کیمخت». و سپس گوید: «خان آرزو در سراج به ذکر معنی بالا گوید که در رساله مصححه قوسیّه که به خط مصنف است به فتح اول معرب نموده» و بعداً قول صاحب فرهنگ ناصری را نقل کند: «هیدخت با هاء هوز مرکب از هی به معنی خوب و دخت به معنی دختر می باشد.» آن گاه خودش گوید: «مقصودش جز این نباشد که اصل این ناهید دخت بوده و بعداً هیدخت شده» و مؤید این قول نیز

طاق مسجد جامع بیدخت پس از زلزله

آن است که همان طور که در شرح آثار باستانی گناباد در ذکر قلعه دختر گفتیم آن قلعه به نام ناهید فرشته موکل بر آب و موالید که از مقربان خداوند می گفتند ساخته شده و چون این فرشته را به صورت دختری زیبا تصویر می کردند از این رو به نام

قلعه دختر موسوم شده، و چون خیلی مقرب خداوند است آن را بغدخت که معنی دختر خداست گفتند و آبادی هم که شاید برای مخارج معبد خدا بود به آن نام موسوم نموده بغدخت گفتند که بعداً بیدخت گردید، و بعضی گویند بیدخت نام دختر یکی از سلاطین قدیم ایران بوده که آن قریه را بنا نهاده و به نام خود نموده و در نزدیکی آن قریه بالای کوه هم عمارتی ساخته که آن را کوه قلعه دختر گویند که شرح آن قبلاً در آثار باستانی گناباد مذکور گردید، معرب بیدخت به طوری که در حبیب السیر و روضة الشهداء نقل شده بیدخ به فتح دال و بدون تاء می باشد در میان دهات تابعه قاین نیز دهی به نام بیدخت می باشد.

در تفسیر خواجه عبدالله موسوم به کشف الاسرار و عدّة الابرار<sup>۱</sup> در ذکر هاروت و ماروت، درباره زنی که از هاروت و ماروت اسم اعظم آموخت و به آسمان رفت و کوبی شد می نویسد: «نام وی به زبان عرب زهره و به زبان عجم آنهید و به زبان نبطی بیدخت» که با تاء ذکر شده است و منظور او نام ستاره زهره است که در این سه لغت به سه نام ذکر شده نه نام آن زن که ظاهر عبارت این طور است.

بیدخت در نه کیلومتری مشرق جویمند واقع شده و جاده شوسه زاهدان از آن عبور می کند ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۸۲ متر و در خیابان صالح آباد جلو باغی که پدر بزرگوارم بنا نهاده اند ۱۰۷۲ متر می باشد و البته این مقدار تقریبی و در جاهای مختلف آبادی فرق می کند مثلاً در قسمت های پایین که بیدخت قدیم است در حدود ۱۰۶۵ متر با اختلاف در محل ها می باشد. بیدخت سابقاً در دامنه و پشت تپه و کلوت واقع شده بود که از دهات غربی و جنوب غربی دیده نمی شد ولی فعلاً عمارات به بالای تپه کشیده شده و مساحت زیادی که شاید به اندازه مساحت بیدخت قدیم باشد در بالای کلوت زیر ساختمان است، و علت این بود که قنات خود بیدخت در پایین کلوت ظاهر می شود از این رو سابقاً مجبور بودند برای

نزدیک بودن به آب، عمارات را در گودی بسازند و علت دیگر آن بوده که زمین پایین تپه برای ساختمان مناسب‌تر و استحکام آن بیشتر و برای زراعت نیز خوب است، ولی زمین و خاک کلوت برای بنا خوب نیست و قابل زراعت هم غالباً نیست، ولی بعداً که قنات دیگری به نام صالح آباد از طرف جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه پدر بزرگوار نگارنده در آنجا احداث گردید و آب آن در

#### کتیبه سرطاق محراب مسجد بیدخت

صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد همان‌طور که منظور ایشان بود در بالای کلوت ظاهر شد، از طرف ایشان شروع به احداث عمارت و آبادانی در بالای کلوت شده و به تدریج سایر مردم هم به تبعیت ایشان در اطراف منازل ساختند، و از ابتدای ساختمان، ایشان دستور دادند که کوچه‌ها وسیع و مستقیم باشد و خودشان در سال ۱۳۰۷ شمسی شروع به ایجاد دو خیابان در آنجا نمودند که در حقیقت اولین مرتبه که خیابان در دوره اخیر ایجاد شد در آنجا بود و برای اشجار خیابان

هم زمین راکنده و خاک خوب آورده غرس اشجار نمودند. بیدخت در تقسیمات اخیر مرکز یکی از دهستان‌های گناباد شده و دهات پس‌کلوت تابع آن می‌باشند جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۳۹۷ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ حدود ۳۶۰۰ نفر است و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا که در نیمه اول سال ۱۳۴۳ تهیه شده جمعیت بیدخت ۲۵۴۶ نفر و خانوار آن ۵۷۷ نفر می‌باشد، ولی گمان می‌رود در موقع آمارگیری عدّه زیادی در خارج بوده‌اند و گرنه جمعیت آن بیشتر است، جمعیت بیدخت بیشتر از سایر دهات به نسبت خود رودر تزايد است و عدّه زیادی از آن‌ها هم مانند سایر دهات در خارج گناباد می‌باشند.

دهستان آن طبق آمار همان اداره دارای ۵۶ قریه و مزرعه و ۱۵۵۷ خانوار و ۶۸۹۵ نفر است که با جمعیت خود بیدخت ۹۴۴۱ نفر می‌شود.

بیدخت از اواخر قرن سیزدهم هجری که مرکز و مسکن مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علی‌شاه پیشوای طریقت نعمة‌اللهیه گردید دارای اهمیت روزافزونی شده و از همه جای ایران، دوستان و پیروان روی بدان‌جا آوردند و از این‌رو نام گناباد نیز که معروفیتی نداشت شهرت یافت، به طوری که بعداً نام گناباد از نظر تداعی معانی با نام فقر و طریقت ملازم گردید و در خود گناباد نیز که مردم به دیانت و حسن سلوک ایشان آگاهی یافتند تدریجاً عدّه زیادی در سلوک وارد شدند و در خود بیدخت نیز بسیاری از اهالی در طریقت داخل شدند، و اکنون بیش از ثلث اهالی بیدخت در رشته فقر و طریقت واردند و بقیه نیز غالباً دوستدار می‌باشند، مردم آنجا طبق دستور و رویه پیشوایان فقر به سحرخیزی عادت کرده و عموماً خیلی زود و غالباً اذان صبح را بیدار هستند چون یکی از دستورات فقرای نعمة‌اللهی طبق آیه شریفه وَ بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ<sup>۱</sup> بیداری اسحار است که خود

۱. سورة الذاریات، آیه ۱۸.

بزرگان آن طریقت عموماً مراقب و غالباً در تابستان و زمستان یک ساعت به اذان صبح بیدار می‌شوند.

اهالی آنجا غالباً زراعت پیشه و از بیکاری احتراز دارند و مرحوم حاج ملاسلطانمحمد و اخلاف ایشان نیز در تشویق آنان به کار جدّ وافر داشته و دارند. آب قنات بیدخت در زمان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد خیلی کم بوده و بر اثر جدّیت ایشان در کار قنات و تنقیه آن زیاد شده و باغ هم در بیدخت قبل از ایشان نبوده و ایشان شخصاً باغی ایجاد نموده و دیگران را هم تشویق کردند به طوری که حالا خیلی فراوان است، و به طور کلی در زراعت و غرس اشجار به واسطه تشویق زبانی و عملی که از آنها شده و می‌شود خیلی جدّی و خبره و استادند.

مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه فرزند و جانشین مرحوم حاج ملاسلطانمحمد در آوردن کسبه و تشویق آنها به کار جدیت زیاد نموده و مسگر و آهنگر و کفّاش از خارج آوردند و تشویق نمودند سایر کسبها هم در بیدخت رواج یافت، کوزه گری نیز در گناباد منحصر به بیدخت و مند می باشد ولی در مند ظروف کاشی نیز از خاک چینی از سنگ می ساختند و اکنون کاشی می سازند ولی به خوبی سابق نیست، جناب آقای صالح علیشاه یک نفر استاد کاشی ساز را به نام استاد علی اکبر به بیدخت آورده و کمک های مالی هم نمودند وی مدتی در بیدخت بوده ولی پس از مرگ او صنعت کاشی سازی در بیدخت از بین رفت چون او به دیگری تعلیم نداد. از جمله صنایع آنجا که در غالب دهات گناباد نیز هست کرباس بافی است که در بیدخت بسیار خوب می بافند، پارچه های دیگر هم برای سفره و حوله و شمد می بافند که خیلی مرغوب است، تجارت نیز در آنجا فعلاً زیاد است و عده ای به بازرگانی و صادر نمودن کالاهای داخلی و وارد کردن لوازم زندگی اهالی از خارج مشغول می باشند.

بیدخت قبلاً دارای یک قنات بوده ولی چون مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد دور از آب بود جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه فرزند و جانشین مرحوم حاج ملاعلی (والد بزرگوار نگارنده) در سال ۱۳۴۲ قمری مطابق ۱۳۰۳ شمسی تصمیم به احداث قناتی گرفتند که آب آن در مزار جد بزرگوارشان ظاهر شود، و مشغول کار شدند و در سال ۱۳۴۵ در صدمتری بالای مزار ظاهر گردید و آن را صالح آباد نام نهادند، و از آن به بعد مرتب شبانه‌روزی (هر هشت ساعت یک عده به نوبت) مشغول کار در قنات هستند و امروز آب آن خیلی خوب و زیاد می‌باشد و اکنون عمق چاه اولی (مادره قنات) در حدود ۱۲۵ متر است.

یکی از آثار تاریخی آن مسجد آن است که توسط حاج عبدالباقی بیدختی بنا شده و حاج عبدالباقی داماد حاج ملاحسین قوژدی بوده و مرحوم حاج میرزا حسن ریابی پدر مرحوم آقا میرزا عبدالحسین نیز داماد پسر حاج ملاحسین بوده و همه از اشخاص معروف و ثروتمند و نیکوکار گناباد بودند، حاج عبدالباقی پدر مرحوم ملاعبدالعلی بیدختی و ملاعبدالعلی پدر عیال مرحوم حاج ملاصالح و جد امی مادر آقای صالحعلیشاه و مرحوم ملامحمد صدرالعلما بوده و این مسجد در اواخر قرن دوازدهم بنا شده ولی تاریخ اتمام محراب آن سال ۱۲۰۴ است، که در بالای محراب پس از آیه شریفه *إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ*<sup>۱</sup> که گچ‌بری شده تاریخ آن و نام ساعی محمدعلی زنگویی و عمل محمد امیر کاخکی نوشته شده است ولی اصل بنای مسجد چند سال قبل از آن تاریخ بوده، بعداً نیز در این مسجد تعمیراتی شده و چند سال قبل هم شبستان آن توسعه داده شد و اخیراً هم تعمیراتی در صحن و ایوان داخل مسجد انجام گردیده است و اضافاتی هم از طرف جناب آقای

۱. سوره توبه، آیه ۱۸.

صالح علیشاه شده است.<sup>۱</sup>

پس از آن که حاج عبدالباقی مسجد را به پایان رسانید به همت او جمع دیگر از نیکوکاران بیدخت نیز مجتمع شده و جوهری گرد آورده ابتدا مدرسه دینیه را در سال ۱۱۸۰ قمری طبق وقفنامه که موجود است بنا نموده و بعداً حمامی ساختند و بعد از اتمام کار مسجد و مدرسه، ملامحمد صالح را که شخص زاهد متقی و دانشمندی بود و در شوراب که دهی دورافتاده است سکونت گزیده و منزوی بود به اصرار زیاد برای تصدی امور شرعیته بیدخت از امامت جماعت و تدریس در

۱. در فاجعه زلزله اخیر گناباد که در ساعت دو و پنجاه دقیقه بعد از ظهر گناباد مطابق دو ساعت و بیست دقیقه پس از ظهر تهران روز شنبه ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ واقع شد بر اثر شدت زلزله که ابتدا افقی و سپس عمودی و سپس دوری بود منجر به خرابی ها و تلفات بسیار در کاخک و غیر آن گردید، ساختمان ها هم تقریباً به کلی منهدم شد. در بعض دهات گناباد نیز با آن که تلفاتی نبود خسارات زیادی داشت، از جمله در بیدخت بیشتر منازل و ساختمان ها خرابی پیدا کرد و در مزار سلطانی هم خساراتی وارد آمد که به دستور و مراقبت خودم با جدیت مشغول تعمیر شدیم ولی به خود بنا بحمدالله خسارتی وارد نیامد، در مسجد بیدخت نیز خرابی وارد شد و یک پایه از پایه های شبستان مسجد و سقف یک چشمه آن خراب شد، و در همان موقع جناب دکتر سید مهدی خان حسابی حفظه الله و جزاه الله خیراً که از فقرای بسیار با محبت و از افسران عالی رتبه وزارت کشور می باشند خواهش کردند که شبستان مسجد را از نو بسازند و خرج آن را ایشان بپردازند، لذا طبق خواهش ایشان همه شبستان خراب و با وضع بسیار آبرومند و زیبایی توسط حاج ابراهیم هاشمی معمار بیدختی تجدید بنا گردید، و ضمناً نگارنده منزل کوچکی هم که وصل شبستان بود خریداری و ضمیمه آن ساختمان نمودم، ایوان مسجد هم از طرف اداره باستان شناسی شروع به تعمیر گردید، قبلاً نیز بندگان جناب آقای صالح علیشاه قدس سره قبل از رحلت خود در قسمت غربی مسجد قسمتی را از منزلی که به همین نظر خریده بودند جزو مسجد نموده و از جمله محلی را وصل به مسجد ساختند که دربی هم به مسجد دارد و وقف بر مسجد نمودند که جزو مسجد نباشد، تا کسانی که شرعاً نمی توانند به مسجد بیایند بتوانند در آن محل حاضر شده از مواعظ و نصایح و عاظ استفاده برند.

چون بر اثر زلزله به بسیاری از منازل خیلی خرابی وارد آمد، از طرف وزارت آبادانی و مسکن در قسمت جنوبی مزار متبرک شروع به ساختمان دویست دستگاه خانه و دبستان و دبیرستان و حمام و مهدکودک و پارک شهر شد و تا اول مهرماه ۱۳۴۸ آماده گردید و خیابان های آن نیز آسفالت و برق کشیده شد و بسیار زیبا گردید، و روز ششم شهریور ۱۳۴۸ مطابق چهارم جمادی الثانیه ۱۳۸۹ محمد رضاشاه پهلوی دوم برای بازدید بدان جا آمد. اراضی آن نیز آنچه مربوط به اماکن عام المنفعه بود که پنجاه هزار مترمربع می شد از طرف نگارنده بلاعوض واگذار و بقیه نیز از طرف مالکین دیگر با تخفیف زیاد و به قیمت ارزان به فروش رسید.



مدرسه به بیدخت آوردند و امور مسجد و مدرسه را به ایشان واگذار نمودند، و ملامحمد صالح فرزند سلطانمحمد و او فرزند حاج محمد و او فرزند قاسمعلی بوده که از طایفه بیچاره بوده و از شیراز به گناباد آمده و در آنجا سکونت گزید و به واسطه زهد و تقوا در آنجا منزوی شد، پس از ملامحمد صالح فرزندش ملا محمد و سپس فرزند او حاج ملاحلی که همه آنها از فقها و زهاد به نام گناباد بودند عهده دار امور شرعیته بیدخت گردیدند. بعد از حاج ملاحلی فرزندش حاج ملاح صالح، و سپس فرزند ایشان مرحوم ملامحمد صدرالعلما جدّ امی نگارنده که هر دو از فقها و مورد وثوق عموم اهالی بودند این مقام را حایز شده، و پس از فوت آقای صدرالعلما که در بیستم شعبان ۱۳۷۶ مطابق دوم فروردین ۱۳۳۶ اتفاق افتاد فرزند ایشان آقای حاج میرزا علیمحمد سلطانپور خالوی نگارنده به جای پدر نشستند.

منظره‌ای از صحن کوثر مزار سلطانی بیدخت بعد از زلزله

بیدخت دارای سه آب‌انبار بزرگ برای مصرف عمومی است که اولی توسط حاج ملاحسین قوژدی در پایین آبادی ساخته شده و علت ساختن آن به طوری که

مشهور است آن بوده که شبی حاج عبدالباقی در قوژد بوده و سحر به حمام رفته و چراغی نداشته، بعداً حاج عبدالباقی به بیدخت آمده و دستور ساختن پیه سوز داده و آن را برای حمام قوژد فرستاد، حاج ملاحسین که آن را دیده بود پرسیده بود که چه کسی آن را آورده؟ گفته بودند حاج عبدالباقی آن را از بیدخت آورده، او ناراحت شده و تصمیم به ساختمان آب انباری در بیدخت گرفته چون بیدخت در آن موقع آب انبار نداشته و پس از اتمام آب انبار گفته بود اگر می خواهید خیراتی بسازید این طور خیرات بسازید نه پیه سوز! آب انبار دوم در جلوی درب صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد از طرف مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه شروع به پی ریزی آن شد ولی مصادف با کشته شدن ایشان گردید و به اتمام نرسید و بعداً توسط جناب آقای صالح علیشاه به اتمام رسید، سومی نیز توسط حضرت آقای

منظره‌ای دیگر از خرابی زمین لرزه مزار سلطانی بیدخت

صالح‌علیشاه در خیابان جدیدالاحداث صالح‌آباد در سال‌های ۶۲-۱۳۶۱ قمری مطابق ۲۲-۱۳۲۱ شمسی ساخته شد و چند آب انبار کوچک‌تر نیز در صحن مزار و در اول و وسط کشتوان صالح‌آباد برای استفاده زارعین و عابریین ساخته شد، ولی در عین حال همه این آب‌انبارها به واسطه ازدیاد جمعیت بیدخت و واردین و مترددین کفایت نمی‌کند و در آخر سال بی‌آب می‌شوند.

بیدخت دارای چهار حتمّام عمومی است که دو تای آن (یکی زنانه و یکی مردانه) از سابق است و دو تا هم در سال ۱۳۶۷ قمری مطابق ۱۳۲۷ شمسی از طرف حضرت والد بزرگوار ساخته شده و هر کدام چند دوش و نمره هم دارد و خزینه آن برای داشتن آب است و مردم از دوش استفاده می‌کنند و آن نخستین حمام دوشی است که در گناباد ساخته شده ولی بعداً جاهای دیگر هم ساخته شد، و در دو سال اخیر همه حتمّام‌های گناباد به دستور اداره بهداشتی تبدیل به دوش گردیده از جمله دو حتمّام سابق بیدخت هم از طرف شهرداری بیدخت و اهالی با وضع زیبایی به دوش تبدیل گردیده است.

مدرسه قدیمه آن دارای چند نفر طلبه و مدرّس است و خود نگارنده هم در آنجا تدریس دارم، یک باب دبستان شش کلاسه پسرانه و یکی هم دخترانه در بیدخت وجود دارد، که زمین هر دو از طرف آقای صالح‌علیشاه و اهالی واگذار شده و خود فرهنگ ساختمان نموده است و اخیراً هم دبیرستانی به نام دبیرستان معرفت<sup>۱</sup> تأسیس گردیده است، در مانگاهی هم از طرف دولت ایجاد شده که دارای پزشک و چند نفر کارمند می‌باشد و اخیراً نیز از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه زمینی در حدود سیزده هزار مترمربع برای ساختمان بیمارستان واگذار و انجمن خیریه‌ای برای ساختمان آن تشکیل گردیده و امید است به زودی کار آن خاتمه یابد و انجام پذیرد و مورد استفاده واقع شود و این بیمارستان به نام بیمارستان

۱. این دبیرستان پس از رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه که متأسفانه در ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ (۶ مرداد ۱۳۴۵) اتفاق افتاد به یادبود نام مقدّس آن بزرگوار به دبیرستان صالح موسوم گردید.

صالحیه بیدخت نامیده شده است.

از سال ۱۳۳۲ شمسی شهرداری در آنجا تأسیس شده و کارخانه برقی نیز بر اثر مساعی جناب آقای صالح‌علیشاه ایجاد و بعداً شهرداری هم شرکت کرد و امور کارخانه به شهرداری واگذار گردید.<sup>۱</sup>

مزار مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد سلطان‌علیشاه و صحن‌های تابعه آن از آثار بسیار مهم و زیبای گناباد و بیدخت می‌باشد که در طرف قبله بیدخت بالای بلندی واقع شده و خود بقعه هشت متر در هشت متر خیلی مجلل است، و چهار صحن نیز به نام‌های صحن بالا و پایین و کوثر و فردوس ضمیمه آن است که صحن فردوس متصل به تکیه است که برای روضه‌خوانی ساخته شده و پی‌ریزی مزار به توسط مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه شروع گردید و معمار اولی مرحوم حاج ابوالقاسم توکلی معمار یزدی بود که سقف گنبد و پایه‌های اطراف و بسیاری از بناهای تابعه مزار توسط ایشان بنا شده است. ایشان در تاریخ هفت فروردین ۱۳۳۹ مطابق شوال ۱۳۷۹ مرحوم شدند، ولی همه ساختمان‌ها و کارهای آن بعداً

منظره‌ای دیگر از خرابی مزار پس از زمین لرزه

۱. پس از زلزله اخیر گناباد برق منطقه‌ای گناباد شبانه‌روزی گردید و برق بیدخت هم ضمیمه آن شد.

توسط جناب آقای صالح علیشاه واقع شد و بعضی دوستان و پیروان هم کمک‌هایی نمودند، از جمله گنبد بقعه و کاشی‌کاری آن و آینه‌کاری و مرمر ازاره داخل بقعه توسط مرحوم آقای امیر مصطفی خان امیر سلیمانی حاج مشیرالسلطنه که در دوازده صفر ۱۳۸۱ مطابق چهار مرداد ۱۳۴۰ بدرود زندگانی نمود، انجام شد و مرمر آن از کوه‌های نزدیک گناباد واقع در اطراف خضری که معدن سنگ مرمر خوبی دارد تهیه شد.

یکی از قسمت‌های تابعه مزار، کتابخانه سلطانی است که از طرف آقای صالح علیشاه برای استفاده عموم تأسیس شده<sup>۱</sup> و اکنون قریب چهار هزار جلد کتاب دارد، کلاس اکابر نیز برای تعلیم سالمندان از سال ۱۳۰۷ به همت و دستور ایشان در مزار تأسیس شد، که هر ساله شش ماهه زمستان که شب‌ها بلند و مردم بیکارترند چند نفر برای تعلیم و آموزش مهیا و جدیت زیادی در این امر می‌نمودند تا سال ۱۳۳۸ که از طرف دولت تعلیمات اجباری شروع شد و احتیاج به آن نبود و منظور ایشان از طرف دولت عملی شده بود، لذا ایشان آن کلاس را تعطیل نمودند و درحقیقت نخستین کلاس اکابر که در ایران تأسیس شد از طرف آن جناب و در بیدخت بود، املاکی هم از طرف خود ایشان و بستگان و بعضی فقرا برای مصارف مزار وقف شده است.

یکی از اشخاص نیک آنجا در سابق مرحوم حاج محمدحسن بیدختی بوده که درک خدمت مرحوم نورعلیشاه اول نموده و در طریقت وارد شده بود و در زهد و تقوا و دیانت در بیدخت ضرب‌المثل بوده و عموم مردم آن زمان عقیده تامی به او داشته‌اند، دیگر آخوند ملا محمد و فرزندش حاج ملاعلی که هر دو از علمای مهم

۱. پدر بزرگوارم محلی برای کتابخانه سلطانی و دفتر متولی در قسمت شمال و شمال غربی صحن در نظر گرفته و شروع به ساختمان نمودند. متأسفانه همان اوایل شروع رحلت فرمودند و مدتی به تعویق افتاد و بعداً نگارنده به پیروی از نظریه ایشان آن را تکمیل نمودم. محلی را هم که قبلاً برای تکیه و حسینیه در صحن ساخته بودند چون گنجایش آن برای جمعیت بیدخت کم بود پس از رحلت ایشان توسعه داده شد.

گناباد و مخصوصاً حاج ملاعلی مورد احترام همهٔ علما بوده و نسبت به ایشان احترام کامل مرعی می‌شده و حتی در مشهد نیز مورد احترام علما بوده است، دیگر ملاحیدر محمد که از زهاد معروف آن زمان و درک خدمت نورعلیشاه اول نموده و فرزند سلطانمحمد بن ملادوست محمد بن ملانور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی بوده است، فرزندش جناب حاج ملاسلطانمحمد در زمان خود شهرت جهانی داشت و او پس از تکمیل تحصیلات دینی خدمت جناب حاج محمد کاظم سعادتعلیشاه در اصفهان رسیده و به دخول در فقر و طریقت فایض گردید و در سال ۱۲۹۳ قمری جانشین ایشان شده در بیدخت مستقر شد و فقرای نعمه‌اللہی از همه جا رو به سوی او نمودند، در سال ۱۳۲۷ قمری بیست و شش ربیع‌الاول به وسیلهٔ چند نفر از دشمنان مقتول گردید و در محلی که اکنون آرامگاه اوست مدفون شد، و شرح حال ایشان را در کتاب جداگانه‌ای به نام نبعهٔ علم و عرفان در قرن چهاردهم نوشته‌ام. پس از ایشان فرزندشان به نام حاج ملاعلی ملقب به نورعلیشاه (متولّد هفده ربیع‌الثانی ۱۲۸۴) جانشین شده و همواره در آبادانی و امور خیریه گناباد جدّ وافر داشت و برای پدر نیز آرامگاه بنا نمود، در پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۷ در کاشان مسموم شده و از دنیا رفت و در حضرت عبدالعظیم صحن امامزاده حمزه مدفون گردید، پس از ایشان جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه (متولّد هشتم ذی‌حجه ۱۳۰۸) جانشین پدر گردید و کارهای خیریهٔ پدر و ساختن آرامگاه جدّ را تعقیب نمودند و امور خیریهٔ زیادی به توسط ایشان انجام شده و می‌شود از خداوند مهربان طول عمر حضرتش را خواستارم<sup>۱</sup>.

مرحوم حاج ملاصالح فرزند حاج ملاعلی نیز از علما و پرهیزکاران زمان خود بوده و فرزندش مرحوم ملامحمد صدرالعلما جدّ امی نگارنده نیز در دیانت و فقاقت مشهور و به حسن سلوک معروف و مورد وثوق همه اهالی بود، و عموم

۱. ولی بانهایت تأسف آن بزرگوار در سحرگاه پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۶ مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ در بیدخت به عالم قدس شتافت و همهٔ فقرا را یتیم نمود.

اهالی گناباد از درویش و غیردرویش نسبت به ایشان ابراز علاقه می نمودند، مرحوم کربلایی ملاءعلی کربلایی صفر نیز از اهل منبر و از فضیلتی بیدخت و از مریدان مرحوم حاج ملاءسلطانمحمد بود.

در اطراف بیدخت مزرعه‌هایی هم وجود دارد که غالباً بی‌سکنه و زارعین آنجا در بیدخت ساکن می‌باشند از جمله مزرعه‌ای به نام جعفرآباد که در سه کیلومتری جنوب شرقی بیدخت واقع است که یازده سهم از شانزده سهم آن وقف آستانه قدس رضوی (ع) و بقیه خرده مالک و مربوط به اهالی بیدخت است و زارعین آن نیز سکنه بیدخت هستند، آب آن مانند آب صالح آباد قدری شور و خربزه هر دو بسیار شیرین و لطیف است، سابقاً که کشت تنباکو از طرف دولت مجاز بود تنباکوی آنجا خیلی مرغوب و به‌خوبی مشهور بوده است.

در آنجا مزاری است به نام پیرسراب که موردعلاقه و اعتقاد اهالی است و از همه دهات گناباد برای زیارت بدان‌جا می‌روند و نیازهایی می‌کنند ولی تاریخ قطعی و نام شخص مدفون در آنجا معلوم نیست، و به‌طوری که مشهور است در حدود یک قرن قبل شخصی به نام کربلایی محمدعلی<sup>۱</sup> خواب دیده بود که یک نفر از سراب جعفرآباد که طرف شرقی بیدخت است، به قبرستان بیدخت آمده و در اول قبرستان عصای خود را به قبری زده گفته بود حاج امیر حرکت کن که بلا رسید برویم جوانمرد را هم خبر کنیم و جلوی بلایی را که به بیدخت آمده بگیریم که از اینجا به بعد صدمه نزنند، سپس کسی از قبر بیرون آمده و آن‌دو با هم به طرف بالای قبرستان روی تپه‌ای که بعداً به جوانمرد معروف شد آمده و کسی را از آنجا به نام جوانمرد خواندند، آن‌گاه جوان سفیدپوشی از قبر بیرون آمده و سه نفری آمدند و دست خود را جلوی کوچه‌ای که به طرف پایین و داخل بیدخت از قبرستان می‌رود باز کرده و جلو را گرفتند که بلا رفع شد، سپس هر کدام از آن‌ها به همان محل که از

۱. کربلایی محمدعلی پدر ملاءحسینعلی و او خادم مرحوم حاج ملاءسلطانمحمد بوده است و اکنون نیز فرزندش کربلایی ملاءاسدالله که حدود هشتاد سال دارد همان سمت را دارد.

آنجا خارج شده بودند برگشتند و در آنجا مخفی شدند.

صبح که بیدار شده بود خیلی پریشان بوده، و سحر که برای نماز به مسجد رفت خواب خود را به حاج ملاعلی امام جماعت و حاضرین گفته، آن‌ها تعجب نموده و پس از نماز و تعقیبات مجتمعاً به همان محل که او آن‌ها را در خواب دیده بود رفتند که او همان محل را نشان بدهد و به کوچه معروف به دم‌رود (دررود) که مورد حفاظت آن‌ها واقع نشده بود رفتند دیده بودند همه اهالی آن کوچه حتی سایر جانداران که در آن کوچه بودند (حتی مرغ‌ها) از بین رفته و هلاک شده بودند، ولی از اول کوچه‌ای که آن‌ها دست گذاشته بودند که به داخل بیدخت می‌رود عموماً سالم و به هیچ‌کس آسیب و صدمه‌ای نرسیده بود! که معلوم شد طاعونی بروز کرده و در یک شب همه آن‌ها را از بین برده و بقیه بیدخت به واسطه توجه آن سه نفر از بلا محفوظ ماندند. سپس او محل‌هایی را که هر یک از آن سه نفر در آنجا پنهان شده و به زمین فرورفته بودند نشان داد و اکنون آن سه محل که به نام مزار سراب جعفرآباد در قسمت شرقی و نزدیک مظهر قنات می‌باشد و قبر حاج امیر که در ابتدای قبرستان و متصل به آبادی و اول کوچه دم‌رود است و جوانمرد در بالای قبرستان زیارتگاه عموم می‌باشد، و همه بدان‌ها اعتقاد کامل دارند و حاجت می‌خواهند.

مردم محل قبر حاج امیر را قدری گود کرده و لوحی در زیر خاک به نام حاج امیر یافته بودند، تپه جوانمرد هم اکنون جزو صحن کوثر مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد شده و حجره‌ای در آنجا از طرف جناب آقای صالح علیشاه ساخته شده و مردم برای زیارت و روضه بدان‌جا می‌روند و حاجت می‌خواهند، و مزار سراب هم مورد علاقه عموم اهالی گناباد می‌باشد و از سایر دهات هم برای زیارت بدان‌جا می‌آیند.

دیگر از مزارع تابعه بیدخت مزرعه حصار است که در سه کیلومتری جنوب شرقی جعفرآباد واقع و آب آن نیز قدری شور و خریزه آن در شیرینی و لطافت



مشهور است، دیگر مزرعه میرآباد که در شش کیلومتری جنوب بیدخت در کنار جاده شوسه می باشد و آب آن قدری شور است، دیگر مزرعه زین آباد در سه کیلومتری مشرق بیدخت که آب آن به شیرینی و سبکی معروف و از آب خود بیدخت برای آشامیدن خیلی بهتر است و به سرعت هضم غذا کمک می کند، و با آن که آب آن خیلی کم ولی ملک با برکت و دارای چندین باغ و منظره خوبی است، دیگر مزرعه کوثر که در دو کیلومتری شمال شرقی زین آباد واقع و به همت مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه احداث شده و نصف آن وقف مزار بیدخت گردیده و آن نیز دارای آب بسیار مطبوع و خوبی است و با آن که خیلی کم است با برکت می باشد و چند باغ در آنجا از طرف آقای صالح علیشاه احداث شده است. این امر نیز ناگفته نماند که در بیرجند نیز حدود یک فرسخی آن در دامنه کوه مزرعه ای به نام بیدخت می باشد که جنبه ییلاقی دارد و محل باصفا و خوش منظره ای است. آب آن چون کوهستانی است در سال های خشک خیلی کم و سال هایی که بارندگی می شود زیاد می گردد چند خانوار که زارعین هستند در آنجا سکونت دارند.

## ۶. بیلند

دیگر از دهات گناباد بیلند است که در شمال گناباد قرار گرفته و از جاده شوسه در حدود یک فرسخ به جویمند که در جنوب غربی آن می باشد و دو فرسخ به بیدخت که در جنوب آن واقع شده فاصله دارد.

جمعیت آن طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۲۹۲۰ نفر می باشد. کلمه بیلند هم به فتح باء و هم به کسر آن خوانده می شود و لند به فتح لام بر وزن قند به فارسی به معنی پسر است و به ضم لام به معنی سخن گزاف و یاوه است و چون مردم آنجا اغلب ساده و بی پیرایه و از لاف و گزاف دورند از این رو بیلند به کسر باء گفته شده است و یا آن که به فتح یا کسر باء مخفف به و فتح لام یعنی پسر خوب و بعداً بر اثر

کثرت استعمال لام آن مضموم گردیده است، به هر حال این اسامی پارسی قبل از اسلام است.

بیلند دارای سه آب از سه قنات است یکی آب دیزق به کسر دال و فتح زاء معجمه که قدری از آن در بیلند و مقداری هم در باغ آسیا و قدری هم در بالای قریه قوژد شرب و زراعت می شود، دیگر قنات معروف به زیرزمینی و دیگر قنات بیلند، هوای آنجا از جویمند قدری گرم تر است چون گودتر و از کوهستان هم دورتر است، دارای پنج مسجد بزرگ و کوچک و یک مدرسه قدیمه و یک دبستان دولتی است، مرحوم جدّ امجد حاج ملاسلطان محمد در ابتدای شروع تحصیل مدّتی در مدرسه قدیمه آنجا سکونت داشته و تحصیل می کرده و تحت مراقبت شوهر خواهر خود که یکی از علما و ائمه جماعت آنجا بوده قرار داشته اند، مردم آنجا غالباً ساده لوح و به امور دینی علاقه مند می باشند و تا تحریک و القانات خارجی نباشد کمتر حاضر به خلاف کاری می شوند، و غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند و در امور زراعتی خیلی خبره و جدّی هستند و موقعی که کشت تریاک از طرف دولت ممنوع نبود مردم آنجا حداکثر استفاده را از آن می بردند و اکنون در سایر زراعت ها خیلی جدّی هستند، و نیز شغل قالی بافی در آنجا از سابق معمول بوده ولی قالی هایی که می بافند جنس آن ها متوسط است و قالی خوب کم است، و چون مردم آنجا جدّی و غالباً به کار اشتغال دارند و خرج زیادی هم ندارند از این رو زارعین آن نسبت به سایر دهات ثروتمندتر می باشند. بنای قدیمی مهمّی در آنجا نیست فقط همان مدرسه دینیه نسبتاً دارای قدمت می باشد ولی آثار باستانی ندارد یکی از علمای آنجا مرحوم آخوند ملاعبدالصمد بوده که از شاگردان مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر و مرحوم شیخ مرتضی انصاری بوده و در کتاب طرایق الحقایق هم نام ایشان ذکر شده، و ایشان را با درویش مراده و محبّتی نبوده است، ایشان چند نفر فرزند داشتند که اکبر و عالم آن ها مرحوم شیخ ضیاءالدین بود که در محرم ۱۳۵۴ بدرود زندگانی نمود. و ایشان

پیرمردی منزوی و گوشه‌نشین بوده و با همه محبت داشتند، دیگر از علمای آنجا مرحوم شیخ زین‌الدین بوده که شخص زاهد و ارسته و محتاطی بوده که از همان نظر معاشرت با درویش نداشته و احتیاط می‌کرده ولی راضی هم نبوده که در حضور او ذم درویش بشود و آن نیز از نظر احتیاط بوده که مبادا غیبت محسوب شود، و سه نفر فرزند از ایشان باقی ماند یکی شیخ نظام‌الدین که بسیار دانشمند و جامع علوم معقول و منقول و زاهد و ارسته بوده و در سبزوار سکونت گزیده بود و با درویش نیز نهایت لطف و محبت داشت و فرزندش حاج شیخ محمدتقی معروف به بهلول بود که قضیه مسجد گوهرشاد و انقلاب مشهد در سال ۱۳۱۴ شمسی مطابق ۱۳۵۴ قمری در زمان سلطنت رضاشاه بر اثر نطق‌های ایشان بود و بعداً خودش به افغانستان فرار کرد. فرزند دیگر شیخ زین‌الدین مرحوم آقای شیخ محمد معروف به خراسانی که او نیز جامع معقول و منقول بوده ولی در معقول تبخیر بیشتری داشت، و در اصفهان در مدرسه صدر حجره داشت و سال‌ها به تدریس حکمت و گاهی هم فقه و اصول مشغول و مورد وثوق و علاقه همه اهل علم بلکه همه اصفهانی‌ها بود و به آقا شیخ محمد خراسانی مشهور بود، و نگارنده نیز چندین سال در آنجا نزد ایشان تلمذ نموده و مقداری از شرح لمعه و قوانین و شرح اشارات را نزد ایشان خواندم، ایشان تا آخر عمر ازدواج ننموده و به زهد و ارستگی مشهور بود؛ در سال ۱۳۱۵ شمسی مطابق ۱۳۵۵ قمری در همان‌جا بدرود زندگانی نمود، سومین فرزند شیخ زین‌الدین مرحوم شیخ سلیمان بود که تحصیلاتی نموده و فاضل بود ولی به پایه دو برادر نمی‌رسید و در سلک اهل طریق و تصوف نیز وارد شده بود.

دیگر از علما و وعاظ معروف و مهم آنجا مرحوم شیخ نجم‌الدین معروف به حاج واعظ بوده که محبتی با درویش نداشته و در سال ۱۳۰۶ به عتبات مشرف شده و در سامره از مرحوم حاج میرزا محمدحسن شیرازی استفتایی نموده بود، اتفاقاً در همان‌موقع مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد نیز برای ملاقات میرزا بدان‌جا رفته و

مرحوم میرزا نسبت به ایشان خیلی احترام نموده، در صورتی که مرحوم حاج واعظ گمان آن را از میرزا نسبت به حاج ملاسلطانمحمد نمی برد. سپس حاج واعظ استفتا را مذاکره نموده و میرزا سکوت کرده، جناب حاج ملاسلطانمحمد جواب داده بود. مجدد مرحوم حاج واعظ درخواست جواب نموده و میرزا فرموده بود: با بودن ایشان در آنجا چرا از من می پرسید، جواب همان است که ایشان گفتند.

دیگر از علمای آنجا که مورد اطمینان عامه و درست رفتار بوده و در کارهای دیگران مداخله نمی نموده مرحوم حاج ملاعلی اکبر بوده که با حاج واعظ و شیخ زین الدین و ملاعبدالصمد برادر بوده اند، و فرزند ایشان حاج محمدباقر با خواهرزاده جناب حاج ملاسلطانمحمد ازدواج نموده بود.

دیگر از علمای آنجا که مورد توجه عموم بود حاج ملاشیخ ذبیح الله بود که عالمی منزوی و مورد وثوق عموم و ثروتمند هم بود و با فقرا و دراویش نیز محبت و معاشرت داشت و نگارنده بارها خدمتشان رسیده بودم و در چند سال آخر عمر به واسطه کثرت سن و درد پا از منزل بیرون نمی آمدند، در سال ۱۲۶۸ قمری متولد شده و در سال ۱۳۵۸ قمری مطابق ۱۳۱۸ شمسی در نودسالگی وفات یافت و از فرزندان ایشان دو نفر به نام حاج شیخ محمد حسین روحانی که امام جماعت می باشند و حاج شیخ محمد رضا فعلاً حیات دارند.

از دراویش آنجا یکی ملاعبدالعلی بوده که از فضیلتی گناباد و با جناب حاج ملاسلطانمحمد آشنایی داشته و پس از حرکت ایشان به اصفهان او نیز حرکت کرده و خدمت جناب حاج محمد کاظم سعادت علیشاه رسیده و تلقین ذکر یافت و بعد هم خدمت حاج ملاسلطانمحمد رسید و مورد محبت ایشان بود، و بارها گفته بود آقای سعادت علیشاه به من فرموده اند تو ۹۲ سال عمر خواهی کرد و در اواخر سال نود و یکم عمر خود که سال ۱۳۴۰ قمری بوده در مشهد مشرف بوده و گفته بود چون مرگ من نزدیک است می خواهم به گناباد حرکت کنم؛ سپس به گناباد حرکت نموده در بین راه از درشکه افتاده و بر اثر صدمه همان افتادگی از دنیا رفت.

دیگر از درویش آنجا مرحوم ملامحمدجعفر مجدالاشراف فرزند مرحوم حاج شیخ نجم‌الدین بود که از درویش بسیار با ایمان و استوار بوده، و در طب قدیم نیز اطلاعات داشت مردم به طبابت ایشان عقیده و ایمان کاملی داشتند و قدم و قلم ایشان را با میمنت می‌دانستند، در سال ۱۳۶۷ قمری (۱۳۲۷ شمسی) در سفر حج از دنیا رفت و سه فرزند ذکور از ایشان به یادگار مانده که بزرگ‌ترین آنها آقای محمدعلی دارای نام خانوادگی بیلندی از جوانان نیک و از درویش با محبت می‌باشند، دیگر از درویش آنجا مرحوم ملامحمدباقر سعیدی بود که بسیار ثابت‌قدم و با محبت بود و در حدود نودسال داشت و در سال ۱۳۸۰ قمری مطابق ۱۳۳۹ شمسی وفات یافت. سه فرزند ذکور از ایشان به یادگار مانده است. یکی از وعاظ آنجا نیز حاج شیخ محمدحسین افصحی صدرالمتکلمین است که از فضلا و وعاظ گناباد می‌باشند و ایشان فرزند مرحوم ملاشیخ علی است که امام جماعت و از وعاظ آنجا بوده است.

#### ۷. دلوئی

دیگر از قرای مرکزی گناباد دلوئی است که در حدود چهار کیلومتر با جویمند فاصله دارد و در شمال شرقی آن می‌باشد و قریب پنج کیلومتر هم تا بیدخت مسافت دارد و در شمال غربی آن واقع است، و جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ۱۲۹۳ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۱۲۳۶ نفر است. آب دلوئی و خیبری و مند در ابتدای آن که مادر چاه می‌گویند یکی است و در چاه‌های وسط در بالای رهن دو قسمت می‌شود، یک قسمت به دلوئی می‌رود و قسمت دیگر در دو کیلومتر پایین‌تر باز دو شعبه شده یک شعبه به خیبری و شعبه دیگر به مند می‌رود و در عمق چاه آب‌بندی مفصل شده و روی اساس علمی تقسیم‌بندی گردیده و هر شعبه به یکی از سه آبادی می‌رود و تاریخ این تقسیم و آب‌بندی معلوم نیست. آب خود دلوئی از داخل آبادی نمی‌گذرد بلکه از وسط مند گذشته و در

اراضی غربی و شمال غربی آن زراعت می‌شود و آب خیبری از وسط دلوئی می‌گذرد و مردم دلوئی از آن برای شرب استفاده می‌کنند، چون از زیر منازل می‌گذرد و عمق آن کم است و پایاب دارند به همین جهت اشجار کمتر دارد.

سابقاً ذکر شد که در فرهنگ انجمن آرای ناصری و فرهنگ نوبهار دلوئی با او ذکر شده و آن اشتباه است که یا از خود مؤلف یا از ناسخ ظاهر شده چون عموم اهالی گناباد با دال تلفظ می‌کنند و معلوم است که اهل البيت اذری بما فی البيت.

باغات آنجا خوب و مردم آن غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند. غالب اوقات بین اهالی اختلافات و دسته‌بندی وجود دارد، ولی اگر محرّکی نداشته باشند این اختلافات کمتر بروز می‌کند.

دارای مسجد و مدرسه علوم قدیمه و یک دبستان است و مسجد و مدرسه، موقوفاتی هم دارند و مدرسه قدیمه چندین سال محل دبستان بود و درآمد موقوفات آن صرف امور دبستان می‌شد، ولی اخیراً برای دبستان محلی ساخته شده و مدرسه مجدداً برای تدریس علوم قدیمه در نظر گرفته شده است، برای مسجد هم موقوفاتی معین شده از جمله وقفی است که کربلایی باقر خلف مرحوم کربلایی معصوم اهل دلویی نموده و عبارت از شانزده فنجان و نیم آب دلویی و پنجاه من زمین و تاریخ آن شوال ۱۲۸۰ قمری است که بر امام جماعت وقت دلویی وقف نموده است، و تعیین امام جماعت موظف به صواب دید و تصدیق مرحوم حاج ملاسلطان محمد و امام جماعت مسجد بیدخت و تصدیق اعدل اولاد ایشان موکول گردیده و رونوشت آن در اداره اوقاف گناباد موجود است.

محلی نیز در آنجا به نام دارالشفاء موجود است که مورد علاقه اهالی بوده و به طوری که مشهور است یک نفر که از دست عاجز و فلج بود در شب‌های روضه خوانی در آنجا متوسل شده و شفا یافته است، جدّ امجد نگارنده مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در کتاب سلطنة الحسین (جلد اول، حکایت ششم از قصه اولی) ذکر می‌کنند: نام آن شخص حاج محمد بوده و پس از این قضیه به نام کربلایی

فاضل مشهور شده، و به طوری که در آنجا ذکر می‌کنند کربلایی فاضل اهل دلوثی بوده و دست او خشکیده و استخوان‌های دستش در کیسه آویزان بوده و آن شب که حالش منقلب شده روی خاکستر در آنجا خوابیده و گریه زیادی کرده در آن حال او را خواب در ربوده، و حضرت امیرالمؤمنین علی را در خواب دیده که فرموده بود برخیز، او حرکت کرده و دست خود را سالم دیده. و آن نور از پشت بالا رفته به جانب قبرستان که نزدیک مشرق دارالشفا است رفته و آن مرد هم از عقب به قوه جذب نور رفته و مردم هم آن نور را مشاهده کرده بودند، چون به خود آمده بود استخوان‌ها را نیز ندیده! و دست او از آن به بعد کاملاً سالم شده بود! و از آن به بعد مردم برای زیارت او و آن محل هجوم آورده و آنجا اکنون به نام دارالشفا موسوم است، و در همان جا پس از ذکر اشعار مربوط به این قضیه و ذکر خود قضیه عبارت مرحوم حاج ملاعلی جدّ امّی خود را در این باب و قضیه مربوط به آن را و شهرتی که در هرات پیدا کرده نقل نموده و مرحوم حاج ملاعلی سفر خود را به هرات که پس از اسیری بوده در سال ۱۲۴۰ قمری ذکر نموده است.

شرح این قضیه در همان اوقات توسط یک نفر به تخلص محزون به نظم آورده شده و در همان کتاب سلطنةالحسین مفصلاً مذکور و قریب یکصد و چهل بیت است و خلاصه آن این است که در زمان حاج محمد (اواخر قرن دوازده هجری) که اهل دلویی بوده، حاکمی در گناباد بود از سادات محترم به نام میرمحمی‌الدین که با مردم در نهایت عدالت و شفقت و مهربانی رفتار می‌کرد و خیلی متدین و صحیح‌العمل بود و به واسطه حسن سلوک و عدالت که داشت معروف به انوشیروان شده بود، او حاج محمد را برای خدمت خود خواسته و مدّتی مستخدم حاکم بود ولی به واسطه دیانتی که داشت پس از چندی پشیمان شده و شبی که برای انجام مأموریتی به خارج آبادی رفت از خداوند خواست که او را از آن کار خلاصی دهد، در همان موقع بر اسب سوار بود ناگاه از یک پس کوچه سواری با تاخت نمایان شد و اسب او رم کرده و او را به زمین انداخت، و استخوان

شانه و بازو و ساق او به کلی شکست و خرد شد به طوری که ریزه‌هایی از استخوان‌ها بیرون ریخت، و بعداً که او را به منزل آوردند شکسته‌بند هم نتوانست آن را اصلاح کند و هرچه معالجه و مداوا کرد اثری ننمود و مدت‌ها در بستر خوابیده و مشغول معالجه بود، و بالاخره گوشت‌ها فاسد شده و به چرک مبدل گردید و همه‌اش ریخت و دست خشک شده فقط استخوان باقی ماند، و خودش معتقد بود که چون خدمت حاکم می‌نمود به این بلا مبتلا شده است، شش سال در رنج و زحمت بود و دست خود را در کیسه‌ای بسته بود که استخوان‌ها نریزد و به جایی تصادف نکند، تا آن‌که محرم ۱۱۸۶ قمری رسید و در مجلس عزاداری مرتب حاضر می‌شد و گریه زیادی می‌کرد و در یک مجلس در شب عاشورا خیلی شیون می‌کرد و با یک دست به سروصورت می‌زد، نادانی از راه سرزنش به او گفت چرا به یک دست به سر می‌زنی؟ او خیلی ناراحت و دلگیر شد ولی جوابی نداد، و با همان حال اندوه به مجالس می‌رفت تا در شب چهاردهم ماه که اتفاقاً خسوف واقع شده بود، گریه و شیون زیادی در مجلس عزاداری کرد و روز قبل هم خیلی گریه کرده و از کدورت غذا نخورده بود آن شب پس از ختم مجلس عزا با همان حال انقلاب به منزل رفت و غذا خواست عیالش غذا آورد و اطفال را برای خوردن غذا خواست عیالش گفت آن‌ها از گرفتن ماه و این‌که به سبب گناهان مردم ماه گرفته خیلی ترسیده، و گریه زیادی کرده و غذای خود را برای رضای خدا به یتیمان داده‌اند، او به عیالش گفت پس من هم از بچه‌ها نباید کمتر باشم و غذا را برداشته بیرون رفت و در کوچه یک نفر فقیر غریبی را دید و غذا را به او داد و برگشت و در رختخواب خود خوابید، و مشغول خواندن اشعار مرثیه حضرت سیدالشهدا(ع) شد و گریه می‌کرد و با همان حال به خواب رفت، در خواب دید در مسجدی با جمع زیادی مشغول عزاداری و گریه و زاری بر حضرت سیدالشهدا(ع) است و جمعی در گوشه‌ای نشسته مشغول سوگواری هستند، و در بین آن‌ها شخصی بود نورانی که گویا نور از او به آسمان بالا می‌رود و عمامت



نورانی سبزی دارد و لباس عزا پوشیده و اشک او مرتب سرازیر است، ناگاه صدای او بلند شد و مردم خاموش شده گوش به کلام او دادند فرمود؛ ای مردم از گناهان خود توبه کنید و با یکدیگر به محبت و مهربانی رفتار نمایید و کینه‌ها را از دل بیرون کنید و به احکام الهی عمل نمایید تا خداوند هم بر شما رحم نماید، گرفتن ماه علت معنوی آن گناهان شماس است، من جلو رفته پرسیدم شما کیستید؟ گفت من امیرالمؤمنین علی (ع) می‌باشم، من به دست و پای او افتاده و خواستم با همان دست شل خود او را در آغوش بگیرم و دست‌های من به بازوی او رسید و احساس خوبی کردم، در این بین از شدت انقلاب بیدار شدم و در حال بیداری منزل خود را پر از نور دیدم و از دیدن آن حرکت کرده فریادم به گفتن یا علی بلند بود، آن نور از دهلیز خانه بیرون رفت، من هم دنبال او رفتم و همه جا را در آن شب تاریک روشن دیدم به طوری که قبرستان با آن که پانصد قدم با من فاصله داشت و همه قبور را دیدم و شناختم، در این بین آن نور به آسمان بالا رفت و از نظر من پنهان شد و من شروع به گریه و زاری نمودم و از فریاد گریه و یا علی گفتن من عیالم از خانه بیرون دوید همسایه نیز از خانه‌اش بیرون آمد و هر دو گفتند موقعی که بیرون آمدیم آن نور را از دور دیدیم و من از شدت شوق متوجه دست خود نبودم، ولی آن دو متوجه دست من شده آن را صحیح و سالم یافتند و فریادشان از خوشحالی بلند شد من بعداً نگاه کرده و قدری امتحان کردم دست خود را کاملاً صحیح و سالم یافتم و منزل من دارالشفای شد.

چون دارالشفای دلوثی نزد مردم گناباد محترم و مقدس و همه بدان معتقد و علاقه‌مندند و قضیه آن به اجمال متواتر است ولی از شرح آن اطلاعی ندارند لذا من در اینجا مناسب دانستم که مشروحاً ذکر کنم، و چون جدّ امجد در سلطنة الحسین اشتهار آن را و نیز در همان جا نقل از جدّ خود مرحوم حاج ملاعلی که در صدق و زهد و علم و عمل منکری نداشته ذکر نموده‌اند از این رو می‌توان به صحت آن اطمینان و یقین پیدا کرد، به اضافه در همان جا از حاج ملاعلی نقل کرده‌اند که در

هرات از شخص شیعه موثقی شنیدند که در زمان ایالت کامران میرزا کربلایی فاضل به هرات رفته رییس علمای اهل سنت آنجا به نام آخوندزاده موضوع را شنیده او را احضار و پرسیده بود که آیا صحت دارد که تو گفته ای علی (ع) دست مرا که خشک بود شفا داده؟ گفته بود بلی، آخوندزاده گفته بود پس دستی که علی (ع) شفا داده باشد نباید به آتش بسوزد! و اتفاقاً فصل زمستان بوده و منقلی پر از آتش نزد او بود گفته بود اگر راست می گویی دست خود را در آتش ببر، فوراً دست خود را تا مرفق زیر آتش برده و مدتی نگاهداشت، آخوندزاده گفته بود بیرون بیاور، پس از بیرون آوردن دیده بود که آتش در آن تأثیر ننموده! بعداً مقداری وجه برای خرج راه به او داده گفته بود از این ولایت زودتر برو که اگر بمانی اذیت من به تو خواهد رسید.

مردم آنجا غالباً متلون المزاج و مختلف العقیده هستند و ثبات رأی در میان آنها کم است ولی البته عمومیت ندارد و اشخاص نیک نیز در آنجا زیادند، یکی از محترمین و منتقدین آنجا حاج حسینعلی بیگ بوده که مدت ها از طرف حکام و امرای طبس نایب الحکومه گناباد بوده و دو فرزند ذکور داشت یکی حاج اسکندرخان و دیگری آقا اسماعیل خان مظفر السلطان که اولی پس از پدر نیابت حکومت داشت و در سال ۱۳۰۴ قمری به قتل رسید، و پس از او مظفر السلطان مدت ها نایب الحکومه بود و در سال ۱۳۴۱ قمری به مکه مشرف شده و در بین راه مریض شد و از دنیا رفت.

حاج حسینعلی بیگ و حاج اسکندرخان خیلی متمول و ثروتمند بوده و مقداری از املاک خود را وقف بر امور بریه مختلفه و بر روضه خوانی نموده اند و آبادی دلویی به واسطه آنها بوده است.

از علمای آنجا ملاءسکری که اصلاً اهل بیدخت و پسر ملامحمدحسن بیدختی بزرگ و عموی ملاحسن کوچک همشیره زاده مرحوم حاج ملاءعلی بیدختی بود و مدت ها در کاشمر سکونت داشت، از این رو بعضی او را اهل کاشمر

گفته‌اند ولی اصلاً گنابادی و عموی همشیره زاده حاج ملاعلی بود و بعداً اهالی دلوئی با موافقت حاج ملاعلی که امام جماعت بیدخت بود - از نظر این که تصدیق امام جماعت بیدخت طبق وقفنامه آب مسجد دلوئی برای امام جماعت دلوئی لازم است - ملاعسکری را که برادرش ملامحمد، شوهر خواهر حاج ملاعلی بود برای امامت جماعت و بیان احکام و مسایل شرعی به دلوئی آورده و فرزند ایشان شیخ محمدحسین نیز از فضیلت گناباد و شخص نیکی بود و نگارنده ایشان را بارها ملاقات نموده بود؛ دیگر مرحوم حاج ملامحمد که امامت جماعت آنجا را داشت و دارای فضل و کمال بود و در رشته فقر و سلوک نیز وارد و ثابت قدم بود، در خدمت جناب آقای صالح علیشاه در سال ۱۳۲۹ قمری به مکه مشرف شد و مورد وثوق همه اهالی بود و در رمضان ۱۳۵۱ قمری در سجده نماز سگته کرد و پس از چند ساعتی بدرود زندگانی نمود. از فقرای بامحبت آنجا یکی کربلایی ملامحمد بود که بسیار باایمان و در عقیده خود استوار بود و در سال ۱۳۵۱ قمری از دنیا رفت و در بیدخت در صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد مدفون گردید، سه فرزند ذکور که همه درویش و بامحبت‌اند به یادگار گذاشت؛ دیگر کربلایی محمدحسین که از فقرای بسیار بامحبت بود و مختصر تحصیلات علمی داشت فرزندش شیخ مرتضی کفایتی نیز درویش بامحبتی است.

## ۸. خیبری

دیگر از دهات مرکزی خیبری است که متصل به دلوئی و در شمال شرقی آن واقع شده است و ابنیه و ساختمان‌های آن دو آبادی به یکدیگر متصل است و از موضع معینی از یکدیگر جدا می‌شوند، و با این که به یکدیگر متصل می‌باشند لهجه اهالی آن دو با یکدیگر فرق دارد و در محل جدا شدن دو منزلی که به هم متصل هستند یکی جزو دلوئی و دیگری جزو خیبری است و ساکنین آن دو دارای دو لهجه متفاوت می‌باشند.

آب قنات آن همان‌طور که قبلاً ذکر شد در مبدأ با دلوئی و مند یکی است و بعداً به توسط آب‌بند از یکدیگر جدا می‌شوند. جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۳۹ نفر ولی آنچه نزد مردم معروف است زیاده‌تر از هزار نفر نفوس دارد و طبق آماری که شنیده شد در حدود ۱۵۰۰ نفر سکنه دارد.

آب آن گواراست و از وسط دلوئی می‌گذرد و خرچنگ هم در آن زیاد است، باغات آن هم خوب و زیاد و اهالی آن در پرورش درخت تاک (انگور) خبره و بااطلاع هستند، موقعی که کشت خشخاش ممنوع نبود تریاک آنجا در خوبی جنس معروف و بهتر از تریاک سایر دهات بود.

اخلاق اهالی آنجا نیز با اخلاق مردم دلوئی فرق دارد و غالباً بین اهالی این دو آبادی اختلاف نظر و کدورت موجود است و مردم آنجا غالباً در کارها به‌مماطله و مسامحه کاری شهرت دارند.

ساختمان تاریخی و قدیمی در آنجا نیست و فقط دو مسجد کوچک دارد که آن‌ها نیز اهمیت تاریخی ندارند و جدیدند. از روحانیین سابق آنجا مرحوم آخوند ملاحسن بود که همشیره‌زاده مرحوم حاج ملاعلی بیدختی و فرزند آخوند ملامحمد و مانند پدر امامت جماعت آنجا را داشته و دارای فضل و کمال و زهد و تقوا بوده و در رشته سلوک و تصوف نیز وارد بوده است، پس از او فرزندش ملامحمد امامت جماعت آنجا را داشت و پس از مرگ او شیخ محمدحسین فخرالشریعه برادر کوچک ملامحمد امام جماعت آنجا گردید و هر دو داماد مرحوم حاج ملاصالح بیدختی فرزند حاج ملاعلی بودند، فرزند ملامحمد، شیخ محمد حسن نیکخواه و فرزند فخرالشریعه، یدالله تابان است که هر دو حیات دارند و خاله‌زادگان جناب آقای صالح‌علیشاه می‌باشند ولی هیچ‌کدام امامت جماعت را عهده‌دار نشده‌اند.

یکی از وعاظ و فضلاء آنجا مرحوم حاج شیخ ذبیح‌الله مدنی بود که شخص فاضل و از علم حدیث هم اطلاع داشت و منبر می‌رفت، با بیدخت هم معاشرت

داشت و منبر ایشان مورد پسند مردم بود و چون با همه کس با محبت رفتار می‌نمود و معاشرت داشت مردم از ایشان رضایت داشتند، از فامیل ایشان چند نفر از جمله مادرشان از دراویش و بسیار بامحبت بودند، فرزندش حاج شیخ محمد مدنی از وعظ و روحانین گناباد می‌باشند.

دیگر مرحوم مآخدا داد که پیرمردی بسیار متدین و صادق و روشن ضمیر و در فقر و طریقت وارد و قریب نود سال عمر کرد. نگارنده قرآن مجید و چند جلد کتاب فارسی را نزد ایشان خوانده و تلمذ نمودم و حق بزرگ تعلیم به گردن من دارند، در حدود هفتاد سال در فقر و تصوّف قدم زد، منبر هم می‌رفت ولی منبر ایشان خیلی مورد توجه مردم نبود؛ تا دو سال به مرگ خود مرتباً پنجشنبه و جمعه ماه رجب و شعبان را حتی در چله تابستان روزه می‌گرفت و گاه هم تمام دو ماه را روزه می‌گرفت و در دو سال آخر عمر به واسطه ضعف بنیه نتوانست روئیه خود را ادامه دهد، قوه بینایی و شنوایی تا آخر عمر خوب بود و ضعیف نشده بود. در سه‌شنبه چهار ربیع‌الاول سال ۱۳۷۱ قمری بدورد زندگانی گفت.

از اعیان و منتفدین آنجا مرحوم کربلایی غلامرضا بوده که در تنومندی و بلندی قد در همه خراسان معروفیت داشته است و دیگر برادر او حاج مهدی بیک از منتفدین آنجا بوده و خواهرش عیال مرحوم آخوند ملاحسن بوده است، فرزندش آقای محمدعلی نیکخواه نیز که در رشته فقر وارد است از اعیان گناباد می‌باشد و مدتی رییس امنیه خواف و مدتی هم رییس امنیه گناباد بود ولی سال‌هاست که از آن استعفا داده و به شغل کشاورزی و رسیدگی به املاک خود اشتغال دارند، و در امور زراعتی خیلی خبره و بااطلاع و از اوضاع عمومی و طبیعی گناباد و اراضی و آبادی‌ها و کوه‌ها و دشت‌های گناباد خیلی مطلع می‌باشند.

## ۹. مند

مند نیز یکی از قرای مرکزی گناباد است که در شمال غربی دلویی واقع شده و

فقط باغات و اراضی زراعتی دلوئی بین آنها فاصله است. مردم آنجا غالباً متدین و سلیم‌التفس می‌باشند و اختلاف و نزاع در آنجا کم است. میم آن مکسور است و به ضم میم یکی از دهات صنعا و یمن است.

آب دلوئی از وسط آن می‌گذرد و قنات آن به نام خدا آفرید است و برای خوردن گواراست و همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در مادریه با آب دلوئی و خیبری یکی است و بعداً پنج قسمت می‌شود، دو قسمت آن به دلوئی و سه قسمت دیگر قدری پایین‌تر باز دو قسمت می‌شود نصف به خیبری و نصف به مند می‌آید، و شاید به این جهت خدا آفرید نامیده شده است و دلوئی و خیبری رشته دیگری هم دارند که ضمیمه آن می‌شود ولی مند فقط همان یک رشته را دارد و قنات دیگری ندارد و تاریخ تقسیم و علت این که این‌طور تقسیم شده معلوم نیست.

جمعیت مند در حدود ۱۰۰۰ نفر است و اکثر آنها زارع و بعضی هم دارای کسب‌های دیگر هستند از جمله ساختن ظروف کاشی در آنجا زیاد است و سابقاً کاشی‌های آن خیلی خوب و استادان ماهری داشته ولی متأسفانه صنعت خود را به شاگردان تعلیم کامل ندادند از این رو فعلاً کاشی آنجا خوب نیست، و من در یکی از موزه‌های تهران کاشی به نام آنجا مربوط به اوایل قرن چهارده هجری دیدم که بسیار خوب و با کاشی فعلی خیلی فرق داشت. مردم آنجا غالباً در زندگی اسراف‌کارند و از سابق هم خرج آنها زیاده‌تر از درآمد بوده است، باغات و اشجار آنجا خوب و غالب آب آنجا راجع به مالکین سایر دهات است.

عمارات قدیمی و ابنیه تاریخی در آنجا نیست و مدرسه قدیمه هم ندارد و فقط مسجد کوچکی دارد و اخیراً مرحوم حاج میرزا محمد تقی مهدوی شهری فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی که شخص سالم و نیکوکاری بود مسجد کوچک دیگری هم در مند ساخته ولی متأسفانه در قبله آن دقت نشده و قدری انحراف دارد.

از علمای آنجا مرحوم شیخ محمد روحانی بود که فقیه بسیار دانشمند و از

شاگردان مرحوم آخوند ملا محمد کاظم آیت الله خراسانی بود و از ایشان اجازه اجتهاد داشت و می توان گفت در زمان آن مرحوم در گناباد کمتر کسی به پایه علمی ایشان می رسید، ولی به واسطه روح زهد و انزوا و عدم تمایل به کسب شهرت و معروفیت زیادی نداشت و در رشته فقر و سلوک هم وارد بود و در هر هفته یک بار به بیدخت می آمد. نگارنده بارها خدمتش رسیده بودم در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی که امتحانات طلاب علوم دینیه به عمل می آمد ایشان در همه جلسات جزو هیأت ممتحنه بودند، از وعظ آنجا نیز مرحوم کربلایی میرزا عبدالحسین افتخار الواعظین بود که در رشته فقر نیز وارد بود، کربلایی میرزا حسین فرزند حاج میرزا حسن نیز سابقاً رییس و شخص متنفذ آنجا بود و پس از او پسرش میرزا حسن افضلیان دارای نفوذ و شهرت بود و از درویش هم بود ولی پس از او برادرانش و سایر فامیل او آن رویه را ندارند، مرحوم کربلایی میرزا حسین فرزند حاج میرزا افضل نیز از معاریف آنجا بود.

#### ۱۰. غوژد

غوژد یکی از دهات گناباد است و کتابت آن معمولاً با قاف است ولی چون قاف در فارسی نیست لذا به نظر می رسد که اصل آن با "غین" باشد و در شمال شرقی بیلند واقع و قرب سه کیلومتر با آن فاصله دارد و تا جویمند مرکز شهرستان نه کیلومتر است و از طرف شمال اولین قریه و آبادی گناباد است، از سه قنات در آنجا استفاده می شود قناتی که از وسط آبادی می گذرد مشهور به قنات کمالی است که یک نفر به نام کمال الدین احداث نموده است و از آب دیزق هم که قبلاً نام بردیم چند سهمی در بالای غوژد توسط اهالی زراعت می شود که به سرغوژد و باغستان معروف است و در مشرق غوژد به فاصله دو کیلومتر مزرعه ای است که دارای قنات جداگانه می باشد و توسط اهالی غوژد زراعت می شود و آن را بُن غوژد می گویند، زیرا اگر مسیر آب غوژد را در نظر بگیریم آن مزرعه در طرف

پایین غوژد واقع است و هرچند زراعت بُن غوژد توسط اهالی غوژد است ولی عده‌ای از اهالی سایر دهات گناباد از جمله بیدخت در آن شرکت دارند.

غوژد دارای مسجدی است که نسبتاً خوب و بزرگ است و از مساجد بعضی دهات دیگر بزرگ‌تر است و به‌طوری که معروف است حاج حسین ثروتمند مشهور گناباد که آب انبار قدیمی بیدخت را نیز ساخته آن را بنا نموده است، چند حوض قدیمی مسقف نیز دارد، و مشهور است که در قدیم دارای آبادی مفصل و شهری بوده به‌نام غور و در اطراف آنجا تا حدود نیم فرسخ از هر طرف آثار سفال و آجر کهنه و بعضی خرابه‌ها موجود است که خود آن‌ها این شهرت را زیاده‌تر کرده است.

اطراف غوژد دارای شن روان است که به‌مختصر بادی به‌حرکت آمده و باعث زحمت ساکنین آن می‌شود و هرچند این قسمت در بسیاری از دهات گناباد موجود است ولی در غوژد زیاده‌تر است و منازل طرف جنوب و جنوب غربی غالباً گرفتار این شن‌ها می‌شوند و بسیاری از اوقات صاحبان آن مجبور به ترک منازل خود گردیده‌اند زیرا نمی‌توانند جلو شن را بگیرند.

زراعت و باغستان‌های هر سه قنات خوب و مخصوصاً باغستان‌ها زیاد بارور می‌شود و مردم آنجا نیز به زراعت علاقه زیادی دارند، ولی بسیاری از اوقات اراضی زراعتی به‌واسطه همان شن زیاد که در اطراف آن روان است به‌قدری بلند می‌شود که آب نمی‌گیرد و گود کردن آن‌ها هم مخارج زیادی دارد که در آمد چندساله هم جبران نمی‌کند از این رو متروک واقع می‌شود و برعکس زمین‌های بلند پست می‌شود.

جمعیت آنجا طبق فرهنگ جغرافیایی ۱۶۵۰ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۲۳۰۰ نفر است و مردم آن غالباً نیک نفس و اختلاف و گفتگو در بین آنان کمتر دیده شده است.

یکی از سادات دراویش آنجا مرحوم میرزا عبدالمجید بوده که به‌خدمت



نورعلیشاه اول اصفهانی در دهه اول قرن سیزدهم هجری با چند نفر دیگر از اهالی گناباد رسیده و تلقین ذکر و فکر یافت و از آن به بعد مرتباً با دوستان و برادران مذهبی خود در هفته مأنوس بوده و جلسات ذکر و فکر داشته و به یاد خدا مجتمع می شدند، دیگر از اشخاص نیک و متدین و مقتدر آنجا حاج حسین بوده که در بیدخت آب انباری که در پایین ده واقع است ساخته و مرحوم حاج میرزا حسن ریابی پدر آقای میرزا عبدالحسین داماد پسر او بوده است.

از اعیان و سادات محترم اخیر آنجا مرحوم میرزا آقا معروف به اعتضاد الشریعه بود موقعی که پس از تحصیل از مشهد به گناباد آمد نزد جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به بیدخت آمده و در رشته فقر راهیابی گردید، فرزندان هم از ایشان مانده اند ولی به اندازه پدر دارای معلومات و نفوذ نیستند لیکن مردمان سالم و نیک رفتار می باشند.

دیگر از معاریف و علمای آنجا ملاحسین امین الرعایا بود که در زمان خود ریاست آنجا را بانهایت قدرت داشته و در همه گناباد دارای نفوذ بود، در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد وارد در فقر شده ولی بعداً به واسطه کدورتی که ایشان از او پیدا نموده شروع به مخالفت نمود سپس نادم و پشیمان شده مجدداً خدمت ایشان و بعداً نزد حاج ملاعلی اظهار پشیمانی و عذرخواهی نمود و در همان اوقات به سفر عتبات مشرف شده و در همان راه از دنیا رفت، و فرزند ایشان آقاشیخ محمدرضا امین اکنون امامت جماعت را در غوژد دارند و شخص بسیار نیک نفس و خلیقی است و با همه کس معاشرت و با بیدخت هم مراوده دارند.

دیگر مرحوم شیخ محمدحسین معروف به حجة الاسلام که مدت ها در مشهد به تحصیل علوم دینی مشغول و دارای فضل و کمال علمی بوده و طبق آنچه مسموع شده به درجه اجتهاد نیز رسیده بود و در مواقعی که امتحان طلاب معمول شد ایشان نیز جزو هیأت ممتحنه بودند و از فضلی معروف گناباد بودند، با صوفیه معاشرت و انسی نداشتند ولی ابراز مخالفت نیز نمی نمودند مثلاً در یکی از

سال‌ها که جناب آقای صالح‌علیشاه کسالت ممتدی در حدود چهل روز پیدا نمودند ایشان شخصاً عیادت نکرده ولی به وسیله نامه احوالپرسی و عیادت نمودند به طوری که شنیده شده غالباً با برادران خود اختلاف داشتند.

### ۱۱. رهن

یکی دیگر از قرای مرکزی گناباد قریه رهن است که در یک کیلومتری مشرق ریاب و در جنوب غربی حومه مرکزی گناباد واقع است، و وجه تسمیه آن به طور قطع معلوم نیست ولی محتمل است که قبلاً مدتی در رهن کسی بوده از این رو بدین نام شهرت یافته باشد. آب قنات آن زیاد است ولی اراضی آن سخت و از این رو زراعت در آنجا مشکل و کم حاصل است، باغات هم هرچند در آنجا وجود دارد ولی درآمد آن‌ها کم است، سادات در خود آنجا زیاد نیستند و مردم آنجا از حیث حالات مانند مردم ریاب‌اند و غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند، قریه رهن از موقعی که مسکن مرحوم میرزا علینقی شهری پدر مرحوم حاج میرزا علینقی معروف واقع شد شروع به آبادی نموده و جمعیت آن زیاد گردید و گرنه قبلاً مزرعه‌ای بیش نبوده و حتی زیادی آب آن نیز به واسطه اقدام آن مرحوم بوده است. جمعیت آنجا در حدود ۹۰۰ نفر است و مدرسه و آثار قدیمه ندارد و فقط دارای یک مسجد کوچک می‌باشد و مرحوم حاج میرزا کاظم فرزند حاج میرزا خلیل از سادات و اعیان آنجا و از صوفیه بود.

### ۱۲. نوده

دیگر از قرای گناباد نوده است که در شمال بیدخت و مشرق دلوثی و خیبری واقع و سه کیلومتر با بیدخت و دو کیلومتر تا خیبری فاصله دارد. آب قنات آن گوارا ولی خیلی کم است. هوای آنجا خوب و سالم و باغات خوب در آنجا وجود دارد و جمعیت آن در حدود ۳۵۰ نفر و اکثر آن‌ها زارع و بعضی در استخدام دولت می‌باشند و مردمان بی‌آزاری هستند. نوده دارای مسجد کوچکی است که

توسط مرحوم حاج حسین غوژدی تعمیر و تکمیل گردید و این اشعار بر سر درب ورودی آن نوشته شده است که هرچند بعضی اشعار آن از حیث شعریت کامل نیست ولی از نظر تاریخ آن نوشته می‌شود:

مفتاح فتح فتحعلی شاه جم سپاه	چون شد حصار دولت اسلام را قوام
معمار داستان... خواجه دان	معیار نکته سنج جوانمرد لا کلام
جود و کرم سرشته ذاتش چو دین حق	بذل درم به راه حقش جرعه ناتمام
ایام صیف را به شب‌های سرد تار	خواهد در آن صیام چنان کاندرین قیام
در دور عهد مرکز اسباب حلّ و عقد	وز عهد مهدمرجع ارباب خاص و عام
کوچک ولی بزرگ شکوهی به‌شأن و آن	در کار خصم گزلق قهرش به انہزام
از کعبتین برد تمتع دوشش به کار	حاجی حسین فخر بزرگان نیکنام
آمد به چشم همتش این مسجد از نخست	کج قبله و محقر و مشرف به انهدام
جنبید عرق فرط خلوصش خلیل وار	کردی بنای خانه قیوم لاینام
بر وسعتش فزود و نهادش ز نو اساس	یارب بنای دولت او باد بر دوام
کاشش بنای عیش مریزاد تا به حشر	حبل‌المتین عمر مبیناد انفصام
کلک خرد در آن سنه گفتا بهر نماز	مسجد شود طوایف زهاد را مقام

که از کلمه بهر نماز به بعد ماده تاریخ است که ۱۲۱۸ می‌شود.

از اهل علم آنجا در قرن گذشته یکی مرحوم ملامحمد امام جماعت آنجا و دیگر ملامحمد رضا و از زهاد آنجا در همان دوره مرحوم حاج محمد جدّ مادری مرحوم حاج ملامسلطانمحمد (پدرزن ملاحیدر محمد) بوده است. ملامحمد و ملامحمد رضا با حاج ملاعلی و ملاحیدر محمد و جمع دیگر در ربیع الاول ۱۲۴۰ در نوده اسیر ترکمان‌ها شده و بعداً ترکمان‌ها که سنی متعصب بوده و شیعه را کافر می‌دانستند آن‌ها را اسیر شرعی دانسته و به‌عنوان بندگی تملک نموده و فروخته بودند؛ سپس آن‌ها به محل پیغام داده که وجهی برای فدیة آن‌ها بفرستند لذا حاج محمد برای خریدن بستگان خود رفته و آن‌ها را آزاد کرده بود، ولی حاج ملاعلی

گفته بود من خودم کار می‌کنم و وسیلهٔ استخلاص خود را فراهم می‌آورم و فدیة نمی‌خواهم و بعداً چون خیلی خوش خط بوده قرآنی برای مولای خود نوشته و آزاد شده بود و از راه هرات به گناباد مراجعت نمود. ملاحیدر محمد پس از استخلاص و مراجعت چندی در نوده سکونت گزید و منزوی شد و به عبادت و ذکر و فکر مشغول گردید.

دیگر از فضلا و اهل علم آنجا در دورهٔ اخیر ملامحمد باقر بوده که ادبیات عرب را خوب می‌دانسته و چون از فقرا بود مدتی در بیدخت سکونت داشته، و فرزندش ملامحمد رحمانی معروف به ادیب نیز در ادبیات عرب استاد و در فقر و درویشی نیز خیلی بامحبت و ثابت قدم بود و نگارنده سال‌ها خدمتش به تحصیل نحو و صرف و معانی و بیان و سایر علوم ادبی اشتغال داشتم، در سال ۱۳۷۴ قمری به رحمت ایزدی پیوست.

از اعیان آنجا مرحوم حاج محمدحسین بود که از دراویش بسیار متعصب بامحبت و ثابت قدم و از اعیان و منتقدین گناباد محسوب می‌شد و داماد حاج ابوالحسن نوغابی بود، فرزندش مرحوم حاج میرعلم خان نیز مدتی نایب‌الحکومه گناباد بوده و با قدرت تمام امنیت را در گناباد حفظ نمود و از دراویش بسیار بامحبت نیز بوده و در سال ۱۳۰۵ قمری در خدمت مرحوم حاج ملامسلطانمحمد به مکه معظمه مشرف گردید. حاج میرعلم خان نوهٔ دختری حاج ابوالحسن بود و در سال ۱۳۶۱ قمری در حدود هشتادسالگی از دنیا رفت و سه فرزند ذکور از او باقی ماند که بزرگ‌تر آنها حجی<sup>۱</sup> محمدحسن خان منصوری از فقرای بامحبت است. کربلایی اسماعیل نیز برادر حاج میرعلم خان از فقرای بامحبت بوده و فرزندش آقااسدالله نوربخش<sup>۲</sup> نیز که اکنون حیات دارد از دراویش بامحبت می‌باشد.

۱. در اصطلاح کتابت کسانی که در ماه ذی‌حجه متولد شده ولی به مکه مشرف نشده‌اند حجی بدون الف بر آن‌ها اطلاق می‌شود یعنی منسوب به ماه ذی‌حجه.

۲. در سال ۱۳۴۵ شمسی سکنه نموده، از دنیا رفت رحمة الله علیه.

### ۱۳. قنبرآباد

قریه قنبرآباد که یکی از قرای گناباد است در مشرق ریاب و مغرب جویمند واقع و قرب سه کیلومتر تا جویمند فاصله دارد و مردم آنجا غالباً به زراعت و کشاورزی مشغول می‌باشند. جمعیت آنجا طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۵۲۳ نفر می‌باشد. البته این آمارها جنبه تحقیقی و قطعیت ندارد چون ممکن است برای موالید مثلاً در خارج آن حوزه شناسنامه گرفته شود یا مدّت‌ها طول بکشد و شناسنامه برای او نگیرند و بعضی وفيات هم ممکن است مربوط به آن سال باشد ولی بعداً به اداره آمار اطلاع داده شود لذا می‌توان گفت هیچ‌کدام از این آمارها نسبت به آبادی‌ها قطعیت ندارد بلکه تقریبی است.

شخص معروف متنقذ و مهم در آنجا وجود ندارد و غالب مردم آنجا هم اشخاص سالم و نیک می‌باشند.

### ۱۴. باغ آسیا

باغ آسیا نیز یکی از دهات گناباد می‌باشد که در جنوب غربی بیلند و در حقیقت متصل به آن و در شمال غربی جویمند واقع است، و وجه تسمیه بدان آن است که دارای آسیایی است که از آب دیزق که به غوژد می‌رود دایر می‌شود و باغی داشته و متدرجاً در اطراف آن ساختمان شده و آبادی پیدا شده و بعداً کلمه باغ آسیا بر همه آن آبادی اطلاق شده است، و بعضی هم باغ سیاه می‌گویند ولی این تلفظ بر اثر کثرت استعمال است و اصل آن باغ آسیا می‌باشد یا این که به واسطه این که اشجار آن زیاده‌تر از سایر دهات و منظره آن از دور به واسطه اشجار تیره‌تر است از این رو باغ سیاه گفته شده است.

آب دیزق که قدری از آن در بیلند شرب می‌شود مقداری هم در باغ آسیا زراعت می‌کنند و چند سهمی هم از آب قنات زیرزمینی در آنجا شرب می‌شود. عدّه نفوس آنجا در حدود ۱۰۰۰ نفر است (طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۹۷۰ نفر

می باشد) و مردم آنجا غالباً کشاورز می باشند شغل قالی بافی نیز از سابق در آنجا زیاد بوده و اکنون هم چند دستگاه قالی بافی موجود است. قالی آن هم مانند قالی بیلند است.

دو درخت کاج بزرگ در آنجا وجود داشت که یکی از آن ها در سال ۱۳۱۳ شمسی خشک شد و این دو درخت چون خیلی بزرگ و نزدیک هم بود از خارج برای گنابادی ها معرّف آن آبادی بود. مرحوم آقامیرزا احمد که دارای نام فامیلی باغ آسیایی بود از سادات آنجا و از اعیان و متنفذین گناباد محسوب و دارای فضل و کمال و مدّت ها در مشهد مدرسه فاضل خان از طلاب علوم دینیّه بوده و به تحصیل اشتغال داشت، و در بی غرضی و صحتّ عمل و بی طرفی معروف بود و با بیدخت و درویش هم معاشرت داشت و در مشهد هم اوقات تحصیل از بی طرفی خارج نشده و روئیه بعضی دیگر را نداشت، چند دستگاه قالی باقی داشت که به واسطه مراقبت و دقت خود ایشان در خوبی و ظرافت در همه گناباد معروف و نظیر قالی های کاشان بود و در آن موقع در گناباد دستگاه های ایشان و دستگاه های مرحوم حاج میرزا حسین آقا ناصری در ریاب به خوبی معروف بود، ولی پس از فوت ایشان قالی خوب در آنجا بافته نمی شود، در سال ۱۳۵۶ قمری مطابق ۱۳۱۶ شمسی بدرود زندگانی نمود و چون فرزندی نداشت دارای ایشان به برادرش آقای میرزا علینقی باغ آسیایی رسید ولی بیشتر آن اکنون از بین رفته است، آقای میرزا علینقی نیز شخص سالمی است و گاهی منبر هم می روند.

### ۱۵. سمویی

دیگر از دهات گناباد سمویی است که در جنوب شرقی دلوئی و تقریباً متصل بدان می باشد، این کلمه هر چند امروز معمولاً با ثاء مثلثه نوشته می شود و به همین جهت در فرهنگ نوبهار و بعض فرهنگ های دیگر اشتبهاً با نون ذکر کرده اند ولی تلفظ و کتابت اصلی آن با سین است، و وجه تسمیه آن به طوری که می گویند این

است که قنات آن در ابتدا دارای سه رشته چاه بود که در گناباد هر رشته را نخ می‌گویند از این رو آنجا را نیز سه‌مویی گفته‌اند و شاید هم چون خیلی کم بوده سه مو گفته‌اند چنان‌که در کاشان هم در تقسیم آب به جای سنگ شعر و شعیر مصطلح است که شعر همان معنی مو را دارد.

آب آن گوارا و خوب و اراضی آن نیز حاصل‌خیز است و قنات آن آب زیاد دارد ولی در بالا مسدود است که باید تنقیه شود و چون قسمتی از آن خرده مالک است و بعضی از آن‌ها هم اقدام نمی‌کنند، از این رو کار در آن قنات کمتر شده است، قسمتی از آن در زمان مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد ملک موروثی ایشان بوده که از پدر به ارث رسیده بود و خودشان نیز در کار قنات و زراعت آنجا خیلی کوشش داشت و آن را ملک با برکتی می‌دانست و اکنون نیز همان عقیده در بین فرزندان ایشان موجود است.

در سابق دارای درخت نارون بسیار بزرگی بوده که در همه شهرستان‌های اطراف مشهور و معروف بوده و مقدار زیادی گوسفند در سایه آن جای می‌گرفتند و بعداً از بین رفت ولی تاریخ قطع آن معلوم نیست و این شعر درباره آن است:

هرکس که ندیده کشمیری سرو      گو نارون گنابدی بین

و چون جای آن درخت طبق نقل پیرمردان از آبا و اجداد خود معلوم بود، حضرت آقای والد جناب آقای صالح‌علیشاه در جای آن درخت در چند سال قبل نارون دیگری غرس کردند به امید آن‌که در آتیه جای آن را بگیرد، میوه آنجا مخصوصاً انگورش به خوبی ممتاز است.

سمویی سابقاً دارای سکنه قلیلی بوده و در زمان مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد فقط عده‌ای از اقوام ایشان در آنجا سکونت داشته از جمله هشمیره‌زاده ایشان ملامحمد در آنجا ساکن بوده، ولی اکنون سال‌هاست که خالی از سکنه می‌باشد و زارعین آنجا از دلویی و خیبری می‌آیند و آقای صالح‌علیشاه جدیت داشته و دارند که زارعین در همان جا ساکن باشند ولی دیگران کوششی ندارند.

مسجد کوچکی دارد که به واسطه نبودن سکنه در آنجا غریب است از این رو از دهات اطراف آن را مسجد مرادده می‌گویند و گاهی برای روضه خوانی بدانجا می‌روند و کمک بدان مسجد و انجام امور خیریه را در آنجا خیلی مؤثر می‌دانند زیرا مسجد آنجا غریب است، اخیراً حضرت آقای والد تعمیرات مختصری در آنجا نموده‌اند، یک حوض مسقف هم برای انبار آب در نزدیکی آن وجود دارد که اصل آن از سابق است و حضرت آقای والد آن را تعمیر نموده و شیر گذاشته‌اند و مردم از آن استفاده می‌کنند، آثار قدیمه دیگری در آنجا وجود ندارد فقط چند منزل کوچک وجود دارد که بعضی آن‌ها تعمیر شده و بعضی هم مخروبه می‌باشد.

### ۱۶. به آباد

به آباد نیز یکی از قرای کوچک گناباد است که در جنوب قصبه شهر و تقریباً دو کیلومتر با آن فاصله دارد بعضی از فضلا گویند اصل آن بغ آباد بوده و بغ به معنی خداست چنان‌که بیستون را هم در اصل بهستون و آن را نیز محرف و مخفف بغستان گفته‌اند یعنی مکان خدا زیرا در آنجا نیز معبد بزرگی بوده و به آباد هم در اصل بغ آباد بوده مانند بیدخت، و محتمل است احداث قنات آن و قنات بیدخت برای مصارف معبد آنجا معروف به قلعه دختر طبق تحقیقی که قبلاً در آن‌بار در ذکر آثار باستانی گناباد ذکر کرده‌ایم بوده است. آب آن برای شرب گوارا و غالب آن‌هم وقف است و در تصرف سادات شهر می‌باشد.

جمعیت آن حدود ۸۰۰ نفر و غالباً زارع می‌باشند، آثار قدیمه در آن وجود ندارد. مرحوم میرزا عبدالمجید از سادات و درویش آنجا و در عقیده خود ثابت قدم و در صحت عمل و دیانت معروف و مورد وثوق مردم بوده است.



**۱۷. بنغوژد**

بنغوژد همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم از توابع غوژد است و اکنون سکنه جداگانه از خود ندارد و زارعین آنجا که از غوژد می‌باشند در زمستان در غوژد و در تابستان بدان‌جا نقل مکان می‌کنند و در باغات خود که هر کدام چند خانه دارد سکونت می‌نمایند.

**۱۸. شمس آباد**

شمس آباد نیز یکی از مزارع گناباد است که قنات آن قدیمی ولی غالباً مسدود بود چون چاه‌های آن در اراضی شن‌زار واقع شده و در زیر هم که مجرای قنات و آب است خیلی نرم و به اصطلاح گناباد شلات<sup>۱</sup> است و کلوخ‌شکن دارد لذا غالباً ریزش نموده و آن را مسدود می‌کند، از این‌رو مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد به بستگان خود گفته بودند اجداد ما وصیت نموده‌اند که هر موقع در شمس آباد کار کنند شما شرکت نکنید و شاید علتش همان خرج بی‌اندازه و زحمت زیاد بوده است، اخیراً آقای شهاب شیبانی که اهل کاشان و از محترمین و شخص نیکی بود و در اواخر زمان سلطنت رضاشاه ناظر مالی اداره راه در گناباد بوده و با مردم آشنایی پیدا نموده آن را خریده بود و مبلغ زیادی خرج نموده آن را باز کردند و در بین خیبری و بیلند و غوژد ظاهر شد، و آقای شهاب ساختمانی در آنجا نموده و استخری ایجاد و اشجار زیادی غرس کرد و اکنون دارای منظره باصفا و خوبی است ولی متأسفانه در ظرف بیست سالی که آب آن ظاهر شده بارها بر اثر سیل یا خرابی‌های دیگر در جاهای متعدّد مسدود شده و می‌توان گفت مخارجی که آقای شهاب پس از باز شدن نموده بیشتر از قیمت تمام ملک است، ولی ایشان با جدّیت و پشتکاری که داشت مرتباً خرج می‌کرد و اخیراً هم بر اثر سیل اردیبهشت ۱۳۴۲

۱. به واسطه نرمی زمین آن را شل گفته و به الف و تاء جمع بسته‌اند و البته این جمع عوامانه است و صحت علمی و لغوی ندارد.

شمسی، عید غدیر ۱۳۸۲ قمری، مسدود گردید و باز به واسطه کوشش ایشان پس از چهار ماه مجدداً باز شد و اکنون آب خیلی کمی دارد و فقط زارع آن که اهل خیبری است در آنجا ساکن می‌باشد خود آقای شهاب هم هر موقع به گناباد می‌آمد در آنجا سکونت می‌نمود.

مزارع دیگر هم در گناباد وجود دارد که یا خالی از سکنه و یا دارای عده قلیلی سکنه می‌باشد مانند مزرعه سیدآباد که همه آن وقف و بیشتر آن وقف آستانه قدس رضوی (ع) و مقداری هم وقف مزار بیدخت و قدری هم وقف مدرسه بیلند است که قسمت اخیر در تصرف آقایان بیلند می‌باشد، و این مزرعه در شمال شرقی غوژد و شمال بیدخت می‌باشد و یک فرسخ تا بیدخت و قریب سه کیلومتر تا غوژد فاصله دارد و دارای سکنه نیست و زارعین آن از بیدخت و غوژد بدان‌جا می‌روند و کلمه سیدآباد را به اختلاف نوشته‌اند، و آنچه در بین بیشتر نویسندگان گناباد معمول است با صاد می‌باشد ولی به عقیده نگارنده با سین که کلمه سید باشد اولی است و حتی کلمه آقا صیدال هم که نام یک نفر از اهالی گناباد بود به عقیده نگارنده اصل آن سیدال بوده است و بعداً سیدال شده و سپس بعضی با صاد نوشته‌اند.

و دیگر از مزارع میرآباد، زین‌آباد، کوثر، حصار و جعفرآباد است که قبلاً نام آن‌ها ذکر شد، دیگر دیزآباد که تابع غوژد است.

## ب

### براکوه گناباد

همان‌طور که در ابتدای این فصل نوشتیم گناباد دارای سه قسمت است:  
 ۱. قسمت مرکزی که آن را جلگه به ضم جیم می‌گویند که محتمل است همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در اصل با راء بوده و بعداً طبق لهجه گناباد که گاهی

راء را تبدیل به لام می‌کنند تغییر کرده است مانند دیوار که دیوال می‌گویند و غار که غال گفته می‌شود.

۲. قسمت جنوبی که در دامنه کوه و داخل تنگه‌ها و دره‌ها واقع شده و بیلاقات گناباد می‌باشد و آن را براکوه گویند.

۳. پس‌کُوت که پس از تپه‌ها و پستی و بلندی‌ها طرف شرقی و شمال شرقی جلگه واقع شده و هریک از این دو قسمت هم مشتمل بر دهاتی است، و براکوه دارای دهات زیبا و مزارع بیلاقی خوش آب و هوای بسیاری است که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

### ۱. کاخک

براکوه گناباد عبارت از دهات کوهستانی آنجاست که در دامنه کوه‌های جنوب و جنوب غربی واقع شده و در تقسیمات اخیره دارای دو دهستان است یکی دهستان کاخک و دیگر دهستان زبید که اولی جنوب گناباد و دومی در مغرب و جنوب غربی واقع شده است.

مرکز دهستان کاخک قصبه زیبا و بیلاقی کاخک است که در دامنه کوهی به همین نام که خیلی مرتفع می‌باشد واقع شده است، این کلمه با سکون خاء و کاف تلفظ می‌شود و بعض نویسندگان با فتح خاء که مصغر کاخ می‌باشد تلفظ نموده‌اند که معنی کاخ کوچک را دارد، و آن نیز از جهتی درست است زیرا به واسطه ارتفاع زیادی که نسبت به حومه گناباد دارد و از سایر آبادی‌های گناباد نیز به واسطه اشجار زیاد و هوای خوب، خوش منظره‌تر و زیباتر می‌باشد تشبیه به کاخ شده و حرف تصغیر بدان اضافه گردیده است.

این آبادی در ۲۴ کیلومتری جویمند مرکز گناباد و با خط مستقیم (راه پیاده‌رو و جاده قدیم که با اسب و الاغ می‌رفتند) تا بیدخت نیز همین اندازه فاصله دارد و تا جاده شوسه مشهد و زاهدان نیز پانزده کیلومتر فاصله آن است.

این کلمه به طوری که در فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر شده نام دو جا می باشد: یکی از دهستان قیس آباد بخش خوسف شهرستان بیرجند و دیگر در گناباد که در جنوب گناباد واقع شده است و در برهان قاطع و فرهنگ نوبهار و هفت قلزم و سایر کتب لغت فارسی می نویسند: کاخ به معنی قصر و کوشک است و نام قصبه ای است در خراسان از مضافات تون، که معلوم می شود به نظر صاحبان آن لغت ها بدون کاف در آخر می باشد ولی مشهور در گناباد تلفظ با کاف و با سکون خاء می باشد. هوای آن بسیار خوب و آب آنجا و سایر دهات براکوه بر اثر بارندگی یا خشکسالی زیاد و کم می شود و حدّ متوسط آب کاخک به اصطلاح خودشان دوازده جوی است ولی گاهی بر اثر بارندگی و برف زیاد زمستان بیشتر می شود و در خشکسالی ممکن است به یک یا دو جوی برسد، آب آن و سایر آب های براکوه چون از کوه می آید و از روی شن ها و سنگ ها می گذرد برای شرب بسیار خوب و گواراست.

در کتاب فواید الرضویه، تألیف حاج شیخ عباس قمی ذکر مرحوم کرباسی، در پاورقی می نویسد: «کاخک یکی از قرای خراسان است نزدیک گناباد گویند از جویمند تا آنجا چهار فرسخ است مشتمل است بر آب های جاری و باغات و خوش هواست و مزار امامزاده سلطان محمد برادر حضرت رضا(ع) در آنجا واقع، آثار بقعه و ایوان دارد و بسیار با روح است».

دهستان کاخک مشتمل بر قرای بسیاری در حدود ۲۵ ده و مزرعه است و عدّه نفوس این دهستان طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۳۷۶ نفر، و نفوس خود کاخک در حدود ۵۰۰۰ نفر است و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا دهستان کاخک مشتمل بر ۹۸ قریه و مزرعه و ۴۵۲۸ خانوار و ۱۰۹۹۱ نفر و خود کاخک دارای ۱۰۴۲ خانوار و ۴۵۳۳ نفر است.

محصولات آن عبارت از غلات و زعفران می باشد و در سابق تریاک هم می کاشتند، محصول ابریشم نیز در آنجا سابقاً زیاد بوده ولی فعلاً بر اثر عدم توجه اولیای امور به تهیه تخم صحیح کرم ابریشم و بعداً هم ارزان بودن قیمت پيله که

باعث خسارت صاحبان آن می‌گردد خیلی کم شده است، و در سابق که زیاد بوده ابریشم‌کشی هم زیاد بود و بعضی اشخاص به همین کار مشغول بودند و در کاخک هم اشخاصی بودند که این شغل را داشتند متأسفانه یکی از محصولات مهم ایران که در گناباد هم زیاد بوده و عبارت از پیله ابریشم می‌باشد به واسطه عدم توجه مأمورین دولت و سختگیری‌های بی‌مورد نزدیک است از بین برود.

مردم آن غالباً زارع می‌باشند و بافتن قالیچه نیز در آنجا معمول است، حدادهای آنجا در صنعت آهنگری از سایر قرای گناباد ماهرتر و معروف‌تر و چاقوی خوب می‌سازند، مردم آن غالباً کینه‌جو و اختلافات محلی در آنجا زیاد است، اشجار آنجا زیاد و یک علت خوبی هوای آنجا همان اشجار زیادی است که در داخل آبادی می‌باشد و بعضی درخت‌ها خیلی تنومند و کهن سال است، از جمله چند درخت چنار بسیار قوی و قطور در آنجا موجود است که هر کدام نزدیک یکی از مساجد می‌باشد و به طوری که شنیده شد غرس آن‌ها مقارن با ساختمان مسجد نزدیک آن بوده است، از اشجار میوه درخت توت و زردآلو و آلبالو و گردو در آنجا زیاده‌تر از سایر اشجار است ولی سایر میوه‌جات نیز وجود دارد.

گنبد مزار شاهزاده محمد کاخک قبل از زلزله

گنبد مزار شاهزاده محمد پس از زلزله

اهمیت کاخک از نظر این است که مدفن امامزاده محمد بن موسی بن جعفر (ع) برادر حضرت رضا (ع) که معروف به امامزاده سلطانمحمد عابد است می باشد<sup>۱</sup> ولی مشهور آن است که محمد در شیراز مدفون است چنانکه در شبهای پیشاور ذکر شده و در کتاب منتخب التواریخ تألیف حاج ملاهاشم خراسانی نیز آن را ذکر کرده و سپس می نویسد: «و در کاخک گناباد مقبره ای است منسوب به جناب محمد بن موسی الکاظم (ع) و بقعه و بارگاه و موقوفات مفصلی دارد». و در رجال مامقانی از کتاب تکمله نقل نموده که محتمل است محمد در نواحی یزد مدفون باشد. بعداً از حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نقل کند که او نیز چون برادرش شاه چراغ در شیراز مدفون است و بیشتر مورخین و صاحبان کتب رجال نیز همین نظریه را دارند، و از بعضی فضلا شنیدم آن که در شیراز مدفون می باشد از احفاد حضرت کاظم (ع) است و فرزند بلافصل نیست و در گناباد شهرت به یقین دارد که محمد در کاخک مدفون گردیده است و شرح آن به طوری که عالم جلیل و فاضل نحریر آقای حاج شیخ محمدحسین آیتی بیرجندی<sup>۲</sup> در کتاب بهارستان در تاریخ قائنات

۱. این بارگاه در روی تپه مرتفعی در قسمت جنوب شرقی کاخک واقع شده. متأسفانه در زلزله ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ (۹ شهریور ۱۳۴۷) که جنوب خراسان را عزا دار نمود در کاخک تلفات بسیاری وارد آمد و به طوری که بعضی می گویند بین ربع تا ثلث جمعیت کاخک به هلاکت رسیدند و منازل خراب و ساختمان مزار قریب به انهدام گردید و حتی گنبد آن کج شد که رفتن به نزدیک آن وحشتناک بود و مساجد آن نیز خراب شد. سپس به همت آقای حاج حسین آقاملک تحت مراقبت آقای حاج ابوالقاسم صابری معمار تهرانی شروع به تعمیر مزار شد و به تدریج قسمت های مختلف آن تعمیر شد و با آن که قبلاً می گفتند باید به کلی بنا را بردارند و از نو بسازند مع ذلک ایشان همت نموده همان بنا را تجدید کردند. ساختمان های کاخک هم به کلی صاف شد و از طرف محمدرضا شاه پهلوی وزارت کشور مأمور نوسازی آنجا گردید که فعلاً (مهرماه ۱۳۴۸) بدان مشغول می باشند. در قریه مرغش یک کیلومتری کاخک از طرف حضرت آیت الله میلانی و آقایان روحانین چهل خانه برای زلزله زدگان آنجا مناسب وضع دهقانی آنان با ترتیب زیبایی بنا گردید.

۲. آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین آیتی از دانشمندان بسیار معروف امروز خراسان و فرزند مرحوم حاج شیخ محمد باقر گزاری فقیه بزرگ اخباری معروف می باشند. ایشان در نیمه ذی قعدة (۱۳۱۰ قمری) متولد شده و علوم معقول و منقول را در محل تحصیل و بعداً در نجف اشرف تکمیل نموده و از مراجع تقلید آن زمان اجازه اجتهاد گرفته و اکنون در بیرجند سکونت دارند طول عمر ایشان را از خداوند خواهانم.